

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوفصلنامه

یافته‌های تفسیری

سال سوم ❁ شماره پنجم ❁ بهار و تابستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص) - افغانستان

مدیر مسئول: دکتر سید عبدالحمید ثابت

سرمدیر: دکتر احمدذبیح افشاگر

دبیر تخصصی و ویراستار: زکریا فصیحی

طراح جلد و صفحه‌آرا: سید مهدی موسوی

هیئت تحریریه: احمدذبیح افشاگر، سرور حسینی، سید عبدالله حسینی، سید عزت‌الله احمدی،

عبدالقادر کمالی، محمدکریم امیری و محمدنبی امینی.

دوفصلنامه «یافته‌های تفسیری»، آماده دریافت و نشر مقالات صاحب‌نظران و نویسندگان است.

محتوای مقالات، بازتاب آرای نویسندگان بوده و لزوماً بیانگر رویکرد دوفصلنامه «یافته‌های تفسیری» نیست.

دوفصلنامه «یافته‌های تفسیری»، پس از دریافت مقالات، برای رد، پذیرش و ویرایش آن‌ها آزاد است.

آدرس: کابل، دهبوری، چهارراهی شهید، دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، آمریت نشرات.

تلفن: ۰۷۸۹۰۱۷۸۱۵

آدرس سامانه: <http://qi.miu.edu.af>

ایمیل: qi.chiefeditor@miu.edu.af

قیمت: ۱۵۰ افغانی

شیوه‌نامه تنظیم مقاله علمی

ویژگی‌های مقاله علمی

۱. مقاله علمی دارای چکیده، کلیدواژه، مقدمه، ارجاع‌دهی، نتیجه‌گیری و منابع معتبر است.
۲. مقاله علمی باید روشمند، مستند، تحلیلی، برخوردار از ساختار منطقی دارای انسجام محتوا و قلم روان باشد.
۳. فایل مقاله در قالب «word» ارائه گردد و حجم آن کمتر از ۴۰۰۰ کلمه و بیشتر از ۷۰۰۰ کلمه نباشد.

راهنمای تنظیم شکلی مقاله علمی

۱. قلم و فونت مقالات ارسالی باید از شیوه زیر تبعیت کند:
 - ✓ عنوان مقاله: با فونت B Nazanin 16 و بولد (پررنگ) (Heading 1) با این فونت تعریف شود)، مؤلف یا مؤلفان با فونت B Nazanin 12 پررنگ (Heading 3) با این فونت تعریف شود).
 - ✓ در پاورقی همان صفحه اول این اطلاعات باید ذکر شود: عنوان وظیفه مؤلف اول با ذکر وابستگی به دانشگاه محل تحصیل یا محل کار، شماره تماس و ایمیل (B Nazanin 10).
 - ✓ اگر مقاله دو مؤلف یا بیشتر دارد: عنوان وظیفه مؤلف دوم با ذکر وابستگی به دانشگاه محل تحصیل یا محل کار، شماره تماس و ایمیل.
۲. در متن اصلی تیتورها و عناوین با فونت‌های زیر مشخص گردد:
 - ✓ تیتور اصلی با فونت B Nazanin 14 و بولد (پررنگ) (Heading 2) با این فونت تعریف شود)
 - ✓ تیتور فرعی با فونت B Nazanin 12 و بولد (پررنگ) (Heading 3) با این فونت تعریف شود)
 - ✓ متن مقاله با فونت B Nazanin 13 معمولی تایپ شده باشد. (Normal) با این فونت تعریف شود)

راهنمای ساختاری مقاله علمی

۱. چکیده: عنوان چکیده با فونت B Nazanin 11 پررنگ. متن چکیده بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلمه و با فونت B Nazanin 11 معمولی. چکیده باید موضوع و هدف مقاله را به اختصار بیان کند. به روش و مهمترین یافته‌های تحقیق اشاره کند. در چکیده باید از جملات کامل خبری با افعال سوم شخص معلوم در زمان گذشته استفاده شود. از علائم اختصاری پرهیز شود. ذکر سابقه و اهمیت موضوع در این قسمت لازم نیست.
۲. واژگان کلیدی: حداقل ۵ و حداکثر ۷ واژه که به صورت ایتالیک (مورب) نوشته و با کامه از هم جدا شده باشند و در یک خط قرار گیرند. واژگان کلیدی باید با فونت (B Nazanin 10) ایتالیک باشند.
۳. مقدمه: به ترتیب به بیان مسئله، سوال‌ها (و در مواردی به فرضیه)، پیشینه، ضرورت، هدف و ارائه تصویر کلی از ساختار مقاله، می‌پردازد.
۴. بدنه مقاله: متنی است، دارای ساختار منطقی و متشکل از عناوین اصلی و فرعی و برخوردار از انسجام محتوایی که در آن، مدعا، استدلال، شواهد، تحلیل، استنتاج و مانند آن، آورده می‌شوند.
۵. نتیجه‌گیری: نتیجه متنی است که به دستاوردهای تحقیق که عبارتند از پاسخ به سوال‌های اصلی و فرعی و وضعیت فرضیه که اثبات یارده گردیده، به صورت مختصر و به دور از عبارت پردازی، آورده می‌شود.
۶. ارجاع‌دهی در متن باید به صورت داخل متنی به شیوه APA باشد. مثال: (توحیدی، ۱۴۰۰، ص ۵۴)
۷. منابع و مآخذ در پایان مقاله به شیوه APA ذکر شوند. مثال: توحیدی، محمدعلی، (۱۴۰۰)، تاریخ اسلام (۱)، کابل: انتشارات المصطفی (ص)

فهرست

- پیام ریاست نمایندگی جامعه المصطفی (ص) العالمية در افغانستان ۱
- سخن سردبیر ۳
- نگاهی به مؤلفه های تربیت از منظر قرآن کریم ۵
احمد ذبیح افشاگر
- امید و تلاش در اندیشه و اشعار سید اسماعیل بلخی مبتنی بر آیات قرآن کریم ۲۹
زکریا فصیحی
- اخلاق معلمی از منظر آیات و روایات ۴۹
عید محمد فقیری
محمد کریم امیری
- بررسی و تحلیل امانت داری از منظر قرآن و روایات ۶۳
نورمحمد محمدی
- ضرورت حضور زنان در اجتماع از دیدگاه قرآن و تطبیق آن بر جامعه زنان افغانستان ۷۹
کلثوم رسولی کمالی
عبدالقادر کمالی
- سفر و گردشگری در آیینۀ آیات و روایات و فوائد اعتقادی آن ۱۰۵
محمد پناهی
- تفسیر قرآن از دیدگاه امام خمینی (ره) ۱۲۷
سید عبدالله حسینی

پیام ریاست نمایندگی جامعة المصطفی (ص) العالمية در افغانستان

پیشرفت بشر، در زمینه‌های علم، فرهنگ، اخلاق و معنویت، مرهون تلاش‌ها و پژوهش‌های خستگی‌ناپذیر عالمان، قلم به‌دستان و اندیشه‌ورزانی است که به دور از انگیزه‌های خودپرستانه و سودجویانه، عمر پر برکت خویش را وقف پژوهش و کشف رازهای هستی نموده‌اند و هرگز ارزش والای حق و حقیقت‌جویی و گوهر گران‌بهای تقوی و فضیلت را به متاع دنیا ارزان نفروخته و دل پاک و تابناک خود را به جاه و مقام زودگذر نباخته‌اند. به همین جهت است که عالمان و اصحاب قلم در مکتب اسلام، ارج و منزلتی ویژه دارند و از دانشمندان و صاحبان اندیشه، بهترین تجلیل‌ها و تمجیدها به عمل آمده است.

در باب اهمیت قلم و اندیشه همین بس که در منابع معرفتی اسلامی مداد علما برتر از خون شهیدان و تکریم اندیشمندان، به عنوان وارثان انبیا الهی، در حکم احترام گذاشتن به خداوند و پیامبر قلمداد شده است. چراکه در چارچوب تفکر اسلامی، حیات برتر انسانی، در گرو اندیشه و ایمان است؛ لذا، فرزاندانی که با قلم و اندیشه‌شان مشعل دانش و معرفت را فرا راه انسان‌ها برمی‌افروزد، حق عظیمی بر بشریت دارند و شایسته‌ترین ستایش‌ها و قدردانی‌اند.

بدون تردید، گسترش علم و دانش از زمره اساسی‌ترین عوامل رشد، انکشاف و ترقی جامعه است. رشد علمی از طریق آموزش و پژوهش بدست می‌آید. آموزش و پژوهش به‌مثابه بال‌های ترقی و اوج‌گیری یک جامعه است که با بهره‌گیری از آن دو می‌توان به تعالی و شکوفایی رسید. جامعه علمی و اکادمیک افغانستان در سالهای اخیر گام‌های نسبتاً خوبی در عرصه‌های آموزشی برداشته است؛ اما به نظر می‌رسد که تحقیق و پژوهش هنوز در این کشور جایگاه مناسب‌اش را پیدا نکرده و کمتر مورد اقبال بوده است. این در حالی است که نیل به پیشرفت مادی و معنوی در گرو «آموزش و پژوهش» توأمان است.

امروزه یکی از ابزارهای کارآمد و مؤثر توسعه آموزش پژوهش‌محور، انتشار مجلات علمی است. به همین دلیل است که نشریات دانشگاهی به بخش جدایی‌ناپذیری از ساختار دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلاتی عالی تبدیل شده‌اند. گروه‌های علمی دانشگاهی برای پیشبرد مقاصد آموزشی و پژوهشی خود و به منظور توسعه دانش بشری، نشریه‌های علمی

پژوهشی را تأسیس کرده و یافته‌های پژوهشی یا گزارش‌های آموزشی اعضای هیأت علمی خود را در آن منتشر می‌کنند.

نماینده‌ی جامعه‌ی المصطفی (ص) در افغانستان همواره نسبت به توسعه علم و پژوهش همراه معنویت اهتمام داشته است. این دانشگاه، با هدف تولید و ترویج علوم مرتبط با حوزه‌های علوم اسلامی و انسانی و به منظور ارتقای ظرفیت‌های علمی-پژوهشی اعضای گروه‌های آموزشی، بهبود مهارت‌های پژوهشی اساتید و دانشجویان، تقویت مبادله یافته‌های علمی و تحقیقاتی بین مراکز اکادمیک، ایجاد وحدت رویه در فرایند چاپ و نشر مجلات علمی، واحد نشریات را در مرکز پژوهشی دانشگاه ایجاد نموده است. با توجه به اهمیت و ضرورت پژوهش، و با عنایت به این‌که یکی از مهم‌ترین رسالت‌های هر نهاد آموزشی و دانشگاهی، اهتمام ورزیدن به تحقیقات بنیادی و پژوهش‌های کاربردی است، گسترش کمی و کیفی فعالیت‌های پژوهشی و نشریاتی، به ویژه در حوزه مجلات علمی، مد نظر قرار گرفت. پس از فراهم شدن زیرساخت‌های لازم، مانند خرید سامانه جامع مدیریت نشریات علمی (سیناوب)، دوازده مجله علمی تخصصی ایجاد گردید و مرتب به صورت دوفصلنامه در قالب چاپ فیزیکی و الکترونیکی منتشر می‌شوند. سامانه مدیریت نشریات علمی سیناوب برای نظم بخشیدن و تسهیل چرخش مقاله و اطلاعات پیرامون آن در سامانه تولید نشریات علمی و دانشگاهی طراحی شده است و در نقش یک منشی پیگیر و فعال، تمامی امور مربوط به فرایند انتشار نشریات علمی را انجام می‌دهد و این امکان را فراهم می‌آورد که نظریات و آثار علمی نویسندگان افغانستانی در سطح جهانی در دسترس علاقه‌مندان و اصحاب علم و اندیشه قرار گیرد.

در اینجا لازم می‌دانم از تمام همکاران و نویسندگانی که زمینه تحقق این مهم را فراهم آورده و بستر بسط معارف را گسترده اند، قدردانی کنم و برای همه عزیزان توفیقات روز افزون الهی را استدعا نمایم.

سخن سردیبر

عدو شود سبب خیر...

نزول قرآن به عنوان کتاب راهنمای بشر، یکی از پرثمرترین اتفاقات در تاریخ آفرینش بود و هنوز هم وجود این کتاب آسمانی، همچنان به عنوان یکی از مفیدترین عناصر معنوی در جوامع بشری است. دگرگونی اعتقادی و اخلاقی در جزیره العرب در صدر اسلام، شاهد بخش اول این ادعا است؛ اما برای بخش دوم آن شواهد فراوان در تاریخ بعد از اسلام وجود دارد. هراس بنیادین برخی سیاستمداران اروپایی از گسترش فرهنگ و آموزه های قرآن که سیاست های شوم و شیطانی آنان را به چالش می کشد، نوترین شاهد بخش دوم ادعای فوق است. چنانکه شب پرگان، روشنایی خورشید را دوست ندارند، متصدیان سیاست های شیطانی و ستمگران عدالت ستیز هم از گسترش نور حقیقت و فراگیر شدن روحیه ضد استکباری و افراشته شدن پرچم عدالت خواهی و مساوات در جهان، هراس دارند. لذا در پس شعارهای شوم حقوق بشر و آزادی بیان و دیگر الفاظ خوشایند ولی تهی از معنای واقعی کلمات، کمین می گیرند تا با ارزش های انسانی و فطری برخاسته از قرآن و اسلام مبارزه کنند. از این رو می بینیم که برای هتک حرمت به ساحت قدسی قرآن کریم، کمر بسته اند با این توهم که شاید اندکی از روشنایی این فروغ جاودانه، بکاهند و خواستاران و دوستداران آن را مثلاً آگاه کنند. غافل از این که اگر یک جلد قرآن را بسوزانند، با نور حقیقت و آموزه های فطری آن چه می کنند! اگر یک جلد را بسوزانند، میلیون ها جلد دیگر در جوامع بشری تکثیر و نشر می شود تا بی خبران جهان را خبردار، خواب رفتگان را بیدار و غافلان را هوشیار کند و با فروغ فروزان خود، برای دل های تاریک و اندیشه های اومانستی و الحادی، روشنایی به ارمغان ببرد. این البته وعده خود خداوند است که فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ (صف: ۸) می خواهند نور خدا را با [باد] دهان خود خاموش کنند، در حالی که خداوند نور خود را کامل خواهد کرد گرچه کافران را خوش نیاید.

یکی از اهداف مهم نزول قرآن کریم، نجات انسان ها از غفلت است؛ چنانکه در این کتاب آسمانی آمده است: «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ»؛ قرآن، فروفرستاده خدای شکست ناپذیر و مهربان است تا کسانی را که پدرانشان بیم داده

نشده‌اند، بیم دهی؛ زیرا آنان غافلند.

کینه‌توزی‌های مستکبران شیطان‌صفت با قرآن و اسلام، ناشی از گسترش نور اسلام و قرآن در دهه‌های اخیر است و تحمل این رنج برای آن زورگویان جهان‌خوار سخت است؛ زیرا با گسترش آموزه‌های قرآن، ملت‌ها بیدارتر و هوشیارتر می‌شوند، زنجیرهای استعماری مستکبران را پاره می‌کنند و تیغ تزویر آنان را از برندگی بازمی‌دارند و این آغاز شکست فرهنگی اومانستی و الحادی و ابتدای فروپاشی سیاست‌های شیطانی آنان خواهد بود. لذا دشمنی‌های که امروزه از روی عناد و شیطنیت با قرآن می‌شود، خود سبب خیر خواهد شد و بسیاری از غافلان جهان را هوشیار خواهد کرد؛ زیرا اخبار این اهانت‌ها و واکنش متقابل ملت‌های مسلمان، به طور وسیع منتشر می‌شود و توجه جهانیان را به خود جلب می‌کند. افراد و جوامعی را در اطراف و اکناف جهان حساس می‌کند و آنان به مقتضای همان حساسیت، به سراغ قرآن می‌روند و این‌گونه «عدو سبب خیر» و قرآن بیشتر معرفی می‌شود. براین اساس هرچند حوادث اهانت به قرآن کریم، برای ما و دیگر ملت‌های بیدار مسلمان بسیار تلخ و ناگوار است؛ اما بشارت بزرگی به همراه دارد و آن اینکه فروغ نور قرآن روز به روز در سراسر گیتی تابان‌تر و درخشان‌تر خواهد شد و دل‌های فراوانی را مجذوب و روشن و مصفا خواهد کرد.

دست‌اندرکاران دوفصلنامه وزین «یافته‌های تفسیری»، اهانت به ساحت مقدس قرآن کریم در دیار غرب را به شدت محکوم می‌کنند و درخور توان خود و در حد ظرفیت این نشریه قرآنی، برای گسترش آموزه‌های قرآن کریم، تلاش مضاعف خواهند کرد تا برای دفاع از مقدسات خصوصاً قرآن عظیم‌الشان، لشکر فرهنگی و قلم‌به‌دست در برابر تهاجم فرهنگی مستکبران و ایادی کفر و الحاد فراهم شود. لذا اینک ضمن قدردانی از همکاران علمی این شماره، برای تدوین مقالات علمی در شماره‌های بعدی، از همه نویسندگان ارجمند، اساتید و علمای مکرم دینی، اساتید گران‌قدر دانشکده‌های علوم اسلامی، طلاب محترم علوم دینی و دانشجویان محترم علوم اسلامی، برای اشاعه فرهنگ و آموزه‌های زندگی‌ساز قرآن در سراسر جهان، از طریق این نشریه قرآنی دعوت به همکاری می‌نمایند.

و من الله التوفیق

سرمدبیر

نگاهی به مؤلفه‌های تربیت از منظر قرآن کریم

احمد ذبیح افشاگر^۱

چکیده

اسلام به عنوان مکتب انسان‌ساز، دارای نظام تربیتی ویژه‌ای است. نظام تربیتی اسلام تمایزات اساسی با سایر نظام‌های تربیتی دارد. این تمایزات عمدتاً از نوع نگاه اسلام نسبت به انسان ناشی می‌شود. به همین جهت، ضرورت دارد که نظام تربیتی اسلام تبیین گردد. تبیین عناصر و مؤلفه‌های این نظام که شامل اهداف، مبانی، اصول، عوامل و موانع تربیت است، مستلزم نظریه‌پردازی و استخراج آن‌ها از متون و منابع معتبر دینی است. هدف این پژوهش این است عناصر تشکیل‌دهنده نظام تربیتی اسلام را به منظور رشد و تعالی فعالیت تربیتی در جامعه، استنباط و صورت‌بندی نماید. در این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی-استنباطی، اهداف، منابع، مبانی، اصول، عوامل مؤثر و موانع تربیت از دیدگاه قرآن کریم تبیین شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هدایت‌یافتگی، نظم و قانون‌مندی، هدف‌داری ربوبیت حق در جهان، مهم‌ترین مبانی هستی‌شناسانه و اصل تربیت‌پذیری، دوی‌بعدی بودن انسان، اختیار و کرامت، از جمله اصول اساسی نظام تربیتی اسلام است. بر اساس آیات قرآن، وراثت و محیط، دو عنصری است که نقش مؤثر در تربیت انسان دارد و دنیاپرستی، نبود انگیزه کافی از جمله موانع اصلی تربیت به شمار می‌روند. هدف اصلی تربیت از منظر قرآن، قرب الهی و متصف شدن به صفات خدایی است.

کلیدواژه‌ها: تربیت، مؤلفه‌های تربیت، مبانی تربیت، موانع تربیت، اهداف تربیت

۱. گروه قرآن و علوم، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

مقدمه

تربیت مؤلفه‌هایی دارد که عبارتند از مبانی، اهداف، اصول، روش‌ها، عوامل و موانع تربیت که نظامنامه تربیت را شکل می‌دهد. هر یکی از این مؤلفه‌ها باید به‌طور مستقیم از سوی مربیان مورد ملاحظه قرار بگیرد تا به نتیجه مطلوب برسند. از این جهت باید به مبانی و زیرساخت‌های تربیت توجه شود، اهداف و نهایت کار ترسیم شود و اصول و روش‌های خاص آن مورد استفاده قرار گیرد تا امر پیچیده تربیت و تغییر رفتار به بار نشیند؛ اما از آنجاکه بررسی مؤلفه‌ها و عناصر نظام تربیتی، مجال و شرایط خاص خود را اقتضا دارد در این نوشتار به‌طور گذرا و اجمال به آن پرداخته می‌شود.

۱. مبانی تربیت

همه مکاتب تربیتی دارای مبانی تربیتی ویژه‌ای است که سایر عناصر نظام تربیت بر آن مبتنی است. کلمه مبانی از ریشه بنا اشتقاق یافته و به معنای پایه، پی، نهاد، بنیاد و زیرساخت است. (ابن منظور، ۱۴۱۶) معنای اصطلاحی مبانی تربیت سلسله معارف نظری فکری است که قضایای و جنبه‌های مختلفی از یک موضوع انسانی، از جمله جنبه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را در بردارند. (رهنمایی، ۱۳۸۸: ۶۸) با توجه به این تعریف بحث مبانی تربیت را می‌توان در سه محور هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بیان کرد که به اختصار مورد بحث قرار می‌گیرد:

۱-۱. مبانی هستی‌شناسی تربیت

مبانی هستی‌شناختی مسئول پاسخ به پرسش‌های چون مبدأ هستی، جریان هستی و مقصد هستی است. اهم این مبانی را به اختصار توضیح می‌دهیم:

۱-۱-۱. هدایت یافتگی

بررسی پدیده‌های هستی بیانگر آن است که تمام هستی از نظم و هماهنگی ویژه و دقیقی برخوردار است و هر جزء هستی به گونه خاص و معین و منظمی به‌سوی هدف مشخص به‌پیش می‌رود. این مهم را می‌توان هدایت یافتگی نامید که از سوی



خالق آن بنا نهاده شده است؛ چنانکه قرآن کریم نیز در آیات متعددی آمده است، از جمله: (اعلی: ۲ و ۳، فصلت: ۱۱ و ۱۲، یس: ۳۸ و ۴۰، نور: ۴۳، رعد: ۴، انعام: ۳۸، نحل: ۶۸ و ۶۹ و ۷۰، روم: ۳۰، حدید: ۲۵). در یک مورد خداوند می‌فرماید: «گفت پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینشی درخور او عطا کرد و سپس راهنمایی نموده است. (طه: ۵۰) هدایت به معنای این است که راه هر چیز را به‌گونه‌ای نشان داده است که او را به مطلوبش برساند یا لااقل راهی که به‌سوی مطلوب او منتهی می‌شود، به او نشان داده شود.

۱-۲-۱. نظم و قانونمندی

از شاخصه‌های اصلی نظام آفرینش، نظام‌مند بودن و قانونمند بودن آن است که تأمل و دقت در اجزاء هستی، ما را به نظم و انتظام شگفت‌انگیز آن متوجه می‌سازد. قرآن کریم بیش از هفت‌صد و پنجاه بار آیات مربوط به پدیده‌های هستی را بیان کرده و بشر را به تفکر به آن دعوت می‌کند که انسجام و به‌هم‌پیوستگی و نظم دقیق نهفته در آن را نشان می‌دهد. (ر.ک. بقره: ۱۶۴، آل‌عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱، جاثیه: ۳ و ۶، یونس: ۶ و ۱۰۰ و ۱۰۱، ابراهیم: ۱۰، نوح: ۱۵ و ۱۶، رحمان: ۷، ملک: ۳ و ۴ و ۵، انعام: ۹۶، فرقان: ۶، یس: ۳۶، نحل: ۵ و ۱۰)

۱-۳-۱. هدف‌داری

از ویژگی‌های آفرینش هستی آن است که برای هدف و جهت خاص خلق شده است. (دخان: ۳۸ و ۳۹، جاثیه: ۳۶ و ۳۷) لذا این ساختار نهفته در هستی می‌تواند مبنای مهمی برای تربیت قرار گیرد و عناصر نظام تربیتی بر پایه آن شکل گیرد؛ زیرا هرگاه انسان بدانند که او نیز به عنوان یکی از عناصر مهم عالم آفرینش، هدفمند آفریده شده است، باید خود و نسل خود را چنان تربیت کند که به آن هدف غایی آفرینش خود برسد.

۱-۴-۱. انسان‌محور خلقت

یکی از مبانی قرآنی درباره هستی‌شناسی این است که خلقت را برای استفاده و بهره‌برداری انسان معرفی می‌کند. (ابراهیم: ۳۲ و ۳۳)

۵-۱-۱. ربوبیت حق در جهان

ربوبیت حق در جهان به این معنا است که تنها خداوند مالک حقیقی تمام امور هستی است، تدبیر امور موجودات عالم را به عهده دارد و می‌تواند به صورت مستقل و بدون نیاز به همکاری یا اذن و اجازه موجودات، دیگر در امور هستی تصرف کند و آن را سامان دهد (ر. ک. نظامنامه تربیتی، ص ۲۹)

۶-۱-۱. شعور و آگاهی عام

همه موجودات عالم هستی در حال تسبیح بوده و از ادراک و شعور برخوردارند و در آیات مختلف از آگاهی و درک و فهم تسبیح، تحمل و ادای شهادت و سخن می‌گویند. (نمل: ۲۲-۲۴-۲۷، فصلت: ۲۱-۱۹، یس: ۶۵، نور: ۲۴، زلزال: ۴ و ۵)

۲-۱. مبانی انسان‌شناسی تربیت

مراد از مبانی انسان‌شناختی آن دسته از گزاره‌های توصیفی - تبیینی مدلل درباره واقعیت وجود انسان، است که از متون معتبر اسلامی یا معارف اصیل اسلامی یا از مباحث فلسفه اسلامی استخراج شده‌اند. (علی رضا صادق زاده و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۸)

۱-۲-۱. شاخصه‌های انسان‌شناختی قرآنی

الف) جامعیت ویژه: اولاً آیات قرآن به انسان به عنوان یک مجموعه نگریسته است؛ مجموعه‌ای که دارای ساحت‌های متعدد و زیاد و شئون وجودی، مختلف قابلیت‌ها و استعدادهای گوناگون است، ثانیاً گذشته و آینده انسان مورد توجه قرار گرفته و به مراحل و ادوار زندگی او در دنیا برزخ و قیامت توجه شده است.

ب) نوآوری‌های بدیع و بی‌بدیل: در آیات قرآنی نوآوری‌های بدیع و بی‌بدیلی در مورد انسان وجود دارد که این مطالب هرگز با اندیشه بشری و با استفاده از عقل، حس تجربه و عرفان به دست نمی‌آید.

ج) خطاناپذیری: از آنجا که منبع و سرچشمه و خاستگاه قرآن، علم الهی است، در نتیجه همه آیات بیانگر حقایق بوده و خطاناپذیر است.



۲-۲-۱. برخی از مبانی انسان‌شناسی

۱. **تربیت‌پذیری:** در همه مکاتب انسان موضوع تربیت بوده و به تغییر و اصلاح او می‌پردازند. به همین دلیل همه مکاتب از قبل تغییرپذیر بودن انسان و روابطش را به‌صورت یک اصل مسلم فرض کرده‌اند. (معاونت تربیتی المصطفی، بی‌تا: ۳۰)

۲. **انسان موجودی دوبعدی و دو ساحتی:** انسان موجودی دوساحتی است؛ روح و بدن. روح گوهری دارای قابلیت‌های متفاوت غیرمادی و فناپذیر و بدن امری است مادی فناپذیر و متغیر و محدود. ازاین‌روی باید امر تربیت هر دو بعد موردتوجه قرار گیرد. آیات متعددی متضمن دو بعدی بودن انسان است. به‌عنوان نمونه: (مؤمنون: ۱۱ و ۱۲ و ۱۲ آل عمران: ۵۹، اعراف: ۱۲ حجر ۲۶ و ۲۹، رحمان: ۴، فاطر: ۱۱، روم: ۲۰، قیامت: ۳۷) با توجه به این مبنا، تربیت باید به‌گونه‌ای انجام شود که ساحت مادی و معنوی انسان مورد ملاحظه قرار گیرد.

۳. **اختیار:** انسان موجود مختار است که می‌تواند با اراده خود به فعالیت‌های مختلفی اقدام نماید. این شاخصه در آیات زیادی انعکاس یافته است. مثلاً: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ (ذاریات: ۵۶) خداوند جن و انس را برای امتثال امر و نهی و قبول تکلیف و در عبادت آفرید و در این قبول تکلیف هیچ جبری وجود ندارد، بلکه خداوند آنان را مختار آفریده تا به‌وسیله امر و نهی آنان را بیازماید. (حویزی، ۱۴۱۵، ۵: ۱۳۲)

۴. **کرامت انسان:** انسان دارای کرامت ذاتی بوده و دارای ساختاری ویژه و جلوه‌های والا از عالم عقل و مثال و دارای معتدل و زیبا است این والایی و برتری ویژه انسان از عنصر روحانی و فطرت خداجوی بشر مایه می‌گیرد. (اسرا: ۷) لذا تربیت باید به‌گونه‌ای پیش رود که کرامت افراد آشکار شود و این مهار کردن شهوت و غضب و هوی و هوس و کاستن از دل‌بستگی‌های مادی امکان‌پذیر است

۵. **گرایش به زیبایی خواهی:** یکی از ابعاد معنوی، انسان علاقه به جمال و زیبایی است (نحل ۱۵ و علامات و بالنجم هُمْ يَهْتَدُونَ»، صفات، إِنَّا رَبُّنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، حجر ۱۶ وَلَقَدْ نَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزِينًا لِلنَّاطِرِينَ) و بخش مهمی از زندگی انسان را تشکیل می‌دهد

۶. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری: تأثیرگذاری و قدرت تأثیرگذاری از ویژگی‌های طبیعی و

ساختار وجودی انسان به شمار می‌رود که در امر تربیت مورد توجه قرار گیرد. (مطففین:

۱۴) اعمال و رفتارهای ظاهری می‌توانند درون انسان را شکل داده و به تصویر بشکند.

۷. خلاقیت: انسان با دشواری‌های که دست به گریبان است، بخش عظیمی از

دشواری‌های زندگی خود را با استفاده از این توانمندی حل می‌کند. گستره حیات

آدمی، محیط‌های متفاوتی را برای فعالیت گشوده است. لذا او باید در محیط

زندگی خود به ایجاد اندیشه‌ها و راهکارهای جدید، برای تغییر و تربیت دست بزند.

(نظام‌نامه تربیتی، ص ۳۱)

۸. اندیشه‌ورزی و تعقل: انسان موجودی خردمند و اندیشور است (انفال: ۲۲) و

می‌تواند در سایه استفاده از عقل و پیروی از آن، به تکامل نائل آید.

۹. فطرت: فطرت عبارت است از نیروی قدرت بر معرفت و شناخت ایمانی که خداوند

با آب و گل انسان آن سرشته و او را به آن ترکیب و هیئت آفریده است. (طباطبایی،

۱۳۶۹، ۱۰: ۲۹۸) قرآن نیز در آیات متعددی از آن سخن گفته است. (روم: ۳۰،

حجرات: معارج: ۱۹ و ۲۱، نساء، ۲۸، روم: ۵۴ انبیاء: ۳۷)

۱۰. کمال‌جویی: انسان ذاتاً کمال‌جو است؛ (أحزاب: ۷۲ انشقاق: ۶، عادیات: ۸)

زیرا حب ذاتی که در هر فردی وجود دارد، او را به کمال‌خواهی و می‌دارد. از این رو

موجودیت خود را صیانت و برای رسیدن به کمالات معنوی و ارزشی تلاش می‌کند و

عیب و نقص و کاستی را از خود دور می‌سازد. (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۶۲)

۱۱. اجتماعی بودن انسان: انسان به لحاظ ساختار وجودی اجتماعی است؛ یعنی

برای تأمین خواسته‌هایش باید به‌طور اجتماعی زیست کند و از طرفی این نحوه

زندگی موجب شکوفایی استعدادهای نهفته او می‌شود. (زخرف: ۳۲، بقره: ۲۱۳،

حجرات: ۱۳، فرقان: ۵۴)

۳-۱. مبانی معرفت‌شناسی تربیت

معرفت در لغت به معنای مطلق علم و آگاهی است و در اصطلاح مبانی

معرفت‌شناختی، بخشی از مهم‌ترین گزاره‌های توصیفی درباره شناخت آدمی و



حدود و ثغور آن است. (صادق زاده و همکاران، ۱۳۸۷: ۴۳)

معرفت برای انسان قطعی و ثابت است. لذا قرآن کریم انسان را به علم و معرفت دعوت کرده و آن را برای اوفرض و لازم و ترک آن را مستوجب توبیخ دانسته است. (یونس: ۱۰۱، اعراف: ۱۸۵، ق: ۶، آل عمران: ۱۳۷، روم: ۴۲، عنکبوت: ۲۰، حدید: ۲۰، مائده: ۹۲، بقره: ۲۳۱ و ۳۱). هم‌چنین ظرفیت معرفتی و علمی انسان را دارای ظرفیتی بالا دانسته است. ابزار معرفت بر اساس آموزه‌های قرآنی حس عقل شهود الهام و وحی است. لذا قرآن دیدگاه مکاتب دیگر را که ابزار را فقط در حس یا فقط عقل یا تنها شهود باطنی می‌دانند نمی‌پذیرد. ازاین‌رو با توجه به تعدد ابزارهای معرفت در وجود انسان، باید در تربیت از تک‌تک آن‌ها بهره جست تا بتوان به جایگاه مطلوب رسید.

با توجه به ابزارهای معرفتی انواع معرفت را می‌توان به پنج قسم تقسیم نمود: معرفت حسی، معرفت عقلی، معرفت شهودی، معرفت وحیانی، معرفت الهامی و در میان حواس، حس بینایی و شنوایی بیشترین نقش را در کسب معرفت و شناخت ایفا می‌کنند.

۲. اصول تربیت

اصول جمع اصل به معنای ریشه و پایه و بیخ شیء است. ابن منظور، ۱۴۱۶، ۱۱: ۱۶) و در اصطلاح عبارت است از تکیه‌گاه که از عوامل موجود در حیات استخراج شده است و باید آن را به‌عنوان ملاک عمل در نظر گرفت. (هوشیار، ۱۳۷۶: ۶۵) که به تعدادی از اصول تربیتی به‌طور اشاره وار می‌پردازیم.

۱-۲. اصل اعتدال

تربیت صحیح زمانی صورت می‌پذیرد که مربی راه اعتدال و میانه را طی کند و از هرگونه زیاده‌روی و کم‌کاری و افراط و تفریط پرهیزد و باید در تربیت قوای گوناگون انسان مثل غضب و شهوت و...، این اصل مراعات شود. جهت‌گیری قرآن کریم نیز در امر تربیت بر همین اصل بوده و بر آن تأکید می‌ورزد. (ر.ک. بقره: ۱۴۳، لقمان: ۲۱۹)

۲-۲. اصل تسهیل و تیسر

منظور همان آسان کردن و سهل گردانیدن است؛ (معین، ۱۳۸۰، ۱: ۱۱۸۰) یعنی مربی در مسیر تربیت متربی باید شیوه‌ای را برگزیند که موجب رغبت و ایجاد انگیزه متربی را فراهم آورد و مراحل تربیت را به گونه‌ای انتخاب نماید که متربی احساس دشواری و سختی کمتری نماید و با دل و جان در مسیر رشد و تکامل و تربیت قرار گیرد و الا سختی تکلیف بر او غلبه کرده و زیر بار آن نخواهد رفت. خداوند متعال در فروستادن شرع مقدس بر این اصل تأکید دارد و شریعت را سهل و آسان قرار داده است. «یرید الله بکم الیسرَ وَلَا یریدُ بکم العسرَ». (بقره: ۱۸۵)

۲-۳. اصل ایجاد و اصلاح محیط

یکی از خصوصیات ساختاری و وجودی انسان تأثیرپذیری او است. لذا از محیط و افراد و سایر امور تأثیر می‌پذیرد. از این رو باید محیط سالم برای رشد و تربیت او ایجاد شود تا تأثیری که در انسان می‌گذارد، در راستای تربیت درست او باشد.

۲-۴. اصل مسئولیت

طبق این اصل، فرد در برابر انجام یا ترک عملی، احساس مسئولیت می‌کند. لذا وقتی با روحیه مسئولیت‌پذیری به سراغ کارها و رفتارها و انتخاب‌های خود رفت، در مسیر تربیت قرار می‌گیرد. اصلاً با این روحیه خود را در قبال تربیت خود و دیگران مسئول می‌داند. قرآن کریم نیز به این اصل توجه دارد. (طه: ۹۷) نکته‌ای که از این اصل به دست می‌آید، اصل پاسخگویی است که متعاقب مسئولیت‌پذیری باید پاسخگو نیز باشد. (باقری، ۱۳۷۳: ۱۰۶)

۲-۵. اصل تدرج

تدریج در لغت به معنای گام به گام، مرحله به مرحله و تدریجاً به سوی شیء رفتن آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۶، ۲: ۲۶۹) تربیت و هرگونه تغییر باید مرحله به مرحله و تدریجی صورت گیرد. لذا مربی همواره باید به این اصل توجه داشته باشد؛ زیرا هیچ انسانی جز بر اساس تمکن و توانایی‌اش و جز با حرکت تدریجی و مناسب، به کمالات الهی دست نمی‌یابد. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۱۶۳)



۶-۲. اصل استفاده از عواطف و دلبستگی‌های تربی

دلبستگی‌ها تأثیر فراوانی در عملکرد افراد دارند؛ چنان‌که آمده عواطف و دلبستگی تربی در بعضی از مواقع شوری عظیم و مبدأ تحمل قدرت و جسارتی خیره‌کننده در انسان به وجود می‌آورد که همسنگ ملکات پایدار و حتی فراتر از آن نیز می‌رود. (باقری، ۱۳۷۳، ۱: ۱۵۵) این دلبستگی گاهی به خداوند «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵) و گاه به امور دیگر است. به هر روی این دلبستگی‌ها و عواطف، در تربیت افراد تأثیر ویژه‌ای دارد.

۷-۲. اصل کوشش و عمل

این اصل بیان‌کننده آن است که افراد برای تغییر رفتار و تربیت، باید تلاش و کوشش کنند که بدون تلاش کسی به جایی نمی‌رسد. این یک سنت الهی در نظام هستی است که فقط هر کس نتیجه تلاش خود را می‌بیند. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». (نجم: ۳۹)

۸-۲. اصل غایت‌مندی

ترسیم غایت و هدف در برنامه‌ریزی و اجرا و سیاست‌گذاری‌های تربیت همواره باید در نظر گرفته شود؛ مثلاً در راستای تغییرات رفتار متربیان و استفاده از روش‌ها باید اهداف تربیتی موردنظر باشد. (آل‌عمران: ۱۸۸۷ و ۱۸۹؛ انبیا: ۱۶ و مؤمنون: ۱۱۵؛ ذاریات: ۵۶)

۹-۲. اصل نظارت و ارزشیابی

اصل نظارت و ارزشیابی نظارت بر برنامه‌ها، فعالیت‌ها و عملکردها و همچنین ارزشیابی حتی مربیان و برنامه‌های که در حال سپری شدن است، اهمی خاصی در تربیت دارد. البته مربی باید به نظرات متربیان مخصوصاً درباره خودشان اعتماد داشته باشند. این اصل، باعث بهتر و پربازده‌تر برنامه تربیتی می‌شود؛ زیرا در اثر نظارت و ارزشیابی، کاستی‌ها رفع و مزایا تکثیر می‌شود.

۱۰-۲. اصل تنوع

طبق این اصل، مربی باید در مراحل و شرایط مختلف تربیت، تلاش کند که از برنامه‌ها و شیوه‌های متنوع استفاده کند و بر اساس اقتضائات لازم آن‌ها را بکار بندد.

۱۱-۲. اصل تعقل

به کارگیری عقل و استفاده از آن تعقل نامی ده می‌شود (این منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۲۶) و اصولاً تربیت صحیح بر اساس تعقل شکل گرفته و به کمال می‌رسد. اگر عقل به تیرگی‌های نفسانی پوشیده نشود، باطل را در علوم نظری و خیر و شر و نفع و ضرر را در علوم عملی تشخیص می‌دهد و به حق و خیر و نفع دل می‌بندد. (طباطبایی، ۱۳۶۹، ۲: ۲۴۹) و در سایه به کارگیری و تبعیت از عقل نیل به سعادت اتفاق می‌افتد.

۱۲-۲. اصل خدامحوری

با توجه به این که هدف غایی تربیت قرب و لقاء خداوند متعال است، هرگونه برنامه‌ای تربیتی باید به نحوی تنظیم شود که پرورش روحیه خداگرایی و خدامحوری در اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و رفتار متربی را در بر بگیرد تا جای که هستی متربی و تمامی ساحت‌های وجودی او را در جهت خدا پرورش داده خدا را محور همه امور قرار دهد. (نحل: ۳۶ بقره: ۱۵۶، روم: ۳۰، طه: ۱۲۴)

۱۳-۲. آخرت‌گرایی

توجه داشتن به سرای ابدی و همیشگی در امر تربیت یک ضرورت است. اگر برنامه تربیتی برای مهیا شدن و اندوختن برای آخرت قرار بگیرد و به دنیا به عنوان ابزار و جایگاهی موقت بنگرد، تربیت رنگ و بوی خاص و متمایز پیدا کرده و افراد برای سعادت ابدی جهت‌دهی می‌شوند. (یونس: ۴، روم: ۲۷، زلزال: ۷)

۱۴-۲. استمرار و مداومت

عمل تأثیر ژرف بر روح و روان انسان گذاشته و شخصیت انسان را شکل می‌دهد. منتهی صرف انجام یک‌بار یا موقت تأثیرگذاری لازم را ندارد. لذا مداومت و استمرار است که مانند قطرات پیوسته آب بر جسم و روح انسان تأثیر می‌گذارد. قرآن کریم هم به این اصل اشاره کرده و در توصیف مؤمنان، آن‌ها را با وصف «دائمُونَ» و «یَحَافِظُونَ» (معارج: ۲۳ و ۳۴) یاد می‌کند.



۱۵-۲. محبت محوری و احسان گرایی

پدیده دل‌بستگی از ویژگی‌های انسان است و همچون سلسله‌جنبانی است که به واسطه آن می‌توان آدمی را آماده هر کار و هر حال و وضعی گرداند. محبت موجب می‌شود انسان برای رضایت محبوب تلاش کند. طبق این اصل، در فرایند تربیت، خواه در برانگیختن انگیزه برای انجام پاره‌ای از اعمال و خواه برای ترک آن‌ها، باید از قدرت ناشی از پیوند محبت‌آمیز بهره جست. این بهره‌وری به دوروش میسر است؛ یکی با بذل محبت و دیگر با حرمان آن. تأثیر بارز اصل محبت محوری در روند تربیت دینی در دو محور پرهیز از اجبار و اکراه و تأکید بر خواست و اراده متربی خلاصه می‌شود. متربی باید ضمن حذف فشار و اجبار با عطف توجه از عوامل خارجی به‌سوی تحریک گرایش‌های درونی گام بردارد.

۱۶-۲. گرایش به نیکی‌های اخلاقی

تأثیر این اصل در ایجاد و تقویت محبت و دوستی از موارد غیرقابل‌انکار در روان‌شناسی اجتماعی است. بر این اساس به‌کارگیری این اصل در نظام تربیتی نتایج بسیاری را به دنبال خواهد داشت. (نظام‌نامه، تربیتی، ص ۵۸) باید متذکر شد اصول تربیتی متعدد بوده که اصل، حیات اصل، گفتگو اصل سودمندی، اصل غایت‌مندی، اصل، وحدت اصل تغییر و تکامل اصل تدریج و پیوستگی، اصل تأثیر متقابل، اصل آزادی اصل نظارت و ارزشیابی، اصل پاسخگویی اصل عدالت، اصل تنوع، اصل مصلحت از موارد دیگر آن است. (ر.ک. علم الهدی، ۱۳۸۹: ۴۸۰)

۳. عوامل مؤثر در تربیت

منظور از عوامل مؤثر در تربیت اموری است که در شکل‌گیری و پرورش شخصیت و تربیت افراد مؤثر است که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۳. وراثت

وراثت عبارت است از انتقال صفات و خصوصیات جسمانی و روانی و حالات ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری از پدر و مادر یا خویشاوندان و اجداد به نسل‌های

بعدی. (حجتی، بی‌تا، ۱: ۷۹) از این جهت وراثت از عوامل مؤثر در تربیت است که زمینه‌های تربیت مثبت یا منفی را در افراد ایجاد می‌کند. با توجه به اهمیت وراثت، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «دقت کن که نطفه خود را در کجا مستقر می‌کنی؛ زیرا خصوصیات اجداد به فرزندان منتقل می‌شود». (ابن احمد، بی‌تا، ج ۲: ۴۷۷)

۲-۳. محیط

محیط تربیتی عبارت است از تمام عوامل عادی خارجی که انسان را احاطه کرده و او را از آغاز رشد، یعنی از زمانی که به صورت نطفه در رحم منعقد می‌شود، تا زمان مرگش تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۱۶) اما شاخص‌ترین عوامل محیط عبارتند از محیط خانه، محیط مدرسه، محیط اجتماع. در این میان محیط خانه که سال‌های نخست تربیت در آن اتفاق می‌افتد، دارای اهمیت ویژه‌ای است. امکانات مادی و تعاملات عاطفی برخورد‌ها در آن نگرش‌ها و آداب رسوم خانه و خانواده، از امور تأثیرگذار تربیتی به شمار می‌روند.

الف. محیط خانه: امام خمینی در چگونگی تربیت خانواده به جنبه عملی آن معتقد است و می‌فرماید: «چون اطفال در حشر دائم یا غالب با پدر و مادر است، تربیت‌های آن‌ها باید عملی باشد؛ یعنی اگر فرضاً خود پدر و مادر به اخلاق حسنه و اعمال صالحه متصف نیستند، در حضور طفل با تکلف خود را به صلاح نمایش دهند تا آن‌ها عملاً مرتاض و مربی شوند و این خود شاید مبدأ اصلاح خود پدر و مادر نیز شود». (موسوی خمینی، ۱۳۸۰: ۱۵۵)

ب. محیط مدرسه: مدرسه که مجموعه‌ای از مربیان و متربیان در آن گرد هم می‌آیند، از عوامل تأثیرگذار درونی تربیت است. در این محیط که زمان نسبتاً طولانی را به خود اختصاص می‌دهد، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شایان اتفاق می‌افتد و معلم و مربی از یک سو و همسالان و متربیان از سوی دیگر در شکل‌گیری شخصیت افراد تأثیرگذار است. از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند علمی که فرامی‌گیرید، بنگرید از چه کسی فرامی‌گیرید». (کلینی، ۱۳۸۱: ۵۰) این فرمایش حضرت می‌رساند که پرورش در فرایند آموزش تحقق می‌یابد. لذا معلم، یک مربی نیز هست.



در خصوص تأثیر مدرسه و نقش معلم حضرت امام خمینی خطاب به معلمان فرموده‌اند:

«معلم امانت‌دار است... اگر این امانت به آن خیانت شود، یک وقت می‌بینید خیانت به یک ملت است، خیانت به یک جامعه است، خیانت به اسلام است. نقش معلم در جامعه، نقش انبیاست، انبیا هم معلم بشر هستند. نقش معلم بسیار حساس و مهم است و مسؤولیت بسیار زیادی دارد نقش مهمی است که همان نقش تربیت است که اخراج من الظلمات الی النور «است». (موسوی خمینی، بی‌تا: ۲۳۲-۲۳۳) ج. محیط اجتماع: منظور از محیط اجتماعی محیط رفت و آمدها و تمام روابط و تعاملات افراد به‌غیر از خانه و مدرسه است. انسان که موجودی اجتماعی است بخشی عمده از زندگی او را تعاملات و حضور در اجتماع شکل می‌دهد و این محیط در تربیت و چگونگی عملکردهای افراد، نقش‌آفرین است. نقش و عادات اجتماع در شکل‌گیری شخصیت نامحسوس و تدریجی است و فرد به علت وابستگی به آن به شدت تأثیر می‌پذیرد.

۳-۳. کار و تلاش

از جمله عوامل مؤثر در تربیت که در ساختن انسان نقش اساسی دارد کار است انسان در عین حال که خالق و آفریننده و مدیر کار، است به‌شدت متأثر از آن است؛ به‌نحوی که کار بر روح و جان انسان رنگ می‌زند و در خلق و خوی و رفتار انسان تأثیر می‌گذارد. کار در رشد ابعاد مختلف وجود آدمی نقش دارد و جسم و عقل و احساس و عاطفه را تحت تربیت خود قرار می‌دهد. وقتی انسان کاری مطابق استعداد و ذوق و سلیقه‌اش انجام می‌دهد، وجود خود را تمرین و رشد می‌دهد. آدمی در کاری که انجام می‌دهد، خود را می‌باید، می‌آزماید و استعدادهای خود را کشف و شکوفا می‌کند. انسان با کار کردن، کرامت شخصیت و حیثیت خود را حفظ می‌کند و این امر بر ذهن و رفتارش تأثیر مثبت می‌گذارد. از این منظر کار کردن هرچند پایین‌ترین نوع آن باشد، حرکت تربیتی و سازنده و باارزش و شریف به شمار می‌آید. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۱۳۵)

۴-۳. تحمل سختی‌ها و مشکلات

یکی از پدیده‌های زندگی، انسان روبرو شدن با مشکلات و مرارت‌ها و نامایمات است که گریزی از آن نیست. یکی از حکمت‌های مقابله با مشکلات که به تجربه ثابت شده است، شکوفا شدن استعدادها و توانایی‌های نهفته انسان است. سختی‌ها و مشکلات، روح را توانا و نیرومند و وجود انسان را بارور می‌سازد. شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد: «به حکم قانون و قاموس خلقت، بسیاری از کمالات جز در مواجهه با سختی‌ها و شاید جز در نتیجه تصادم‌ها و اصطکاک‌های سخت، جز در میدان مبارزه و پنجه نرم کردن با حوادث، جز در روبرو شدن با بلاها و مصائب حاصل نمی‌شود». (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۷۶) از این رو تحمل سختی‌ها و شداید، یکی از عوامل تأثیرگذار بر تربیت افراد است.

۴-۳. تفکر و تعقل

یکی از امتیازات انسان بر سایر موجودات برخورداری او از موهبت عقل است؛ نعمتی که او را بر تشخیص خیلی از امور قادر می‌کند. اگر انسان از عقل خود در امر تربیت صحیح استفاده کند، عامل مهمی در رشد و اصلاح و ترقی او خواهد بود.

۴. موانع تربیت

منظور آن دسته از اموری است که سد راه تربیت شده و مربی را از حرکت در مسیر تربیت صحیح باز می‌دارد یا حرکت او را کند می‌کند. اینک به اهم آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۴. دنیا دنیا در معنای مذموم آن

همه سرکشی‌ها، ظلم‌ها و فسادها به خاطر آن است که افراد به خاطر دل‌بستگی به آن، خود را از کمال و ترقی و تعالی بازداشته‌اند. دنیایی که حقیقت آن لهُو و پوچی (انعام: ۳۲) است و ارزش ناچیز و فریبنده دارد. (آل عمران: ۱۸۵ و ۲۰) به تعبیر کلام نورانی پیامبر اکرم (ص) دل‌بستگی و حب دنیا مبدأ همه خطایا است. (ابن بابویه صدوق، ۱۳۸۹، ۱: ۲۵) لذا راه به‌سوی حقیقت تربیت، جز با دیده فرو بستن



از پستی‌ها گشوده نمی‌شود. این چنین نیست که بتوان در عین وابستگی به دنیا، گام در مسیر تربیت گذاشت و از زندگی این جهان برای آخرت توشه برداشت؛ زیرا دنیا به معنای تعلقات پست و آخرت دو نقطه مقابل یکدیگرند که با نزدیک شدن به یکی قطعاً دوری از دیگر حاصل می‌شود. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۳۲) در این باره امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمودند: «همانا دنیا و آخرت دو دشمنند رو در رو و دو راهند مخالف هم. هر که دنیا را دوست دارد و مهر آن در دل بکارد، آخرت را نپسندد و آن را دشمن انگارد و دنیا و آخرت چون خاور و باخترند و آن که میان آن دو رود، چون به یکی نزدیک شود، از دیگری دور شود و این دو چون دو خواهرند در نکاح یک شوهر». (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳) چنین نکاحی ناشدنی است، مگر به حرام. پس یکی از موانع بزرگ فراروی تربیت، حب دنیا است.

۲-۴. عدم انگیزه و خواست درونی برای تربیت

تربیت امری است که باید با خواست و اراده درونی همراه باشد و خود فرد خواهان سیر تکاملی و رشد باشد. در غیر این صورت تمام تلاش و عوامل تربیت، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

۳-۴. رواج فرهنگ‌ها و امور ضد ارزش و خرافات در جامعه

از آنجا که محیط از عوامل تأثیرگذار در امر تربیت است، از این رو اگر در جامعه‌ای امور ضد ارزشی و باورهای غلط و خرافات رسوخ کرد، به عنوان مانعی برای تربیت و حرکت به سوی هدایت و رشد به حساب می‌آیند. لذا باید مرییان و افراد اصلاح‌گر این حرکت قهقرایی جامعه را تغییر داده و به سوی توحید و ارزش‌ها سوق دهد. همان حرکتی که انبیای الهی موظف به آن بوده‌اند. (ر.ک. مائده: ۱۵ و ۱۶ آل عمران: ۱۰۲، نحل: ۳۶)

۴-۴. حکومت‌های غیر الهی و حکام فاسد

یکی از اموری که در تربیت افراد و اجتماع نقش جدی دارد، حکمرانان و قوانین حاکم بر جامعه است. اگر حکومت الهی و دستورات آن و حیانی بود و حکام آن ملتزم به

رعایت حدود الهی باشند، مسلماً رشد و ترقی و تکامل معنوی در آن جامعه چشمگیر است. برعکس اگر حاکمان ملتزم به حدود الهی نبوده و ضد ارزش‌ها را برگرده مردم تحمیل کنند، مسیر تربیت با مانع بزرگی روبرو خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) در این زمینه می‌فرماید: «هرگاه فرومایگان مصدر امور شوند، گرانمایگان درافتند و مقهور شوند». (خوانساری، ۱۳۶۶، ۳: ۱۲۹) هم‌چنین فرمود: «هرگاه زمام امور به دست اراذل و فرومایگان افتد برتران هلاک شوند». (همان).

۴-۵. فقر و غنا

فقر ذلت آور و اسیرکننده و غنای افزون بر کفاف و سیری‌ناپذیر، دو مانع مهم برای تربیت به شمار می‌رود. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۵۲) در این باره آیات و روایات زیادی رسیده است که به چند نمونه اشاره می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَىٰ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ»؛ (علق: ۵-۶) چنین نیست [که شما می‌پندارید] به یقین انسان طغیان می‌کند از اینکه خود را بی‌نیاز ببیند.

در کلمات حضرت امام علی^(ع) هم آمده است: «بدانید که فراوانی مال، تباه‌کننده دین و سخت‌کننده دل‌ها است». (حرانی، ۱۴۱۴: ۱۳۷) باز فرمود: «بسیاری مال انسان را به سقوط می‌کشانند و سرکشی می‌آورد و نابود می‌سازد (خوانساری، ۱۳۶۶، ۳: ۳۵۱)

درباره فقر مفرط که انسان را اسیر کرده و شکسته و بیچاره می‌نماید، از رسول خدا^(ص) نقل شده است: «نزدیک است کار فقیر به کفر بکشد». (کلینی، ۱۳۸۱، ۲: ۳۰۷) حضرت علی^(ع) فرمود: «فقر نیمی از کفر است». (مجلسی، ۱۴۴۰، ۷۸: ۱۳) در این باره علامه طباطبایی می‌نویسد: «یقیناً مهم‌ترین امری که جامعه بشری را بر اساس خود قوام می‌بخشد و مستحکم می‌سازد، امور اقتصادی جامعه است که خداوند آن را مایه قوام و برپایی اجتماع قرار داده است و اگر گناهان و جرائم و جنایات و تعدیات و مظالم مورد بررسی و آمارگیری قرار گیرد، به این نتیجه می‌رسیم که عامل و رحلت آن‌ها فقر مفرط بوده که انسان را به اختلاس اموال مردم از راه دزدی و راهزنی، قتل، گران‌فروشی و کم‌فروشی، غصب و سایر ظلم‌های مالی وامی‌دارد.



یا ثروت فراوانی که انسان را به اسراف و زیاده‌روی در خوراک و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و ازدواج و تهیه مسکن و بی‌بندوباری و هتک حرمت‌ها و گسترش تجاوز و دست‌اندازی به مال و ناموس و جان افراد می‌کشاند». (طباطبایی، ۱۳۶۹، ۹: ۲۳۸)

بخشی دیگر از موانع تربیت عبارتند از لجاجت، سطحی‌نگری، پندار نگری، شخصیت‌گرایی تقلید کورکورانه، هوی و هوس، استکبار و کبر ورزیدن و غرور و خودبینی، (فاطر: ۴۳، جاثیه: ۸، فرقان: ۲۱، نمل: ۱۴) و سوسه شیطان «گناه نفاق، آرزوهای دور و دراز، ستمکاری، دروغ‌گویی هم‌نشین سوء (فرقان: ۲۷)، محیط ناسالم استبداد رأی، (اعراف: ۱۹۸) و...

۵. اهداف تربیت

هدف در زندگی انسان‌ها جهت دهنده و راهگشای همه فعالیت‌های ارادی، از جمله فعالیت‌های تربیتی است. لذا یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های تربیتی، تعیین و شناخت هدف است. هدف در لغت به معنای هر چیز بلند و برافراشته شده، آنچه آدمی برای رسیدن به آن بکوشد و به معنای مقصود و غایت بکار می‌رود. (معین، ۱۳۸۰: ذیل واژه. هدف) در اصطلاح تعلیم و تربیت عبارت است از وضع نهایی و مطلوبی که سودمند تشخیص داده شده و برای رسیدن به آن فعالیت‌های مناسب تربیتی انجام می‌گیرد. (دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه، بی‌تا: ۵) لذا انسان با اراده و اختیار خود باید هدف مطلوبی را انتخاب و با انگیزه که در او ایجاد شده در پی رسیدن به آن باشد.

اهداف تربیت از نظر مکتب ایده آلیستی - ۱ - جستجوی حقیقت - ۲ - خود شکوفایی - ۳ - رشد منش (رک: هواردا، ۱۳۸۷: ۴۹) به تعبیر دیگر از منظر مکتب پندارگرایی ایده آلیسم هدف تعلیم و تربیت را ترغیب متربی به سوی حقیقت‌جویی و رسیدن به کمال می‌دانند و می‌گویند فرایند تعلیم و تربیت باید به فرد کمک کند تا استعداد و توانایی‌های خود را که بالقوه در او نهفته است، محقق سازد. (جرالدال، بی‌تا: ۲۶ و ۳۷) تربیت از نظر آنان پرورش استعدادهای درونی افراد و کمک به شکوفا شدن استعدادهای ذاتی آن‌ها است. کار معلم در این مکتب تجزیه و تحلیل

بحث پیرامون ایده‌ها و حرکت دادن دانش آموزان به سمت آگاهی‌های جدید است؛ به گونه‌ای که نهایتاً ایده‌های آن‌ها تغییر شکل یابد. (القرائی، ۱۳۸۹: ۸۸-۹۲) و وظیفه او کمک به فرد است تا استعدادهای بالقوه خود را شکوفا سازد و وابستگی خود را به عناصر معنوی موجود در طبیعت، حفظ کند.

اهداف تربیت از نظر مکتب رفتارگراها، تغییر رفتار و هدایت آن به جهات مطلوب‌تر است؛ اما از دیدگاه قرآن اهداف متعددی قابل طرح است که می‌توان آن‌ها را در قالب اهداف میانی و غایی بیان کرد:

۱-۵. اهداف میانی تربیت

۱-۵-۱. خودشناسی

یکی از اهداف تربیتی آگاهی نسبت به خود خودشناسی، جهان‌شناسی و خدا خداشناسی است. در باب خودشناسی حضرت علی^(ع) می‌فرماید: «هرکس خودش را بشناسد، پس خدایش را خواهد شناخت». (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۰، ۲۰: ۲۹۲) باز فرمود: «هرکس نفس خویش را بشناسد، البته به منتهی درجه هر معرفت و علمی رسیده است». (خوانساری، ۱۳۶۶، ۲: ۶۹۸) اینکه خودشناسی هدف تربیت است، به این شرط است که به خودسازی بینجامد؛ یعنی شناخت ابعاد وجودی، مقدمه خودسازی است. لزوم خودسازی و رشد در حیات انسان، به حدی است که نه تنها ادیان، بلکه اکثر مکاتب فلسفی نیز آن را محور تعمقات عقلی و نظری قرار داده‌اند. خودشناسی منحصر به خودسازی و جهت‌بخشی به عمل تربیتی نیست، بلکه علاوه بر آن شامل خداشناسی نیز می‌شود. چنان‌که پیامبر اکرم^(ص) فرمود: «من عرف نفسه عرف ربه؛ هر کس خود را بشناسد، خدای خود را شناخته است». (مجلسی، ۱۴۴۰، ۲: ۳۲) بنابراین می‌توان گفت هدف از خودشناسی در نظام تربیتی اسلام، دو چیز است: خداشناسی و خودسازی؛ منظور از خداشناسی، صرف شناخت و معرفت نظر نیست بلکه مقدمه‌ای برای خودسازی است. انسان در چهارچوب دین در صورتی می‌تواند به خودسازی پردازد که خدا را شناخته باشد. لذا خودشناسی مقدمه‌ای برای شناخت خدا و اولین نتیجه آن است. همچنین خودسازی از طریق



خداشناسی، امکان‌پذیر است و خداشناسی مقدمه و زمینه‌ای برای خودسازی است. بنابراین خودسازی منوط به خداشناسی است و خداشناسی نیز در پرتو خودشناسی قابل تبیین است. (دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه، بی‌تا: ۱۰۹-۱۱۰)

۲-۱-۵. عبادت

عبادت و پرستش عبارت است از نوعی رابطه خاضعانه و ستایشگرانه و سپاسگزارانه که انسان با خدا برقرار می‌کند. (دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه، بی‌تا: ۵۷)

و عبودیت منظور نظر قرآن است که بر پایه شناخت و عشق به او حاصل شود و عبادت بدون پایه شناختی ارزشی ندارد. تربیت آدمی باید به عبودیت بینجامد و مراد از عبودیت آن است که انسان خدا را مالک اصلی و مدیر امور بداند و از تصاحب غیر خدا خود را برهاند. اثر عبد بودن در هر یک از شئون انسان چنین آشکار می‌شود که در شأن جسمی و غریزی انسان را از اتباع شهوات باز می‌دارد و در شأن فکری و عقلی، او را بر آن می‌دارد که علم را عطیه الهی بداند (بقره: ۲۵۵) و آن را مایه خشیت از خدا قرار دهد. (فاطر ۲۸) در شأن اخلاقی و اجتماعی، اراده برتری جویی را از او می‌ستاند. (قصص: ۸۳) در شأن اقتصادی او را بر مالک دیدن خدا (آل عمران: ۲۶) و در شأن سیاسی بر حاکم دیدن او فرامی‌خواند. (باقری، ۱۳۷۳: ۶۰) آن‌که در برابر خداوند حکیم عادل و مهربان تسلیم می‌شود و بندگی او را می‌پذیرد، عالی‌ترین انگیزه‌های انسانی را بر وجود خود حاکم ساخته است. کسی که با عبادت، به خدا می‌پیوندد، خود را از پلیدی‌ها، بیدادگری‌ها، هوی و هوس یا تمایلات بی‌ارزش و از خوداهریمنی آزاد می‌سازد. (شریعتمداری، ۱۳۷۰: ۱۲۹)

۳-۱-۴. تقوا

تقوا به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است و یک هدف واسطه‌ای در تربیت به شمار می‌رود. مقصود این است که تقوا مرحله‌ای از رشد دینی و الهی است که رسیدن به آن در بسیاری از گزاره‌های دینی، مفید و مطلوب دانسته شده است. آیات (بقره: ۲۱: ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۷) و روایات (نهج البلاغه خطبه ۱۸۳) فراوانی تقوا را به عنوان هدف و مقصود فعالیت‌های دینی معرفی کرده است. (دفتر همکاری حوزه و

دانشگاه، بی‌تا: ۴۹) تقوا دارای آثار فراوان است؛ از جمله روشن بینی، موفقیت در برابر مشکلات و حفظ و صیانت نفس از سرکشی و عصیان.

۴-۱-۴. شکرگزاری

شکر به معنای حق شناسی است و ماهیت آن این است که انسان در برابر نعمت‌ها و آنچه موجب صلاح و سعادت او شده، واکنش مثبت نشان می‌دهد؛ زیرا هر انسان از حیث روانی نسبت به کسانی که موجب آرامش و سعادت او می‌شوند یا به نحوی وسایل راحتی او را فراهم می‌کنند، احساس دین می‌کند و سعی می‌نماید در موقعیت مناسب به نحوی جبران کند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، بی‌تا: ۶۳) و البته شکرگزاری در برابر خدا بیش از آن که جنبه زبانی داشته باشد، جنبه قلبی و عملی دارد. حق شناسی یک مسلمان در برابر خدا، درگرو انجام اوامر الهی و پرهیز از معاصی و محارم است. محور انواع حق شناسی در گردونه ارتباط ما با خدا، قرب به او و موفقیت در عمل به احکام عبادی است. از جمله آثار شکرگزاری، ازدیاد نعمت «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، (ابراهیم: ۷) دستیابی به عدالت اجتماعی و رعایت حقوق دیگران، رسیدن به مقامات معنوی رضا و توکل است.

۴-۲. اهداف غایی

۴-۲-۱. رسیدن به نوحید

از نگاه اسلام هدف نهایی تعلیم و تربیت، رسیدن به مقام توحید در مرحله علم و عمل است و باید نظام تربیتی بر این مهم هدف گذاری شود. از نظر اسلام برای آفرینش انسان و زندگی او، هیچ هدفی جز توحید خداوند متعال در مرحله اعتقاد و عمل نیست؛ یعنی اسلام کمال انسانیت و هدف نهایی زندگی را این می‌داند که انسان معتقد شود به این که برای او خدایی هست که همه پدیده‌ها و موجودات را آفریده است و بازگشت همه آن‌ها به سوی او است. آنگاه بعد از تحمیل چنین ایمان و اعتقادی، هر عملی که انجام می‌دهد نشان بندگی او نسبت به خدای متعال است. (طباطبایی، ۱۳۶۹، ۶: ۲۵۷)



۲-۲-۴. لقاء الهی

منظور از لقاء الله منتهی شدن به‌سوی خداوند است؛ یعنی به مقامی که در آن جز حکم الهی حکمی نیست و هیچ مانعی نیست که بتواند از نفوذ و اجرای حکم الهی جلوگیری کند. (طباطبایی، ۱۳۶۹، ۲۰: ۲۴۲) می‌توان تعبیر قرب را نیز به کار برد. مسلماً مراد از قرب، قرب مکانی نیست، بلکه نزدیکی و ارتباط روحی است که انسان با حقیقت روحش آن را درک می‌کند.

۳-۲-۴. تکامل و متصف به صفات خدایی شدن

حرکت تدریجی یک شیء از نقص به نقطه مطلوب رشد را تکامل گویند. (فایضی و آشنایی، ۱۳۶۰: ۱۱۱) تکامل شامل تکامل جسمی و فیزیولوژیکی، تکامل علمی و فکری و تکامل معنوی می‌شود که تربیت عهده‌دار رشد و پرورش و تکامل معنوی و روحی افراد است. یکی از اهداف مهم تربیت آن است که استعدادهای آدمی شکوفا شود و به صفات الهی متصف شود و به تکامل مطلوب خود دست یابد و به‌گونه‌ای مظهر صفات الهی شود. همه تلاش‌ها مقدمه این امر است که آدمی به‌سوی انسان کامل سیر کند. (الکندی، ۱۹۵۰: ۱۷۲) سلوک و عبادت و مبارزه و سیاست حکومت و عدالت برای این است که مقدمات تربیت انسان به مقصد اتصاف به صفات الهی و ربانی شدن فراهم گردد. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۷۹) چنان‌که قرآن کریم فرمود: «كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»؛ (آل عمران: ۷۹) باید بگویند ربانی (تکامل یافته) باشید، همان‌طور که کتاب الهی به شما تعلیم داده شده و درس خوانده‌اید. از این‌رو باید مقصود آدمی تطهیر و رهایی از پلیدی‌ها و زشتی‌ها و آشکار کردن استعدادها و کمالات و صفات حسنه باشد.

۴-۲-۴. آزادی

برخی قائلند هدف نهایی تعلیم و تربیت در اسلام آزادی است. آزادی به معنای خلاصی و رهایی از چیزهایی است که مانع قدرت تفکر و حرکت و فعلی است که انسان در صدد انجام آن است. رهایی از قید و بندی که انسان را از اتخاذ هر تصمیمی که با میل و رضایت خود می‌گیرد، منع می‌کند. این مفهوم از آزادی مضمون این

کلام خداوند است که می‌فرماید: «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»؛ (ذاریات: ۵۶) و جن و انس را نیافریدم جز برای آن‌که مرا بپرستند. بنابراین بندگان خدا اعم از جن و انس برای هیچ‌کس جز خداوند، خضوع و خشوع نمی‌کنند. این هدف دارای دو ویژگی است که از دیگر اهداف متمایز است:

اولاً این هدف عام و کلی است و می‌تواند هدف تمام انسان‌ها باشد؛ زیرا پیامبر اکرم^(ص) برای تمام انسان‌ها مبعوث شده است. «وما أُرسلناك إلا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». (انبیاء: ۱۰۷)

ثانیاً هدف و غایت همه چیزهایی است که قبل از آن بوده و خود وسیله‌ای برای اهداف دیگر نیست. همین غایت وجه تمایز رفتار انسان از رفتار حیوان است؛ چراکه هدف حیوان در رفتارش بیش از وجود غریزی‌اش نیست؛ اما برای انسان خود وجود، فی حد ذاته هدف نیست و الا این وجود یک وجود مصرفی و فناپذیر خواهد بود که خویشتن را به هلاکت خواهد افکند. (ملکاوی، ۱۳۸۱: ۲۰۸)

نتیجه‌گیری

نظام تربیتی اسلام دارای مبانی، اصول، عوامل مؤثر و روش تربیتی خاصی است که مؤلفه‌های تربیت را تشکیل می‌دهد. این نظام تربیتی از نوع نگاه اسلام به انسان ناشی می‌شود. اسلام با توجه به هدف خلقت انسان و کرامتی که برای او قایل است، برای تربیت درست و ارزشمند او نظام ویژه طراحی کرده است. قرآن کریم و سنت معصومین^(ع) منبع غنی این نظام نامه تربیتی است که با توجه به ظرفیت وجودی انسان و نیاز او به یک نظام تربیتی والا، بهترین و قانون‌مندترین نظام تربیتی را ارائه کرده است. هدف‌داری خالق هستی، از مهم‌ترین مبانی هستی‌شناسانه و اصل دوبعدی بودن انسان، اختیار و کرامت او از جمله اصول اساسی نظام تربیتی اسلام است. از نظر قرآن کریم، وراثت و محیط، دو عنصری است که نقش مؤثر در تربیت انسان دارد.

فهرست منابع

قرآن کریم نهج البلاغه

۱. ابن ابی الحدید، معتزلی، (۱۳۷۰)، شرح نهج البلاغه، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲. ابن احمد، شهاب الدین محمد، (بی تا)، المتطرف فی کل من متطرف، بی جا: بی نا.
۳. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، (۱۳۸۹)، الخصال، تهران: مکتب صدوق.
۴. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۱۶ق)، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث الرین.
۵. باقری، خسرو، (۱۳۷۴)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
۶. بهشتی، محمد، (۱۳۸۷)، مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. جوالدال، گوئک، (بی تا)، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، بی جا: بی نا.
۸. حجتی، محمدباقر، (بی تا)، اسلام و تعلیم و تربیت، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. حرانی، ابن شعبه، (۱۴۱۴ق)، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۰. حویزی، علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان.
۱۱. خمینی، روح الله، (۱۳۸۰)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. خوانساری، جمال الدین محمد، (۱۳۶۶)، شرح غررالحکم و درر الکلم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. دفتر همکاری های حوزه و دانشگاه، (بی تا)، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، بی جا: بی نا.
۱۴. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۸۲)، سیری در تربیت اسلامی، تهران: نشر دریا.



۱۵. رهنمایی، احمد، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، قم: موسسه آموزشی و پژوهش امام خمینی.
۱۶. شریعتمداری، علی، (۱۳۷۰)، *تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۷. صادق زاده، علیرضا و همکاران، (۱۳۸۷)، *فلسفه تربیت*، بی‌جا: بی‌نا.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۹)، *المیزان*، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۹. علم الهدی، جمیل، (۱۳۸۹)، *نظریه اسلام و تعلیم و تربیت*، دانشگاه امام صادق^(ع).
۲۰. فایضی، علی و آشنایی، محسن، (۱۳۶۰)، *مبانی تربیت و اخلاق اسلامی*، قم: انتشارات روحانی.
۲۱. القرائی، خلیل سلطان، (۱۳۸۹)، *فلسفه تعلیم و تربیت و آرای تربیتی*، تبریز: دانشگاه تبریز.
۲۲. کلینی، محمد ابن یعقوب، (۱۳۸۱)، *الکافی*، تهران: دارالکت الاسلامیه.
۲۳. الکندی، ابویوسف، (۱۹۵۰م)، *رسائل الکندی الفلسفیه*، قاهره: دار القرآن العربی.
۲۴. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۴۰ق)، *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفا.
۲۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱)، *بیست گفتار*، تهران: نشر صدرا.
۲۶. معاونت تربیتی المصطفی، (بی‌تا)، *نظام‌نامه تربیتی*، بی‌جا: بی‌نا.
۲۷. معین، محمد، (۱۳۸۰)، *فرهنگ معین*، تهران: نشر سپهر.
۲۸. ملک‌اوی، فتحی حسن، (۱۳۸۱)، *گامی به سوی نظریه‌پردازی در تعلیم و تربیت اسلامی*، (ترجمه: اسدالله طوسی، غلامرضا متقی‌فر)، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۹. موسوی خمینی، (بی‌تا)، *آیین انقلاب اسلامی: برگزیده ای از اندیشه و آرای امام خمینی*.
۳۰. هواردا-اوزمن، سمویل ام اکراور، (۱۳۸۷)، *مبانی فلسفی تعلیم و تربیت*، (ترجمه: گروه علوم تربیتی)، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. هوشیار، محمد باقر، (۱۳۷۶)، *اصول آموزش و پرورش*، تهران: انتشارات سینا.

امید و تلاش در اندیشه و اشعار سید اسماعیل بلخی مبتنی بر آیات قرآن کریم

زکریا فصیحی^۱

چکیده

«امید» و آینده‌نگری از پایه‌های اساسی زندگی و «تلاش» بارزترین دلیل معناداری زندگی در اندیشه انسان است. هدف مقاله حاضر بررسی این دو مفهوم در اندیشه و اشعار علامه سید اسماعیل بلخی است که مبتنی بر آیات و روایت و با روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است؛ بررسی نه به معنای مفهوم‌شناسی بلکه به معنای جایگاه و اهمیت این مفاهیم. علت انتخاب این موضوع این است که علامه به‌عنوان یک انسان افغانستانی، می‌تواند یکی از بهترین الگوهای در مبارزه با ناامیدی و تلاش برای فایق آمدن بر مشکلات زندگی فردی و اجتماعی برای انسان‌های افغانستانی امروز باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ایشان با درنظر داشت آموزه‌های اسلامی و قرآن کریم، داشتن همت بالا، تلاش بی‌وقفه و مبارزه با جهل و خرافاتی که باعث عقب‌ماندگی جامعه و عقیم ماندن اندیشه‌ها می‌شود را به ملت خود سفارش کرده است. تلاشی که او سفارش کرده، گاهی در پوشیدن لباس رزم و ایثار جان، گاهی در قامت قلم و دانش، گاهی در تفکر و موقعیت‌شناسی و پرورش استعداد سیاسی، قابل تحقق است. لذا این مخاطب او است که باید استعداد و توان و تلاش خود را طبق شناخت مقتضیات زمان و مردم به کار بگیرد، درحالی که هرگز حق ندارد از رسیدن به نتیجه تلاش خود ناامید شود.

کلیدواژه‌ها: امید، تلاش، علامه بلخی، آینده‌نگری، قرآن کریم، جهان‌بینی توحیدی

۱. گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی حکمت و مطالعات ادیان، جامعة المصطفی العالمیه، غور، افغانستان.
ایمیل: zfs110110@gmail.com

مقدمه

۱. خواست‌ها و گرایش‌ها در کنار شناخت‌ها و ادراک‌ها، از امور فطری انسان است. هر انسانی می‌داند که برای رسیدن به خواست‌ها و محقق کردن آرزوها، تلاش و زحمت لازم است و «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود»، برای همه یک قضیهٔ بدیهی منطقی است. طبق مفهوم عکس این قضیه، رسیدن به خواست‌ها بدون تلاش، خیال‌پردازی و خام‌اندیشی است؛ اما گاهی علل و عواملی فراهم می‌شود که رسیدن به خواست‌ها را در نظر انسان محال جلوه دهد. لذا ممکن است انسان دست از تلاش بردارد و این محال بودن را باور کند. جدا از تعریف دقیق منطقی، این حالت همان ناامیدی است؛ اما منطق و شعور انسانی و نیازهای زندگی، اقتضا می‌کند که انسان نباید تسلیم شرایط و عوامل این‌چنینی شود تا شیرازهٔ اصل زندگی‌اش از هم پاشد، بلکه باید درهرحال با امید به توانایی خود و امداد الهی، دست از تلاش و تکاپو برندارد. البته نه تلاش مطلق یا بی‌هدف، بلکه اول باید بر اساس تشخیص عقلانی، استفاده از تجارب دیگران و دیدگاه دانشمندان، راه درست را انتخاب کند آنگاه با امیدواری و توکل و مدیریت زمان و امکاناتی که در دست دارد، برای رسیدن به هدفش تلاش کند.

۲. ما مردم افغانستان از وقتی که چشم گشودیم، پدران و مادران خود را سر در گریبان غم دیده‌ایم. چشم و گوش ما از جنگ و جنازه و آواز تانک و تفنگ پر بوده است. نان را با خون دل خورده‌ایم و نفس را با آه و حسرت کشیده‌ایم. دیدن ویرانی و شنیدن ضجه و فریاد را عادت کرده‌ایم و وای بر کسی که بر چنین اموری عادت کند. در غم‌زدگی و فقر و آوارگی، همیشه در صدر جدول مردم‌شناسان جهان بوده‌ایم. اصلاً دردهای بی‌درمان ما و آنچه بر ما رفته و ما دیده و کشیده و چشیده‌ایم، قابل شمارش نیست! بر این اساس زنده ماندن ما اگر نگوییم معجزه است، می‌توانیم بگوییم: الف) بسیاری از بزرگ‌ترهای سیاسی ما از بی‌نگی و بسیاری از مردم ما از ناچاری و عادت‌وارگی زنده مانده‌ایم و ب) با امید به آیندهٔ بهتر و تلاش برای محقق کردن خواست‌های فردی و اجتماعی، خود را زنده نگه داشته‌ایم.

زندگی بسیاری از مردم ما از طریق گزینهٔ ب تأمین شده است؛ زیرا در سخت‌ترین



شرایط چه در داخل کشور و چه در دنیای آوارگی، دنبال کار و تلاش و دانش بوده‌اند و این بزرگ‌ترین دلیل برای امیدواری این مردم به آینده و تغییر سرنوشت اکنونشان است. در این مقاله امید و تلاش در اندیشه و اشعار علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره) بررسی می‌شود که آبخور اندیشه ایشان هم قرآن و روایات و آموزه‌های دینی است؛ مردی که ۱۴ سال زندان دهمزنگ کابل، در حکومت ظاهرشاه نیز نتوانست امید را از او بگیرد. او با امیدی که برای تغییر آینده ملت خود داشت، در سخت‌ترین شرایط زندگی در زندان هم دست از تلاش نکشید. تلاشش جامه شعر و پند پوشید و از زندان بیرون درز کرد تا برای ملت آن روز و امروز و فردایش، راهنما و راهگشا باشد. لذا او به عنوان یک انسان افغانستانی، یکی از بارزترین الگوهای تلاش و مبارزه با شداید اجتماعی و سیاسی برای انسان‌های افغانستانی دیگر است.

۱. تلازم امید و تلاش در زندگی انسان

مثلاً امید، تلاش و هدف (جدا از نوع و کیفیت و کمیت هر کدام) تقریباً تمام حیات یک انسان معمولی را پوشش می‌دهد. «هدف» اقتضای معناداری حیات بشر است و کی هست که برای رسیدن به هدف، ضرورت «تلاش» را درنیابد. رسیدن به هر هدفی در حیات هر انسانی، سختی‌ها و مرارت‌های خاصی دارد که گاهی تحمل آن‌ها از توان انسان‌های عادی خارج است. در این صورت یک نیروی درونی لازم است که روحیه آدمی را برای تحمل رنج مسیر هدف، قوی و تلخی‌های روزگار را شیرین کند. این نیرو همان «امید» است. بنابراین برای معناداری زندگی، تنها هدف کافی نیست، بلکه نگرش ذهنی و عاطفی لازم است که تمرکز انسان را بر زندگی بیفزاید و توان و تلاش و انگیزه‌اش را مضاعف کند و آن نگرش را «امید» تأمین می‌کند. نکته لازم‌الذکر اینکه نقش امید، ایجاد انگیزه و افزایش تحرک و تلاش برای رسیدن به هدف و موفقیت است و گرنه امید تنها، به آرزوی بیهوده و خیال‌پردازی می‌ماند که نوعی حماقت است. از این رو حضرت امام علی^(ع) می‌فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو... لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مَنْ عَمِلَهُ؛ از کسانی مباش که بیش از تلاش و عملش، امید دارند». (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰)



۲. از بلخی و زمانه او تا ما و زمانه ما

انسان‌های نامدار عرصه سیاست و تشکیلات و امور چریکی و اقتصاد و ایدئولوژی دنیا همان قدر که به آینده ملت خود امیدوار بودند، برای رسیدن به آن تلاش کردند و رنج و زجر و زندان و شکنجه و تبعید متحمل شدند. این‌ها از همین انسان‌های معمولی که از جمع مردم عادی برخاستند؛ از کسانی مثل چ‌گوارا و نلسون ماندلا و... بگیرید تا شرقیانی که یکی از آن‌ها عالم وارسته علوم دینی، شاعر سیاستمدار و عارف انقلابی شرق، شهید سید اسماعیل بلخی بود. اگرچه چهارده سال از عمر انقلابی‌اش، در سیاه‌چال‌های دهم‌زنگ سپری شد؛ اما افکار ناب و روشن‌گرش را سرود و در آن روی پاکت سیگار دیگران، حواشی روزنامه‌ها و پاکت‌های کاغذی چای و شکر، نوشت و به بیرون از زندان فرستاد تا روحیه‌بخش و راهنمای ملتش باشد. با زبان شعر و روحیه تغزل، از بیدار شدن مردم و ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی حاکم بر کشور گفت و جوانان تحصیل کرده وطن را برای فردای جامعه و کشور و دیانت و سیاست نصیحت و راهنمایی کرد. هزار افسوس که آنچه از سروده‌های او به دست ما رسیده، تقریباً پنج هزار از ۷۵ هزار بیت است.

این روشن است که تا کسی از جو حاکم و جور جاری بر خود و ملتش به تنگ نیاید، به جنگ نمی‌آید. نارضایتی از جو موجود و امید رسیدن به جو مطلوب است که به انسان‌هایی مثل علامه بلخی توان و روحیه بیدار و بیدارگر می‌دهد. با نگاه قیاسی زمانه بلخی و زمانه ما، به راحتی می‌توان گفت که بلخی در زمانه‌ای برای حرکت و تلاش ایستاد که در میان مردمش، نیرویی از نظر علمی و بصیرت سیاسی و روحیه چریکی و نظامی، به اندازه مردم زمانه ما نداشت؛ اما با امید به آینده و وجدان وظیفه‌شناس در قبال مردم و نسل‌های بعدی‌اش، علیه استبداد ایستاد و تاوان کارش را نیز پرداخت کرد. سیره و اندیشه بلخی به ما می‌آموزاند که اگر او در آن زمان و با آن شرایط، ناامیدی را در خود راه نداد و برای تغییر سرنوشت مردمش تلاش کرد، ما نباید از لطف خدا و توان مردمی خود ناامید باشیم. تنها هزینه‌اش بیداری و هوشیاری است که باید با ایجاد اتحاد و همبستگی ملت حفظ شود. با توجه به شرایط زمانه



ما و نخبگان علمی که در میان مردم ما قد برافراشته‌اند، تغییر جو فرهنگی موجود و ساخت آینده نیک و پرثمر علمی و تربیتی برای ما یک ضرورت ملی و وجدانی است. به قول اکرم عثمان که وظیفه نویسنده افغانستانی را مقابله با گندیدن و انحطاط ذهن می‌داند و می‌گوید: «ما باید به آزادی جسم و جان و جامعه اقتدا کنیم و زندگی را از این موضع به باور بگیریم. جاری بودن دریاوار برای جامعه ما به مثابه آب و هوا و نور آفتاب است. اگر بایستیم، دیگر دلیلی برای حضور ما در این دنیا باقی نمی‌ماند». (عثمان، ۱۳۸۸، ۱: ۱۲-۱۳)

هرچند کشتی مردم ما در همیشه تاریخ افغانستان، از تبعیض و تعصب ناخدا گرفتار گرداب و تلاطم بوده است؛ اما مردم ما در عصر کنونی می‌توانند با سلاح دانش و تلاش خستگی‌ناپذیر، خود را به دامن ساحل برسانند. مرحوم علامه می‌گوید: «کشتی شکسته‌ایم ز بیداد ناخدا / بر تخته‌پاره تا که تلاطم چه می‌کند / مقصد اگر نه دامن ساحل گرفتن است / این موج در کناره قلزم چه می‌کند». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۸۳)



سرّ سیه‌روزی سیاسی ما هم اگر در گذشته، صد درصد کار رقبای قومی و نژادی یا مذهبی بود، در برهه خاصی از دوران معاصر، این عامل قطعاً صددرصدی نبود. مجراها و زمینه‌هایی ایجاد شد که منافع سیاسی قابل توجه مردم ما را تأمین می‌کرد؛ اما آنان که باید در حد لازم تلاش و لابی‌گری سیاسی می‌کردند، کم گذاشتند. هرچند کسانی مثل خود علامه خوب ظاهر شدند؛ اما به‌رغم تلاش‌ها و دلسوزی‌های فراوان، به دلایلی و عواملی، به مقصد نهایی نرسیدند. اگرچه روح بیداری و عصیان در برابر بیداد را در مردم خود احیا کردند و این خدمت بسیار ارزنده‌ای است. علامه هم گویی همین تصویر را به تصوّر می‌گیرد و از کم‌کاری‌های برخی معاصرین خود می‌نالد و پندی سیاسی به آیندگان می‌دهد که اگر عاشق هدف باشید، با تلاش و ایشار و اتکا به توان خود، می‌توانید موفق شوید: «کیست عاشق؟ آن‌که پیش از مرگ ایشاری کند / زندگی را یک نفس صرف ره یاری کند / کن برون از جیب استعداد، دستی بهر کار / چند گویی دستی از غیب آید و کاری کند». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۸۲)



۳. تبلور امید و تلاش در اندیشه و اشعار علامه بلخی

شعر با ویژگی‌های خاصی که دارد، یکی از تأثیرگذارترین ابزار ارتباطی است و هرکسی به فراخور دانش و دغدغه خود این وسیله را به کار می‌گیرد. در این میان «شعر بلخی تنها از جنس وزن و طرح و ردیف و قافیه و محصول دل‌باختگی‌های شاعرانه نیست که ذهن خود را با صور خیال و صنایع ادبی خالی کرده باشد، بلکه اشعار او از چشم‌اندازهای وسیع هستی‌شناسی و انسان‌شناسی سرشار است. او نه تنها دردها و دواها، نارسایی‌ها و رسایی‌ها و لغزشگاه‌ها را بازشناسی و معرفی می‌کرد، بلکه می‌کوشید علت‌های زایش و رشد رسایی‌ها و راه نفوذ و نابودی نارسایی‌ها را نیز بشناساند». (تابش هروی، ۱۳۹۲)

از آنجا که او یک عالم دین و با نوع جهان‌بینی دینی آشنا بود، آب‌شخور اندیشه‌اش نیز قرآن و روایات و سیره معصومین است. اگر او سخت‌ترین جو‌روزگار و تاریک‌ترین سیاه‌چال زمان تاب می‌آورد، یقیناً به «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۱ (زمر: ۵۳) و همین‌طور به «لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲ (یوسف: ۸۷) ایمان راستین داشت. او به خوبی می‌دانست این تنها رحمت خداوندی تنها برای آلودگی نفسانی و مسدود ندانستن باب توبه نیست، بلکه رحمت بی‌منت‌های الهی شامل رحمت خواهان و تضرع‌گران است. اینک به بررسی بازتاب امید و تلاش در اندیشه شهید بلخی می‌پردازیم که در آینه اشعار او انعکاس یافته و برای نسل امروز و آینده ملتش به یادگار مانده است:

۱-۳. امید و تلاش جوهره حیات آدمی

در بینش دینی توکل به خداوند یکی از آموزه‌های اساسی و مهم است؛ اما با درد و تأسف، برخی از مسلمانان نگاه انحرافی به این آموزه ارزشمند پیدا کرده‌اند و اشتباهی چشم به آن می‌دوزند. کاستی‌های زندگی خود را در کمال تبلی و سستی، با توکل بر خدا توجیه می‌کنند. درحالی‌که خداوند هم فرمود: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

۱. از رحمت خدا ناامید نشوید.

۲. از رحمت خدا نومید مباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.



(نجم: ۳۹) و هم فرمود: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ «به انسان چیزی جز ماحصل سعی و تلاشش نمی رسد» و «هرگاه قصد کاری کردی و برای انجام دادن آن به پا خاستی، بر خداوند توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد» و خدا کسی را که دوست داشته باشد، قطعاً یاری اش می کند.

جالب است که خداوند در آیه فوق، عزم و همت بنده اش را بر توکل به خود مقدم داشته است. از کنار هم قرار دادن این دو آیه و آیاتی که محتوای مشابه این دو آیه دارد، روشن می شود که انسان باید توان و تلاش عقلی و جسمی خدادادی خود را به کار بگیرد، آنگاه برای دستیابی به نتیجه کار، به خداوند توکل کند؛ یعنی وظیفه خود را انجام بدهد و نتیجه را از خداوند توقع داشته باشد. خداوند در صورتی که بندگان را وظیفه خود را با تلاش و تکاپو درست انجام دهند، به کمک آنان می آید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُخْلِفْ أَعْدَاءَكُمْ». (محمد: ۷) روشن است که یاری درجایی محقق می شود و از نظر منطقی متوقع است که توان و تکاپویی برای «آغاز حرکت» وجود داشته باشد تا آن یاری برای «تداوم حرکت» به سراغ انسان بیاید. پیامبر بزرگ الهی حضرت یعقوب^(ع) نیز وقتی فرزندان را راهنمایی می کرد، ترفند نیفتادن در ورطه مشکل احتمالی یا راه های برون رفت از مشکل احتمالی را نشان شان داد، سپس به نحوی سفارش شان کرد که توکلتان به خدا باشد. (ر.ک. یوسف: ۶۷) این یعنی سنجش جوانب قضایا با عقل انسانی، وظیفه اولی و انسانی بنده و توکل بر خداوند وظیفه ثانوی و ایمانی او است. البته نه به این معنا که اول باید متکی به خود بود، اگر نشد کار را به خدا وا گذاشت و بر او توکل کرد، بلکه به این معنا که تلاش خود را باید داشت و درعین حال برای رسیدن به نتیجه، به خداوند توکل کرد. علامه بلخی با همین نگاه درست و منطقی بر اساس منطق قرآن کریم به آموزه توکل، مرتبه توکل را پس از تلاش و تکاپوی انسانی می داند و می سراید: «عجب است زان توکل که تو بار خلق باشی / به قفای سعی و کوشش بود اتکال، برخیز».

(بلخی، ۱۳۸۱: ۳۱۸)

۲-۳. تلاش و جویندگی

جویندگی و یابندگی، لازم و ملزوم همدیگر است. جویندگی همان تلاش و تکاپو و یابندگی برآیند آن است. علامه بلخی گویی جویندگی و تلاش را برای افراد و جامعه گیرمانده در بن‌بست درماندگی و سردرگمی، سفارش می‌کند؛ زیرا این دو نردبان پرش به سمت مقصد رهایی است: «در بیابان طلب جوینده باش / کاقبت راهی به جایی بوده است / نردبان کاخ مقصد کوشش است / نارسایی، درس رسایی بوده است». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۲۶)

علامه حتی برای روشن‌تر شدن مقصود، مصادیق تاریخی از نوع عاشقانه‌اش را به مخاطب معرفی می‌کند که اگر عاشق هدف و مقصود هستی، پس چون عاشقان سینه‌چاک روزگار، در پی معشوق باش. یا به آن می‌رسی یا در راهش فدا می‌شوی و در هر دو صورت ملامت نخواهی بود: «یک‌چند اگر در طلب خیمه لیلا / هم‌مکتب معجون نشوی، پس چه توان شد». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۷۳) «دنبال مطلب داشتن درس از زلیخا بایدت / جز بی‌دویدن در پی‌اش چاک‌گریبان کی رسد؟». (همان، ۲۷۰)

مطمئن‌ترین و امیدبخش‌ترین راه رسیدن به هدف، با تلاش و تکاپو به دنبال آن دویدن است. چنانکه مولانا از زبان رسول اکرم (ص) می‌سراید: «گفت پیغمبر که چون کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری / چون ز چاهی می‌کنی هرروز خاک / عاقبت اندر رسی در آب پاک». (مولوی بلخی، ابیات ۴۷۸۲ و ۴۷۸۴) بالاخره نتیجهٔ اصرار بر کوبیدن دروازه، باز شدن آن و تلاش برای کندن و برون آوردن خاک از چاه، به آب مقصود رسیدن است.

۴. علامه بلخی و تلاش برای بهبود وضعیت جامعه

از آنجاکه علامه در دامن فرهنگ اسلامی و بر اساس جهان‌بینی توحیدی پرورش یافته بود، شاید جو خفقان حاکم بر فرهنگ کشور و مردمش را بر نمی‌تافت. تحرک تشکیلاتی و سیاسی فرهنگی او که در اشعارش نیز تبلور و بسامد خاص دارد، نشان می‌دهد که او از جو حاکم بر کشور و مردمش بسیار دل‌چرکین بوده است. او



می‌خواست در سایه رسیدن به هدفش، به فرهنگ و اخلاق و سیاست فضیلت‌محور نیز خدمتی کرده باشد. برای تحقق این مهم به امور ذیل پای می‌فشرد:

۱-۴. عمل‌گرایی

عمل‌گرایی یا (Pragmatism) جدا از معنای فلسفی-غربی‌اش (روش، نظریه حقیقت)، (ر.ک. بیات، ۱۳۸۶: ۸۴-۱۰۰) یک اصل عقلی، منطقی و قرآنی منتج است. از نظر قرآن (نجم: ۳۹ و مدثر: ۳۸) دست‌آورد انسان، مرهون عمل او است و از نظر عقلی-منطقی هم «هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت» (حافظ) یا «هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت / دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد». (سعدی، گلستان، ق ۱۲) علامه بلخی با اندیشه فلسفی-سیاسی و روحیه عرفان عملی، در آینه اشعارش بسیار عمل‌گرا انعکاس یافته است. هرچند سبک زندگی او نیز همین امر را نشان می‌دهد؛ اما ما اینجا بلخی را در آینه اشعارش به تماشا نشسته‌ایم که سخنگوی افکارش است. یکی از دغدغه‌های اساسی ایشان عمل‌گرایی است و البته تلاش و واژه‌های مرادف آن در اشعار ایشان، به پشت‌گرمی عمل معنا می‌یابند: «با کثرت دعوی‌ها، مقصد نشود حاصل / گفتار یکی کافی است، کردار فزون باید» (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۷) «بلخیا حسن امل سهواست بی‌رنج عمل / حاصل بی‌تخم و محنت را چسان امید داشت؟». (همان، ۲۴۱)

او آرزوی بدون تلاش را اشتباه می‌دانست و به کشتزاری تشبیه می‌کرد که بذری در آن کاشت نشده باشد. امید برداشت محصول از چنین مزرعه‌ای، کار عاقلانه نیست و عکس منطقی این سخن علامه، همان حرف سعدی است که گفت: «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد».

۲-۴. پرهیز از شعار یا ادعای خالی از تلاش

پرهیز از شعار بدون عمل، عکس منطقی همان عمل‌گرایی است؛ اما چون علامه به‌صورت ویژه روی این خصلت بد، انگشت گذاشته و از حرافی و حرافان بسیار ملول است، به این عنوان اشاره می‌شود. ایشان گویی حرف زدن بدون اجرا را وصف

ضعیفان می‌داند؛ همان‌هایی که در ذهن خود رسیدن به مقصد را محال می‌دانند و فقط در وادی سخن و لاف زدن، فعالتند: «کی دهن شیرین توان از صحبت حلوا فروش / بگذر از الفاظ، معنی باش با معنا فروش» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۳۳) «ز عصای قال بگذر، به قدوم حال برخیز / که به کاروان رسیدن نبود محال، برخیز». (همان، ۳۱۸)

۵. عوامل بیداری و مصادیق تلاش در اشعار علامه بلخی

بر اساس جهان‌بینی توحیدی، همهٔ ناملایمات روزگار جزا و کیفر کردار گذشته انسان نیست، بلکه حکمت برخی از آن‌ها انتباه و بیدار کردن انسان است؛ زیرا ما طبیعتاً تا به چیزی احساس نیاز نکنیم، در پی‌اش نمی‌رویم. در حالی که داشتن آن و بهره‌وری از آن برای رشد زوایای مختلف زندگی و شخصیت (فردی و اجتماعی) ما لازم است. همهٔ ما استعداد رسیدن به مایحتاج خود را داریم؛ اما گاهی در اثر عللی از این استعداد خود غافل می‌مانیم. از سوی دیگر مطمئنیم خدایی که ما را آفریده، بر خود فرض کرده که همهٔ مایحتاج مادی و معنوی ما را هم فراهم کرده است. اصلاً این امر اقتضای رحمت رحمانی خداوند است که خود نیز فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ (انعام: ۵۴) و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو درود بر شما. پروردگارتان رحمت [بر شما] را بر خود لازم کرده است. علامه عوامل بیداری را این‌گونه معرفی می‌کند:

۱-۵. ابتلا

در صورتی که ما از استعدادهای خود غافل شویم، ناملایمات روزگار به سراغمان می‌آید تا بیدارمان کند. فلسفه و ارزش بیدار شدن، تحرک و راه افتادن به دنبال مقصود است نه فقط آگاهی یا انتباه خالی از عمل. همین حرکت را می‌توان تلاش نامید و برای رسیدن به مقصود هم نباید ناامید شد؛ زیرا ناامیدی بذر تلاش را در زمین جان انسان نابود می‌کند. با این نگاه، ناملایمات و سختی‌ها به جای «بلا»، نام «ابتلا» به خود می‌گیرد. علامه بلخی از نظر تنوری در برابر ناملایمات، بر این باور است که «انسان تا به رنج و درد و کمبود و... مبتلا نشود، بینا و شنوا نمی‌شود». (تابش



هروی، ۱۳۹۲: ۲۲۵) اصلاً رنج بردن و سختی کشیدن برای رسیدن به مقصود مادی و معنوی، امر اجتناب‌ناپذیر است. حضرت ابراهیم^(ع) تا به کوره ابتلا پخته نشد، به مقام امامت نرسید و حضرت یوسف^(ع) تا از سختی‌های چاه و زندان نگذشت، به عزیزی نرسید. مردان روزگار و قهرمانان داستان‌ها نیز در اوج ابتلاها کشف و شناخته می‌شوند: «عزیزی‌های دوران را ضرور است / فروش و چاه و پیراهن دریدن» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۹۷)

یوسف وقتی به عزیزی مصر رسید، طبیب دواری برای درمان درد مردم بی‌نوا شد که سال‌ها از چشم مسئولین کشوری پنهان مانده بودند. لذا رنج وقتی مقدس است که جان آدمی را جلا و صفا دهد و پله‌ای برای ترقی و جبران کاستی‌ها و رفع معایب خودی و اجتماعی شود. نه چون برخی از فرعون‌صفتان روزگار ما که وقتی با خون و جان یا رأی مردم سکوی پرش خود را ساختند، ادعای بی‌نیازی از مردم کنند. علامه بلخی رنج و محنت را با این نگاه به نظاره می‌نشیند و رنجوران و محنت‌رسیدگان جامعه خود را راهنمایی می‌کند: «عیار سکه مرد است، محنت ایام / زر ار عیار نگیرد، منہ بر او زر، نام» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۵۵) «هشدار کاین بیابان بی‌خار نیست گامی / مرد آن بود که گل چید از خار زندگانی». (همان، ۴۵۶)

لذا علامه چنانکه سختی‌های دوران را ابتلا و مایه بیداری می‌داند، شکیبایی در برابر آن‌ها و سعی در نجات از آن‌ها را مصادیق تلاش و تکاپو اعلام می‌کند و با امید و تلاش، چیدن گل ترقی و موفقیت را از خارهای روزگار هم ممکن می‌داند.

۲-۵. درد مقدس داشتن

خاصیت درد، بی‌تابی است و وقتی انسان بی‌تاب شد، در پی درمان رفتن اولین کاری است که می‌کند. البته هر چیزی که انسان را بیدار و وادار به حرکت و تکاپو کند، باید مقدس و ارزشمند باشد. مقدس بودن درد، برآیند متعلّق درد است و درد اگر دینی فرهنگی و مردمی باشد، هم مقدس و هم نعمتی بسیار ارزنده است. چنین دردی است که خواب را با چشم انسان دردمند بیگانه و روح غیرت و همت و آزادگی و مردانگی را در وجود او احیا می‌کند. همین نوع درد سرچشمه برکات فراوانی می‌شود

که تقدس آن را می‌تواند چند برابر کند؛ زیرا به قول مولانای بلخ: «هرکجا دردی دوا آنجا رود / هرکجا فقری نوا آنجا رود / هرکجا مشکل جواب آنجا رود / هرکجا کشتی است آب آنجا رود» (مولوی بلخی، اییات ۳۲۱۰ و ۳۲۱۱)

البته درد داشتن چیزی و آگاه بودن از این درد چیزی دیگر است و این آگاهی از درد است که انسان را بی‌تاب و برای درمان مهیا می‌کند. لذا علامه می‌گوید: «خفتن اندر بستر اظهار درمانگاه نیست / درد را خود پای همت سوی درمان رفتن است». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۲۳) همین مفهوم را با زبان دیگر می‌سراید: «شرار و التهاب آتش عشق / ز دل بوی کبابی را برآرد» (همان، ۲۵۸) علامه انگار نفرت قلبی خود را از گویندگان بی‌عمل نیز ابراز و آنان و خود را به غمخواری مردم توصیه می‌کند: «تا چند با زبان شده ایم آشنای خلق؟ / بهتر که دل کنیم به غم مبتلای خلق». هرگاه مردم و جامعه به درد بیچارگی و بی‌نوایی مبتلا شده، بر نخبگان سیاسی و علمی و فعالان اجتماعی و اقتصادی ما است که با تلاش و تکاپو در پی درمان برآیند.

۳-۵. امید به آینده

علامه انگار ناامیدی را زهر مهلکی اجتماعی دانسته و سفارش می‌کند: «در پیچ و شکنج دهر نومید نباید شد / مردانه در این وادی با شور و نوا باشید». ایشان به این‌که «همیشه در روی یک پاشنه نمی‌چرخد» یا «پایان شب سیه سپید است»، بسیار باورمند است. باآنکه سال‌های حبش بسیار طولانی و جرمش نیز از نظر حاکمیت وقت، بسیار سنگین بوده که قطعاً بی‌رنج و عذاب هم نبوده است؛ اما ذره‌ای از اندیشه و ایدئولوژی پا پس نکشیده است. لذا با صلابت و پرامید می‌سراید: «پرگار چرخ گردون، دارد مدار آخر / این گردش و تپش‌ها گیرد قرار آخر / غم نیست گر که ما را طوفان شکست کشتی / آری که بحر غم هم دارد کنار آخر». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۰۱-۳۰۲)

البته این امیدواری و تلقین روحیه مثبت در خود، از ظرافت‌های علم روانشناسی است که گویی علامه با این نگاه از آن بهره می‌برده است. این نگاه او چنان ثابت بوده که سرانجام خود صید شده‌اش را پیچکی می‌بیند که بر تنه درخت صیاد می‌پیچید،



می خشکاند و مرگش را اعلام می کند: «بلخیا دیگر چه می پرسی اسیر دام را / آن قدر در این قفس ماندیم تا صیاد مرد». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۶۵)

۶. ملزومات امید و تلاش

امید و تلاش با همه اهمیت و ثمری که دارد، ایجاد و تقویت و تداوم خود را مدیون امور ذیل است که در اشعار علامه نمود بارز دارد:

۱-۶. همت

بر اساس ابیاتی از علامه، همت بیشتر پایه های تلاش را مستحکم می کند تا اینکه ارتباط تنگاتنگی با امید داشته باشد. علامه در عین در نظر داشتن نرمی آب، همت مردانه مردان را با صلابت و خروش آب به تشبیه می گیرد که چگونه از پس سختی سنگ بر می آید. رهایی انسان از چنگ مشکلات، در گرو همت و تلاش او است و اصلاً از نظر علامه عیار مردانگی مرد، همت است که اگر مرد این صفت را نداشته باشد، نوبت به امتحان دیگر نمی رسد تا مردانگی اش ثابت شود:

همت چو چشمه ای است نهان در نهاد مرد / کاخر فشار آب شکافد جبال را.
(بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۱) آزادی دو گیتی یابی زیمن همت / ای خواجه جنبشی کن، تا کی غلام مردن؟ (همان، ۳۹۴) مرد را نبود به غیر از یک نفس همت عیار / بر زر خالص چه حاجت امتحان دیگری.

در ذهن بسیاری از مردم عوام، تفکر «بنده اقبال خود بودن» نقش بسته و پای هر پیروزی و شکست را به موی بخت و اقبال گره می زنند؛ اما علامه بر این باور است که اگر همت نداشته باشی و تلاش نکنی، نور افگن اقبال و شانس، بی فروغ خواهد بود. لذا برای اثبات اهمیت همت، با نگاه آمیخته به صنعت ادبی «تشخیص»، می گوید: «همت ار پیشرو نیر اقبال نبود / تا دل بحر چسان قطره دریا می رفت؟». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

ایشان در یک تشبیه بسیار ملموس دیگر بر این باور است که وقتی قطره باران با آن کوچکی همت راه افتادن از بلندای آسمان را دارد تا خود را به دریا برساند و به آب



خروشان اقیانوس ملحق شود، انسان چرا همت نکند و خود را به مقصود نرساند! چه بسا آن قطره در آغوش صدف بغلتد و از هم‌نشینی با آن به مروارید گران‌بها بدل شود، انسان چرا همت جزم نکرده و خود را به کمالات والای انسانی و اهداف سیاسی و اجتماعی نرساند! لذا علامه سرنوشت قطره را پیش نگاه مخاطب به تصویر می‌کشد تا مخاطب، استعداد انسانی و قابلیت وجودی خود را در نظر گرفته به سمت مقصود حرکت کند: «خواهی که کمال آری، رو جانب موج آور / بر قطره نیسان بین، نم رفت و گهر آمد».

علامه حتی مسیحا شدن حضرت عیسی^(ع) را نیز ناشی از همت و جوهره وجودی خود او می‌داند و بر این باور است که خود آن حضرت بوده که با همت و تلاش معنوی، قابلیت دریافت فیض را در وجودش ایجاد کرد تا دم مسیحایی‌اش، احیاگر اموات و شفا دهنده امراض شد. لذا هرکسی به مقتضای جوهره وجودی خود می‌تواند به فراخور همت و تلاشش، دریافتگر فیض قدسی باشد: «فیض روح القدس از همت خود داشت مسیح / گام بردار، دم از عیسی مریم مطلب». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

با این نگاه همه انسان‌ها ذاتاً استعداد و قابلیت وجودی کسب فیض را دارند، فقط برای شکوفاسازی و به فعلیت رساندن آن، باید همت کنند؛ زیرا تا آن استعداد شکوفا نشود، زمین جان آدمی توانایی رویاندن و به ثمر رساندن بذره‌های انسانی را ندارد: «همت و عزم متین از ما بیاید، هم به ما / از جناب کبریا، بذل هدایا می‌شود». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) این بیت دقیقاً همان مثل محلی «از تو حرکت، از خدا برکت» است که به نحوی ریشه در آموزه‌های قرآنی دارد. از جمله آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (رعد: ۱۱) خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند (رعد: ۱۱) و نیز آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتُصَرُّوْا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَيُجِبْ أَقْدَامَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. (محمد: ۷) بر این اساس آشکارترین راه رسیدن به مقصد به نظر علامه بلخی، راه افتادن و تلاش کردن است: «گر از افلاک می‌باید گذشتن / به غیر از سعی و همت نردبان نیست». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

۲-۶. تحمل و استقامت

«بی‌تعب دامن مقصود نیاریم به کف / پای بایست در این مرحله پر خار شود».
(بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۱) نالیدن از جور زمان از نظر بلخی برای مرد ننگ است. کشیدن «جور هندوستان، کیفر طاووس طلبان» بودن، یک امر طبیعی است. لذا بدون رنج و عذاب، توقع به مقصود رسیدن خردمندانه نیست. به باور بلخی رنج راه مقصود را باید تحمل کرد، در برابر ناملازمات باید ایستاد و برای رهایی راهی و برای حل مشکل چاره‌ای باید یافت یا ساخت: «بسا شرم است بر مردی که از جور زمان گیرد / به وقت محنت و غم چون زنان بر سر زنان گیرد». (همان، ۲۹۶)

علامه همان قدر که منفعل بودن در برابر مشکلات را مذمت می‌کند، راحت‌طلبی و راحت‌طلبان را نیز می‌کوبد: «راحت طلبا! بگسل امید سر کویش / مشنو که چنین دولت، بی‌خون جگر آید». ایشان بر اساس همین بینش معنوی، همه کائنات را در حال تحرک و تکاپو به سوی مقصود می‌داند. لذا انسان را برای تلاش تشویق می‌کند که ای انسان تو که جزوی از این کائنات هستی، سزاوار نیست برخلاف طبیعت کائنات، کسل و فشل در گوشه‌ای بنشیننی و فقط نظاره‌گر جنبش و تکاپوی کائنات باشی: «منظومه هستی همه آماده کارند / چون برق روانند، کسل می‌نشناسم».
(بلخی، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

چنانکه حافظ می‌گفت: «دست از طلب ندارم تا کام من برآید» و در مسیر طلب و تکاپو برای رسیدن به مقصود چنان تلاش کنم که «یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید»، علامه نیز می‌گوید: «سعی بایست ترا گر به مقامی چو ذبیح / تا که پایی زنی، چشمه زمزم مطلب». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۸) البته بسیار مبرهن است که به قول سعدی «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود»، علامه هم می‌گوید: «پیدایش هر گنجی بی‌رنج میسر نیست / از اهل سخن کافی است دانستن یک نکته». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۸)

از نظر ایشان آبرو، موفقیت و ترقی در زندگی انسان نیز مدیون کار و تلاش خود وی است: «ز جا برخیز جانا وقت ایثار است آگه شو / ملل را آبرو از زحمت و کار است





آگه شو». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۷۸) ایشان در این بیت از منافع و مقاصد شخصی فراتر رفته و زبان به نصیحت گشوده که برخیز و ایثارگرانه به فکر ملت باش و برای آنان تلاش کن. لذا اگر تک‌تک افراد یک جامعه کمر همت ببندند، می‌توانند برای خود آبروی ملی و بین‌المللی کسب کنند. این مهم برای مردم ما بسیار ضروری است؛ زیرا تاکنون در اثر نامرادی‌های دولتمردان و حتی احزاب و...، همواره در کاستی و بدبختی‌ها در صدر جدول جهان بوده‌ایم. ولی علامه می‌گوید این نقص اجتماعی و ملی نیز با کار و ایثار و تلاش ملی جبران‌شدنی است.

اگر تلاش را به درخت مثمری در باغ حاصل‌خیزی تشبیه کنیم، پشتکار و تلاش مداوم یا صبر و شکیبایی در برابر سختی‌های راه مقصود، به آبی می‌ماند که باید ریشه‌های آن درخت را سیراب کند. ضرورت آب برای ریشه گیاهان بر کسی پوشیده نیست. پشتکار و استقامت در راه رسیدن به هدف نیز، چنین نقشی دارد. علامه اهمیت پشتکار و استقامت را برای رسیدن به هدف، چنین به تصویر کشیده است: «نازمت ای استقامت کآخر از سرپنجه‌ات / قلب سخت یار و هم زنجیر و هم زندان شکست». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۳۰)

همان‌قدر که داشتن روحیه تلاش برای شروع حرکت لازم است، برای تداوم حرکت نیز لازم است. البته باز «امید» است که این روحیه را برای ادامه دادن راه، تقویت و سختی‌های راه را آسان و تلخی آن را به امید رسیدن به هدف، شیرین می‌کند. انسان خردمند اول همه جوانب را برای یافتن راه درست می‌سنجد، سپس اقدام می‌کند. علامه هم می‌گوید: «هان ای جوان بکوش، بیابی ره درست / گم کرده ره به مردم ره گم چه می‌کند». همان انسان خردمند وقتی راه را پیدا کرد، راهی می‌شود و به‌خوبی می‌داند که متوقف کردن تلاش در نیمه راه، زحمت‌هایش را به هدر می‌دهد و تا پیدا کردن راه جدید، باید سختی‌های جدیدی را تحمل و تجربه کند: «ثبات مرد دانا بر جفاهای فلک خندد / نه چون شاخی که با پیش آمد باد خزان گرید». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۶)



۳-۶. فرصت‌سازی و فرصت‌شناسی

ما انسان‌ها بسیاری از فرصت‌های خوبِ موفقیت را با امروز و فردا کردن از دست می‌دهیم. مسّوفین (امروز و فرداگران) که کار امروز را به فردا می‌افکنند، در بیان و نگاه معصومین^(۴) مذمت شده‌اند؛ زیرا وقتی کار امروز را به فردا بيفگنیم، کار فردا زمین می‌ماند و آن فردای آمدنی هیچ وقت نمی‌آید. وقتی به خود می‌آییم که زمان و شرایط و همه چیز از دست رفته است. علامه هم می‌گوید: «دامن فرصت مده از کف، به وقت مغتنم / باز هم وقت است جبران خطایا می‌شود» (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) «مغتنم بشمار ایام و مکن تضييع وقت / تا تو خواهی جام فردا، شیشه‌ات دوران شکست». (همان، ۲۲۹)

۴-۶. خطرپذیری

خطرپذیری برای رسیدن به مقصود، یکی از ویژگی‌های بارز مردان بزرگ و عیار است؛ زیرا هیچ مقصودی با راحت‌طلبی حاصل نمی‌شود. جناب علامه هم برای این باور است که: «کی برند آسوده‌حالان ره به دوست / یار آید از در و بام خطر». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۰۴) «آبرو می‌طلبی؟ رم مکن از لطمه موج / بی خطر قطره چسان لؤلؤ شهوار شود؟». (همان، ۲۹۱) کسی که غسل می‌خواهد، باید جور نیش زنبور را بپذیرد و تا کسی خطر دریا را به جان نخرد، به ماهی و مروارید مراد نمی‌رسد. علامه هم چنین نگاهی به خطر و خطرپذیری دارد:

غواص، بی خطر نه برآرد مراد خویش / دُر از دل بحور گرفتن ضرورت است.
(بلخی، ۱۳۸۱: ۲۰۷) ای کمال زندگانی‌ای خطر / ای حیات جاودانی‌ای خطر / داده‌ای با استقامت عاقبت / ناتوانان را توانی، ای خطر. (همان، ۳۰۵)

برآیند خطرپذیری، به خطر افتادن است و نگاه مثبت به خطر یا نامالایمات ناشی از خطرپذیری، می‌تواند مسیرهای برون‌رفت از مشکلات را فراهم کند. لذا سفارش علامه این است که نامالایمات و خطر و سوز و شرر را به چشم سود و ثمر ببینید. «هر سوز، کمالی شمر و هر ثمری سوز». (بلخی، ۱۳۸۱: ۹۲) «بلخی چه باک بر تو ز زندان و تیغ و دار / گر قرب یار و مقصد اعلایت آرزوست». (همان، ۲۳۲)

۵-۶. مبارزه با خرافه تقدیر

یکی از مفکوره‌هایی که بلای جان اندیشه تلاش و تکاپو می‌شود، قرائت نادرست و برداشت اشتباه از آموزه قضا و قدر است. هرچند ممکن است این برداشت اشتباه، باعث ایجاد و تقویت امید در انسان شود؛ اما امید بدون تلاش در راه رسیدن به مقصد، خیال‌پردازی و آرزوی محالی بیش نیست. خداوند نیز تغییر سرنوشت ما را به دست خود ما رقم خوردنی می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) و «خدا وقتی نعمتی از نعمت‌هایش را به بندگان ارزانی می‌دارد که آن‌ها خود را مهیای دریافت آن کنند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۳) جناب علامه نیز گویی بر اساس محتوای همین بخش از آیه قرآن می‌سراید: «نوش کن باده و تغییر به اوضاع بده / منتظر چند نشینی که زمانی آید؟». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۴) به نظر ایشان منتظر زمان و اوضاع بودن یا توقع فراهم کردن شرایط از دیگران و حتی خدا و قضا و قدر داشتن، امر بسیار مذموم است. لذا با نگاه ژرف و اندیشه کلامی عالمانه‌اش، بر این قرائت و برداشت از تقدیر، می‌تازد. حتی پایبند صددرصدی به تقدیر را افسانه می‌داند و به نظر او نشستن و همه چیز را به عهده خدا گذاشتن، نوعی تهمت بر خداوند و قصه‌ای برای خواب رفتن ما است. لذا با نگاهی به آموزه‌های قرآن و نقش دعا و عمل و تلاش انسان، از تأثیر تلاش و کوشش و اثر آن می‌گوید: یک‌قدم کوتاه نمی‌گردد ره این کاروان / تا به غفلتگاه ما افسانه تقدیر هست / تهمت سنگین دلی این‌قدر بر جانان مبند / در فضا چون ناله‌ای جولان کند، تأثیر هست. (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۳۵) تقدیر و قضا بر ماست افسانه خواب‌آور / با سعی و عمل همت بر ترک فسون باید. (همان، ۲۹۵)

نتیجه‌گیری

هدفمندی اقتضای معناداری حیات بشر و راه رسیدن به هدف، «تلاش» و پشتکار است؛ اما پیچ‌وخم‌های زندگی، گاهی توان تلاش را از انسان می‌گیرد. در این صورت «امید» است که روحیه آدمی را برای تحمل رنج مسیر هدف، قوی می‌کند. البته



نقش امید، تنها ایجاد انگیزه برای تلاش است که اگر این تلاش در پی امید نیاید، امید به آرزوی بیهوده می ماند که نوعی حماقت است. علامه بلخی به عنوان انسانی که از متن جامعه افغانستانی برخاست، اهداف کلان اجتماعی و سیاسی داشت و در مسیر آن ها، از هیچ تلاشی دریغ نکرد. امروزه شخصیت خستگی ناپذیر آن مرد می تواند الگوی خوبی برای ما و پندهای سیاسی و اجتماعی اش، می تواند چراغ راه ما باشد. در این مقاله دو مفهوم «امید» و «تلاش» در اشعار و اندیشه ایشان و مبتنی بر آیات قرآن تحلیل شد که برآیندش را می توان این گونه اعلام کرد: مردم ما هرچند از هر لحاظ مخصوصا از لحاظ فرهنگی و اقتصادی در شرایط بدی هستند؛ اما طبق نظر علامه با امید و تلاش می شود از هر بن بست عبور کرد و برای هر مشکلی چاره ای ساخت. بنابراین بر نخبگان جامعه است که با استفاده از استعداد های موجود، در پی تغییر سرنوشت جمعی خود باشند. اگر به اندازه کافی تلاش کنیم، امید مردم ما برای رسیدن به آینده روشن محقق خواهد شد. علامه هم با استفاده از آموزه های قرآنی، روی این اصل تأکید دارد که باید با همت و تلاش خود، استعداد های خود را شکوفا و ظرفیت دریافت فیض الهی و کمالات و ترقی دلخواه را در خود ایجاد کنیم؛ چه اینکه «فیض روح القدس از همت خود داشت مسیح / گام بردار، دم از عیسی مریم مطلب».



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. اکرم عثمان، (۱۳۸۸ش)، کوچه ما، تهران: عرفان.
۲. بلخی، سید اسماعیل، (۱۳۸۱ش)، دیوان اشعار، (به کوشش سید حیدر علوی نژاد و سید محمود هاشمی)، مشهد: نشر سنبله.
۳. بیات، عبدالرسول و همکاران، (۱۳۸۶)، فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ش)، نسبت دین و دنیا، قم: اسراء.
۵. حافظ شیرازی، خواجه محمد، دیوان حافظ، نسخه دیجیتالی.
۶. سعادت ملوک تابش، (۱۳۹۲ش)، شهید بلخی و اندیشه‌هایش، هرات: المهدی-مهر حبیب.
۷. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، نسخه دیجیتالی.
۸. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، نسخه دیجیتالی.

اخلاق معلمی از منظر آیات و روایات

عید محمد فقیری^۱

محمد کریم امیری^۲

چکیده

از دیدگاه اسلام مهم‌ترین رسالت یک معلم تربیت درست متعلم است. در آیات و روایات هم جایگاه بسیار رفیع و هم مسئولیتی بسیار خطیر برای او ذکر شده تا آنجا که وظیفه او، شغل انبیا دانسته شده است. لذا این مسئولیت خطیر فرهنگی و تعلیمی ایجاب می‌کند که معلم باید واجد خصوصیات و اخلاق حسنه باشد تا بتواند در امر آموزش و تربیت موفق شود. این مقاله در پی چپستی و تبیین و تحلیل اخلاق معلمی از منظر قرآن و روایت است که با روش تحلیلی و توصیفی تدوین شده است. هدف از این تحقیق کارآمد سازی آموزه‌های قرآنی در زمینه تعلیم و تربیت برای جامعه مخاطب است که به صورت بسیار جزئی، اخلاق معلمی را بررسی می‌کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که شایسته و موفق باید معلم دارای بایسته‌های اخلاقی چون خلوص نیت در برابر خداوند و دارای صلاحیت علمی، فروتنی و عطف و حلم در برابر جامعه و مخصوصاً متعلمان خود باشد و برخی رفتارهای ناپسند و با پیامدهای بد، به شدت پرهیز کند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، معلم، اخلاق معلمی، قرآن کریم، روایات

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، جامعه المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

۲. گروه قرآن و علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، سرپل، افغانستان.

مقدمه

اسلام به‌عنوان دین خاتم، دربرگیرنده کلیه جوانب زندگانی و شامل راه‌حل‌های تمام دشواری‌هایی است که انسان در زندگی با آن مواجه می‌شود. احکام آن مشتمل بر همه فعالیت‌ها و جوابگوی تمام خواسته‌های بشری است که با طبیعت و ویژگی‌های زندگانی هماهنگ است. برای رساندن این احکام و این همه انعامات، خداوند پیامبرانش را فرستاد. در حقیقت پیامبران معلمان بشر درروی زمین بودند تا راه درست زیستن و مکارم اخلاق و تزکیه نفس را به مردم بیاموزند. (زَبْنًا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ). (بقره: ۱۲۹)

۱. معنای اخلاق

اخلاق جمع خُلُق و به معنای خوی و طبع است که می‌تواند نیک (فضیلت) یا بد باشد، ولی از دیدگاه اسلام اخلاق به حسناتی اطلاق می‌شود که در نفس انسان به ودیعت گذاشته شده است. (طبرانی، ۱۴۱۰، ۱: ۲۵۰) به قوا و سجایا و صفات درونی یا مجموعه صفات روحی و باطنی نیز اخلاق گفته می‌شود (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۵۵) در اصطلاح اخلاق صورت باطنی انسان است که با تربیت و تعلیم و تحت نظارت قوه مجریه ایمانی، می‌توان آن را در مسیر خیر و صراط مستقیم توجیه و رهبری کرد و آن را تا آنجا ارتقا داد که به ملکه فاضله نفس تبدیل شود. (زیدان، ۱۴۲۴: ۹۱)

۲. اخلاق معلمی

از نظر پیشینیان به معنای معلم بنگریم، معلم کسی است که جامع علوم عصر خود و واضع بخشی از دانش‌ها است. چنانکه به ارسطو که حکمت را تدوین و منطق را گردآوری کرد، «معلم اول» گفته‌اند و ابونصر فارابی را که حکمت یونانی را ترجمه کرد «معلم ثانی» نامیده‌اند. برخی مانند ابن مسکویه و دیگران، ابن سینا را «معلم ثالث» دانسته‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱، ۲۱۷۸)

در فرایند تعلیم و تربیت، معلم چهره شاخصی است که می‌کوشد مهارت‌ها و دانش‌های خود را به‌صورت هدفمند به فراگیران برساند و در آن‌ها تغییر رفتاری ایجاد



نماید. دکتر علی اکبر سیف معلم را کسی می‌داند که «با یک یا چند دانش آموز به رفتار تعاملی می‌پردازد و هدفش این است که در دانش آموز تغییری ایجاد نماید». این تغییر چه شناختی باشد، چه نگرشی و حرکتی، در جامعه انسانی، اساسی ترین کار محسوب می‌شود و کسی که این رسالت را به دوش می‌کشد معلم است. معلمی به هرگونه تلاشی که برای هدایت، تکامل و آموزش انسان صورت می‌گیرد، اطلاق می‌شود. از همین رو پیامبران، معلم بشر خوانده می‌شوند. هم‌چنین پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده نسبت به کوچک‌ترها نقش معلم را دارند، ولی در نام‌گذاری گروه‌های مختلفی که وظیفه تعلیم و تربیت را برعهده گرفته‌اند، تنها به یک طبقه «معلم» می‌گویند؛ یعنی همان کسانی که رسالت آموزش و پرورش فرزندان جامعه خود را از دوره و ابتدایی تا آموزش عالی برعهده دارند.

۳. اهمیت تعلیم و تعلم

تعلیم و تعلم از شئون الهی است و خداوند، این موهبت را به پیامبران و اولیای پاک خویش ارزانی کرده است تا مسیر هدایت را به بشر بیاموزند. چنین شد که تعلیم و تعلم به صورت یک سنت حسنه در منظومه آفرینش انسانی درآمد. معلمین نیز با پذیرش این مسؤولیت، نام خویش را در این گروه با صفت مقدس «معلم» ثبت کرده‌اند. معلم سیاهی چهل را از دل‌ها می‌زداید و زلال دانایی را در روان بشر جاری می‌سازد، ایمان را بر لوح جان و ضمیرهای پاک حک می‌کند و ندای فطرت را به گوش همه می‌رساند.

خداوند متعال به عنوان اولین معلم از خلقت و آموزش انسان در پی هدفی است و آن تربیت جانشین برای خود در کره خاکی است. برای تربیت انسانی که شایسته و جانشین خدا باشد، (بقره: ۱۲۹) خود خداوند در مقام معلم به آموختن مطالبی می‌پردازد که انسان را در مسیر رشد و کمال قرار دهد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ (بقره: ۳۱) خداوند همه اسم‌ها را به آدم آموخت. خواست پروردگار بر این است که بر انسان منت گذارده و زمین و نعمت‌هایش را و پایه‌های علوم را در اختیار انسان



بگذارد تا او با بهره‌گیری از آن‌ها و با پیمودن سیر آفاقی و انفسی به قله تکامل و مقام جانشینی الهی برسد.

۴. جایگاه و منزلت معلم در قرآن

معلمی در قرآن به عنوان جلوه‌ای از قدرت لایزال الهی، نخست ویژه ذات مقدس خداوند دانسته شده است و در نخستین آیات قرآن که بر قلب مبارک پیغمبر اکرم (ص) نازل شد، به این هنر خداوند اشاره شده است: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ (علق: ۳-۵) بخوان که پروردگارت کریم‌ترین است همان که آموخت با قلم و آموخت به انسان آنچه را که نمی‌دانست.

در این آیات و آیات دیگر (بقره: ۳۱؛ الرحمن: ۴) خداوند، خود را «معلم» می‌خواند و جالب این که معلم بودن خود را بعد از آفرینش پیچیده‌ترین و بهترین شاهکار خلقت، یعنی انسان آورده است. این نشانه ارزشمندی تعلیم است که در کنار آفرینش یاد می‌شود. مهم‌ترین ویژگی انبیای الهی نیز تعلیم مردم است. چنانکه می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ (آل عمران: ۱۸۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد وقتی در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و برایشان کتاب و حکمت بیاموزد هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

در برخی از آیات به صورت استفهام انکاری، به جایگاه تعلیم‌یافتگان اشاره شده که ثمره تعلیم معلمان هستند. می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (زمر: ۹) بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، مساوی هستند؟

این آیه تعریفی است بر اینکه عالمان و جاهلان هرگز مساوی نیستند و اگر فلسفه مساوی نبودن عالمان و غیر عالمان را در قرآن جستجو کنیم قرآن می‌گوید:



أَوَلَا تَنْهَا عَالِمَانِ هَسْتَنْدَ بَه مَقَامِ خَشِيتِ از خدَاوند رَسِیده‌اند. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ (فاطر: ۲۸)

از میان بندگان خدا، فقط دانشمندان و عالمانند که از خداوند خشیت دارند. ثانیاً: بعضی از مسائلی که در قرآن به طور مثال ذکر شده، کسی جز عالمان نمی‌فهمد. «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛ (عنکبوت: ۴۳) یعنی اینها مثل‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، ولی جز عالمان کسی نمی‌فهمند. (طباطبایی، ۱۳۷۸، ۱۵: ۱۱)

۵. اوصاف و وظایف معلم

انسان‌ها به‌طور فطری عاشق کمال هستند و بی‌اختیار جذب آن می‌شوند. وقتی شاگردی جذب کمالی از کمالات معلم شود، به‌سوی آن کمال و صاحب‌کمال کشیده خواهد شد. تغییرات اخلاقی با گفتار و پند صورت نمی‌گیرد، بلکه کردار و رفتار انسان‌ها است که موجب دگرگونی دیگران می‌گردد. نخستین نشانه معلم نمونه، برخورداری از روحیه و انگیزه انسان‌سازی برای دین و جامعه است. وظیفه معلم در آیات متعددی از قرآن کریم ذکر شده است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

دعوت به توحید: شناخت یگانگی خداوند انسان را به کرنش در برابر او وادار می‌کند و به زندگی انسان هدف و معنا می‌بخشد. توحید نخستین اصلی است که سرلوحه شعار همه پیامبران الهی در جوامع بشری بوده است. در فرهنگ قرآنی لقمان در مقام معلمی و تربیت فرزندش که شاگرد او نیز بوده، اولین چیزی که بیان می‌کند، توجه دادن به وحدانیت خداوند است:

يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ (لقمان: ۱۳) پسر من! برای خدا شریک قرار مده؛ زیرا شرک ستمی بزرگ است.

این مسئله بیان می‌کند که هرکسی که در مقام معلمی و تربیت قرار می‌گیرد، باید آغاز و انجام آموزش او برای خدا باشد. باید بکوشد که تفکر خدامحوری را در ذهن‌های پاک و بی‌آلایش شاگردانش بیدار و بارور نماید و روح آنان را به‌سوی مبدأ



نور هدایت که اگر غیر از این باشد، تکلیفشان را به جای نیاورده‌اند.

صلاحیت علمی و هنرمندی معلم: بدون علم و آگاهی هرگز کاری سامان نمی‌یابد و دانستن راه و روش تعلیم از اساسی‌ترین شرط‌های شغل معلمی است. وقتی حضرت موسی^(ع) مأمور شد که نزد معلمی به آموزش بپردازد، خداوند او را به نزد فردی عالم و آگاه‌تر از خودش راهنمایی کرد. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ (کهف: ۶۵)

موسی و همراهش در ادامه سیر علمی خود [بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت و موهبت عظیمی از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. بدون علم و تخصص کافی، هرگز امر تعلیم و تعلم ممکن نخواهد شد. کار معلم انتقال علم و دانشی است که در وجود معلم نهفته است. هر کس که بدون کسب صلاحیت لازم، بخواهد به تعلیم و تعلم بپردازد علاوه بر اینکه موجبات خواری و ذلت خود را فراهم خواهد آورد، لطمات جبران‌ناپذیری نیز به جامعه وارد خواهد کرد. معلم بودن منحصر به معلومات و داده‌های علمی نیست، بلکه معلم باید با هنر معلمی آشنا باشد؛ یعنی بداند چگونه از معلومات خود بهره و با چه زبانی با شاگردان سخن بگوید، چه شیوه‌هایی را در ارتباط با شاگردان در نظر بگیرد و چگونه با شاگردان ارتباط برقرار کند که بهترین اثر تعلیمی و انتقال آگاهی را داشته باشد. فروتنی و گذشت: از ویژگی‌های معلمان موفق، تواضع و گذشت آنان در مقابل خطاهای شاگردان است. عفو و گذشت یک معلم از خطاهای متعلمین می‌تواند هم شخصیت معلم را در برابر دانش آموزان محبوب و دوست‌داشتنی جلوه دهد و هم درس عملی خوبی برای آنان باشد. قرآن کریم حضرت یوسف^(ع) را به داشتن این صفت پسندیده ستایش نموده و آن را به عنوان یک درس عملی برای تمام انسان‌ها آموزش می‌دهد و گفتگوی آن معلم و ارسته انسان‌ها را با برادران خطا کارش این گونه نقل می‌کند:

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»؛ (یوسف: ۹۱) برادران گفتند به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برگزید و برتری داد. حقیقت این است که ما خطا



کار بودیم. قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ (یوسف: ۹۲). یوسف (با بزرگواری) گفت: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

عدالت در بین شاگردان: عدالت در بین شاگردان از مهم‌ترین صفات یک معلم است که همیشه باید در نظر داشته باشد.

طلحه بن زید در تفسیر آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱ (لقمان: ۱۸) از امام صادق^(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: لیکن الناس فی العلم سواء عندک؛ یعنی باید همه مردم از لحاظ دریافت‌های علمی در دیدگاه تو، مساوی و برابر باشند و باید سهم و بهره از علم را به‌طور مساوی به آن‌ها پردازی و در میان آن‌ها تبعیض روا نداری.

پس به معلم لازم است که عدالت را همیشه در بین شاگردان در نظر بگیرد. چون پیامبر اعظم^(ص) با هدف تکمیل و تقسیم مکارم اخلاقی، اجرای عدالت را سرلوحه رسالت خویش قرار داد و مساوات و برابری و اخوت را محقق ساخت؛ اما فقط به جنبه اخلاقی و نصیحت و دعوت ایمانی بسنده نکرد، بلکه موجبات کینه‌ها و حسدها و انتقام‌جویی‌ها و تبعیضات حقوقی را از بین برد و وحدت و یگانگی اجتماعی را در جامعه‌ای متوازن به وجود آورد. پس بر معلمین لازم است که در بین شاگردان عدالت همیشه در نظر بگیرند. (مطهری، ۱۳۹۱، ۲: ۱۱۹)

عطوفت و مهربانی: از نشانه‌های معلمان شایسته رأفت و محبت آنان نسبت به شاگردان است. اگر معلمی در جلسه درس رفتار خشن، تکبرآمیز و همراه با زور و تهدید در پیش بگیرد، هرگز در امر تربیت توفیق نخواهد یافت. در مقابل مهرورزی، فروتنی و نرمش وی در برخورد با شاگردان، دل و ذهن آنان را به او متمایل کرده و با تمام وجود آموخته‌های او را دریافت خواهند کرد. خداوند این رمز توفیق در امر تعلیم و تربیت را این گونه به پیامبر خود یادآور می‌شود:

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (شعراء: ۲۱۵) و بال و پر خود را برای

۱. متکبرانه روی از مردم برمگردان و در زمین با غرور راه مرو. همانا خدا هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد.

مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستراند و نسبت به آنان، متواضع و فروتن باش. اساس یادگیری بر مبنای احساس خوشایندی و ناخوشایندی است. اگر آموزش همراه با احساس خوشایندی باشد، پرجاذبه و پایدار خواهد بود و الا نتیجه مطلوب نخواهد داد. مهربانی و عاطفه لازمه شغل معلمی است. خداوند به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ (آل عمران: ۱۵۹) پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم خو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی به یقین از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

این صفت نرم‌خویی اگر با کار آموزشی و تربیتی معلم همراه شود، قطعاً به نتیجه مطلوب خواهد رسید.

حلم و عفو: گفته شده «الحلم هو الطمانیة عند سورة الغضب؛ حلم همان حفظ خونسردی و آرامش وقت غلیان غضب است». برخی هم حلم را «تأخیر مکافه الظالم؛ به تأخیر انداختن مجازات متجاوز» دانسته‌اند. معلمی کار سختی است و اگر شوق و علاقه معلم نباشد، تن دادن به این وظیفه سخت کار هرکس نیست. لذا بردباری و کنترل غضب برای معلم یک ضرورت است؛ زیرا با توجه به مخاطبان کودک و نوجوان یا حتی جوان معلم، اگر او نتواند خشم و غضب خود را کنترل کند یا آرامش کافی نداشته باشد، در کار خود موفق نخواهد بود. ابوحامد غزالی در احیاء العلوم الدین نوشته است: «اعلم! أن الحلم محمود فی محله، والعفو مستحسن إذا استعمل مع أهله؛ بدان که حلم در جای خود و بخشیدن هم در جای خود و برای مستحقین، خوب است نه همیشه».

خداوند متعال (ج) در مورد اهمیت عفو می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»؛ (بقره: ۲۳۷) و اگر ببخشید، به تقوا نزدیک‌تر است.

هم‌چنین فرمود:

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ (آل عمران: ۱۳۴) همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم



خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. چنانکه پیداست در این آیه یک دسته از محبوبان خدا، کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌خورند. معلم با توجه به اقتضائات شغلش، بیشتر در معرض خشم قرار دارد؛ اما اگر آن را کنترل کند، یکی از محبوبان خدا خواهد بود.

۶. ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی معلم

ویژگی‌های رفتاری معلم، به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱-۶. ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی معلم نسبت به خودش

مدرّس برای کسب موفقیت در عرصهٔ تعلیم باید صفات و ویژگی‌هایی داشته باشد که در ذیل برمی‌شماریم:

الف. کسب اطمینان از صلاحیت خویش در امر تعلیم: مدرّس باید صلاحیت علمی و مهارت و شایستگی خویش برای پذیرش چنین مقامی اطمینان حاصل نماید. آن‌که بیش از داشته‌های خود می‌نماید، چون کسی است که لباس دروغین پوشیده است. (قراملکی، ۱۳۸۸: ۸۸)

ب. عمل به دانسته‌های خود یا کارآمدسازی علم در عرصهٔ عمل: مدرّس باید عامل به علم خود باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ (بقره: ۴۴) آیا مردم را به احسان و نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌سازید؟ به استناد این آیه می‌توان گفت که علمای خداشناس کسانی هستند که گفتارشان با کردارشان سازگار است و اگر کسی گفتارش با کردارش هماهنگ نباشد به او عالم اطلاق نمی‌شود.

ج. تواضع و حسن خلق: معلم برای تهذیب و تزکیه خویش و همچنین از آنجایی که اسوه و الگو برای شاگردان خویش محسوب می‌شود، باید با شاگردان و متعلّمان خویش متواضع، فروتن و خوش خلق باشد.

۲-۶. ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی معلم نسبت به شاگردان

الف. ایجاد انگیزه دینی و تربیتی: نخستین وظیفهٔ مورد اهتمام معلم در رابطه با

شاگردانش، این است که آنان را تدریجاً و گام‌به‌گام به آداب پسندیده اخلاقی و اجتماعی و نیز آداب و آموزه‌های دینی آشنا کند. انس و عادات به صیانت نفس را در تمام شئون آشکار و نهان زندگی آنان ایجاد کند. به‌ویژه اگر احساس کرد که شاگردان وی از رشد عقلی متناسبی برخوردار هستند، باید سعی کند که چنین عادات مهم و پرارزش را در آن‌ها به ثمر رساند. اولین گام در پیمودن این مراحل این است که معلم باید شاگردان را تشویق کند تا رفتار و تلاش‌های تحصیلی خود را از هرگونه شوایب پاک و پاکیزه نماید تا کوشش‌های خویش را در جهت الهی و انسانی و به‌منظور کسب رضای پروردگار محدود سازند. این یعنی روحیه تعبد و تقرب جویی به خداوند را در آنان احیا و تقویت کند. این خصیصه خداجویی و خدایابی اگر از دوران مدرسه و زمان تحصیل در وجود جوانان نهاده شود، بسیار ارزشمند و دوامدار خواهد بود. ب. ایجاد شوق علمی و تعلیمی در شاگردان: معلم باید شاگرد خود را به علم و دانش تشویق نموده و در آنان شوق علمی ایجاد کند تا تلاش معلمی او ثمرات بهتری بدهد. اینکه شوق آموختن در دل شاگرد ایجاد شود، مزیت و برتری علم را درک کند، آینده علمی خود را ترسیم کند و برای رسیدن به اهداف والای علمی تلاش برنامه‌ریزی شده نماید، همه تلاش و تشویق معلم بستگی دارد که نباید دریغ ورزد.

۳-۶. ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی معلم نسبت به درس

الف. آراستن ظاهر برای تجلیل از جایگاه علم و معلم: حضور در محل تدریس با آمادگی لازم و ظاهری آراسته، از ویژگی‌های رفتاری معلم نسبت به درس است. قصد وی از آراستن ظاهر و توجه به پوشش و سر و وضع، باید برای تجلیل از علم و دانش و ارج نهادن به شریعت مقدس اسلام باشد نه خودنمایی و تظاهر. لذا باید لباسی بپوشد که وقار و متانت او را حفظ کرده و دل‌های ناظران را به وی جلب نماید. احادیثی که به ما رسیده است، همه حاکی از آن است که باید اعضای برجسته هر مجمع و مجلسی، لباسی بپوشند که وقار آفرین باشد.

ب. دعا و طلب توفیق از خداوند برای ارائه درس مفید: معلم باید وقت خروج خود از خانه، دعایی که از پیامبر اسلام (ص) روایت شده، بر دل و زبان جاری سازد و بگوید:



اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ، أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ، أَوْ أَنْ أَظْلِمَ أَوْ أَنْ أُظْلَمَ، أَوْ أَنْ أَجْهَلَ أَوْ أَنْ يَجْهَلَ عَلَيَّ اللَّهُمَّ انْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي وَزِدْنِي عِلْمًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَتَّعِبُ وَمِنْ دَعَاءٍ لَا يَسْمَعُ؛ خدایا به تو پناه می‌برم که مبادا گمراه گردانم یا گمراه گردم، بلغزانم و یا بلغزم، ستم کنم یا ستم ببینم، دیگران را به نادانی کشانم یا خود دچار آن گردم. خدایا آن‌که سر به جوار و همسایگی تو نهاد، سرفراز است و ستایش تو بس عظیم و شکوهمند است و جز تو کسی شایسته عبادت و بندگی نیست.

۷. ویژگی‌های منفی معلم

۱. طرح شبهات و بی‌پاسخ گذاشتن آن: استاد باید بر اساس ظرفیت فراگیران به طرح شبهات بپردازد. ممکن است طرح شبهه‌ای - اگرچه بدان پاسخ داده شود - به دلیل عدم تناسب با درک و دریافت فراگیران، اثرات تخریبی داشته باشد. گاهی ممکن است معلم شبهه‌ای را طرح کند؛ اما در پاسخ گفتن، تلاش یا وقت کمتری صرف کند و سریع از آن بگذرد. و این‌گونه، شبهه در ذهن فراگیران تثبیت می‌شود. (تمیمی، ۱۴۲۲: ۴۱۴) گاهی ممکن است استاد شبهه را طرح کند و پاسخ آن را به جلسه بعد واگذار نماید. این خطرناک‌ترین نوع طرح شبهه است؛ زیرا در فاصله زمانی تا جلسه بعد، ممکن است فراگیر دچار اشکالات عدیده‌ای شود و ناآرامی حاصل از شبهه او را آزار دهد یا آن را با دیگران در میان گذارد و دیگران به جای پاسخ، به تقویت اصل شبهه کمک کنند. یا در جلسه بعدی برخی از فراگیران غایب باشند یا استاد به هر دلیل نتواند در جلسه بعدی شرکت کند که همه این عوامل باعث شود که شبهه در ذهن فراگیران استقرار یابد و به راحتی نتوان بدان پاسخ داد. (نراقی، ۱۳۹۵: ۲۵۰)

۲. ذکر مطالب غیر یقینی: مطالب استاد باید مستند و یقینی باشد. گفتن عبارت گمان می‌کنم چنین باشد یا حدس من این چنین می‌گوید، مطالب درسی را با تردید همراه می‌سازد.

۳. توجیه اشتباهات: استادی که پاسخ سؤالی را نمی‌داند، نباید بدان پاسخ دهد، به خصوص سؤال کلامی یا فقهی که با اعتقاد یا عمل فراگیر همراه خواهد بود. اگر استاد به سؤالی پاسخ داد و سپس فهمید که آن پاسخ اشتباه بوده، باید اشتباه خود را بپذیرد، نه آن‌که آن را توجیه کند.

۴. جدال و رقابت با شاگردان یا توهین به آنان: استادی که با شاگرد خود جدال می‌کند، ابهت خویش را در معرض زوال قرار می‌دهد و استادی که ناخودآگاه توهین بر زبان می‌راند، خود را در معرض توهین شدن قرار می‌دهد.

۵. خجالت دادن شاگردان: انتقاد از شاگرد در جمع، قطع کردن سخن او، اجازسخن ندادن به او، توییح او در جمع و... همگی اسباب خجالت دادن شاگرد است که باید از آن پرهیز کرد.

۶. درگیری با مسئولین آموزشی: اگر برنامه‌ای تصویب شد باید اجرا شود و انتقادات باید در جوّی دوستانه طرح گردد. طرح انتقاد از مسئولان آموزشی در کلاس درس و نزد فراگیران، سبب تضعیف برنامه و سلب اعتماد فراگیران از مرکز آموزشی می‌شود.

۷. خودستایی و غرور: تواضع استاد، بهترین درس او به شاگردان است. فضل فروشی، ذکر مکرر امتیازات با لحنی متکبرانه، خودبزرگ‌بینی، راه رفتن متکبرانه در کلاس و... همگی نشانه غرور استاد است که آثار ویران‌کننده‌ای به دنبال دارد.

۸. خودتحقیری: چنان‌که تکبر مذموم است، تواضع ذلیلانه که نشانه خودکم‌بینی است، نیز مورد مذمت و نکوهش عالمان اخلاق است. (نراقی، ۱۳۹۵: ۲۵۰)

۹. طرح مسائل تشنج‌زا و اختلاف انگیز: رفتار استاد برای کودکان، نوجوانان و به خصوص جوانان الگوی عملی است. استاد در عمل کردن به گفته‌های خود، نحوه برخورد با دیگران، سخن گفتن و حتی طرز نشستن، راه رفتن و پوشیدن لباس می‌تواند برای شاگردان خود الگو باشد. پس سعی کند که در برخورد با شاگردان روش صمیمانه داشته باشد و رفتار که باعث تنفر و انزجار آنان می‌شود، انجام ندهد و نیز مسائل که تشنج و اختلاف را به وجود می‌آورد، هرگز مطرح نکند.

نتیجه گیری

اخلاق از نظر اسلام مقام و منزلت خاصی دارد که باید همهٔ مسلمانان به ویژه معلمان ارزش خاصی به آن قائل باشند؛ زیرا اخلاق اساسی ترین رکن زندگی جمعی است. به همین جهت اهمیت، کاربرد و ضرورت اخلاق در قرآن کریم که کتاب زندگی بشر است، بازتاب خاصی دارد. یکی از کسانی که داشتن و رعایت کردن اخلاق برایش ضروری است، معلم است؛ زیرا جامعهٔ مخاطب او، چون نهال تازه بسیار شکننده است. اگر معلم ظرافت های اخلاق قرآنی را برای مخاطبان خود به کار نگیرد، ممکن است به نتیجه مطلوب و هدف تعلیمی و تربیتی درست نرسد. رفتار استاد برای کودکان، نوجوانان و به خصوص جوانان الگوی عملی است. استاد در عمل نمودن به گفته های خود، نحوه برخورد با دیگران، سخن گفتن و حتی طرز نشستن، راه رفتن و پوشیدن لباس می توان برای شاگردان خود الگو باشد. بنابراین باید پس سعی کند که برنامه هایی برای خودسازی اخلاقی و تربیتی خود داشته باشد، در برخورد با کودکان، نوجوانان و جوانان، اخلاق اسلامی را هم خودش رعایت کند و هم به آنان توصیه کند، از فضل فروشی، خودبزرگ بینی، خودکم بینی و آزردن شدن از نقد و ایراد دیگران به شدت پرهیز کند، اشتباهات خود را توجیه نکند و در رفع آنها بکوشد، از تعصب بیجا اجتناب ورزیده و شهادت در گفتن «نمی دانم» را در خود تقویت کند، برای تقویت مهارت معلمی، بیشتر مطالعه کند تا دینی الهی و اجتماعی که به عهده او در تعلیم و تربیت نسل انسان گذاشته شده، به خوبی ادا شود.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. تمیمی، احمد بن علی (۲۰۰۲م)، *مسند ابی یعلی الموصلی*، بیروت: دارالفکر.
۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۶ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، دمشق: دارالقلم.
۴. زیدان، الدكتور عبدالکریم، (۱۴۲۴ق)، *اصول الدعوت*، تهران: نشر احسان.
۵. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۸)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، (ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی)، قم: جامعه مدرسین.
۶. طبرانی، سلیمان بن احمد، (۱۴۱۰ق)، *معجم الاوسط*، قاهره: دارالحرمین مکتبه وهبه.
۷. قراملکی، احد، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر اخلاق معلم*، تهران: انتشارات سرآمد.
۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۱)، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران: انتشارات صدرا.
۹. نراقی، احمد، (۱۳۹۵)، *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی با تأکید بر تربیت اخلاقی*، تهران: بی‌نا.

بررسی و تحلیل امانت‌داری از منظر قرآن و روایات

نورمحمد محمدی^۱

چکیده

قرآن به عنوان کتاب راهنمای بشر، تمام زندگی مادی و معنوی او را در قالب امر و نهی‌های شرعی، سفارش‌های اخلاقی و حتی داستان‌های امم گذشته، پوشش می‌دهد. روایات هم در طول کلام خدا، در قالب تبیین و تفسیر قرآن همین نقش ارشادی و هدایتگری را برای بشر دارد. امانت‌داری به عنوان یکی از مصادیق مهم آموزه‌های اخلاقی، در نگاه قرآن و حدیث، بازنتاب چشم‌گیری دارد که نشان دهنده اهمیت بالایی این خصلت ارزنده برای افراد و جوامع بشری است. در این تحقیق امانت‌داری از نگاه قرآن و روایات با روش توصیفی بررسی شده و هدف نگارنده، برجسته‌سازی این وصف ارزنده انسانی برای مخاطبانش، به امید نهادینه شدن آن در جامعه هدف بوده است. بخش محوری تحقیق که همان یافته‌های تحقیق است، آثار و برکات فردی و اجتماعی امانت‌داری است که بیشتر از لسان روایات معصومین^(ع) اخذ و در خور این تحقیق، تحلیل شده است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که ارزندگی امانت‌داری به خاطر آثار فردی – اجتماعی و مادی – معنوی آن است که تقویت و تکامل ایمان و ازدیاد روزی از جمله آثار فردی امانت‌داری و ازدیاد اعتماد بین مردم و حاکمیت، آرامش روانی در جامعه و از همه مهم‌تر مصونیت بیت المال، از آثار اجتماعی آن است.

کلیدواژه‌ها: امانت، امانت‌داری، انواع امانت، آثار فردی امانت‌داری، آثار اجتماعی امانت‌داری

۱. پژوهشگر.

مقدمه

امانت‌داری یکی از صفات عالی انسانی است که در جوامع جوینده کمال، کاربرد بسیار اساسی و ثمربخش دارد. اگر افراد یک جامعه، متصف به این صفت ارزشمند باشند، فواید و برکات زیادی نصیبشان خواهد شد. در اهمیت این صفت والا همین بس که پیامبر اکرم^(ص) از میان آن‌همه برجستگی‌های اخلاقی، خود را امین معرفی می‌کند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ (شعراء: ۱۰۷) امین بودن ایشان قبل از بعثت نیز بر سر زبان‌ها بود؛ زیرا برخی از مردم در صورت نیاز اموال خود را نزد ایشان به امانت می‌گذاشتند. همین صفت انسانی، در جذب برخی مسلمانان اولیه به دین اسلام، بی‌تأثیر نبوده است. در این مقاله این صفت ارزشمند انسانی، از منظر آیات کریمه قرآن و روایات معصومین^(ع)، بررسی و تحلیل می‌شود، باشد که برای مخاطبان خود مفید واقع شود.

۱. معنای امانت

امانت از ماده (ا م ن) در لغت به معنای اطمینان، آرامش و برطرف شدن ترس و خوف است؛ اما در اصطلاح، مالی است که در دست غیر سپرده می‌شود و به کسی که مورد اعتماد و محافظ آن مال است، امین می‌گویند. امانت لفظ عامی است که امانت مالکی و امانت شرعی هر دو را در بر می‌گیرد. امانت مالکی امانتی است که مال به اختیار مالک نزد غیر، به واسطه عقد و دیعه و... قرار می‌گیرد؛ اما امانت شرعی این است که انسان از طرف شارع مأمور است که مال غیر را وقتی در دستش قرار می‌گیرد، محافظت و ادا کند. مثل اینکه باد لباس کسی را در خانه غیر بیندازد، صاحب‌خانه شرعاً وظیفه دارد که آن را حفظ کند تا به صاحبش برگرداند. (مرکز فرهنگ معارف قرآن، ۱۳۸۶، ۴: ۲۴۷)

۲. جایگاه امانت‌داری در اسلام

امانت‌داری یک رکن از ارکان مهم اخلاقی و صفت ارزشمند و والای است که تمام صفات اخلاقی دیگر مثل عدالت، ایثار، جود، سخاوت و... از آن سرچشمه می‌گیرد.



این صفت نیک در دین مقدس اسلام نیز از اهمیت بالایی برخوردار است و در قرآن کریم و احادیث معصومین^(ع) سفارش و تأکید زیادی شده که در ذیل به آن می‌پردازیم.

۳. امانت‌داری در قرآن

قرآن مسلمانان را به حفظ و توجه نمودن به امانت دیگران سفارش می‌کند. از جمله برای همه دستور می‌دهد که امانت را به صاحبان آن برگردانید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ (نساء: ۵۸) لفظ امانات در این آیه جمع است و معنای وسیعی دارد. طبق صریح این آیه، هر مسلمان وظیفه دارد که به هیچ امانتی نسبت به هیچ‌کس خیانت نکند. این یک قانون کلی اسلامی و برای همه یکسان است. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ۳: ۴۳۰)

در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ؛ (احزاب: ۷۲) ما امانت را به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. آن‌ها سرباز زدند و هراسناک شدند، ولی این امانت را انسان برداشت.

راستی این چه امانتی بود که آسمان با آن بزرگی و زمین با آن وسعت و کوه‌ها با آن صلابت از پذیرفتن آن خودداری کرد؛ اما انسان با این جسم ضعیف آن را متحمل شد و قبول کرد! در بین مفسران احتمالات فراوانی داده شده است. از جمله اینکه منظور از امانت در این آیه، تکلیف و مسئولیت است که بدون عقل و آزادی ممکن نیست. کسی آن را قبول نکرد، ولی انسان پذیرا شد؛ زیرا استعدادش را داشت و دارای عقل و اختیار بود. همین حمل امانت، سبب مقام خلیفه الهی و امتیاز انسان شد و مقامش از ملائکه هم بالا رفت؛ اما موجودات دیگر که نپذیرفتند، از باب عصیان و سرپیچی نبود، بلکه استعداد پذیرش این امانت عظیم الهی را نداشتند. همان‌طوری که پذیرفتن و حفظ امانت (تکلیف)، انسان را به اوج کمال می‌رساند، خیانت در آن سبب ذلت و خواری وی نیز می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۲، ۳: ۱۸۱)

قرآن کریم در اوصاف مؤمنین شایسته می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

رَاعُونَ»؛ (مؤمنون: ۸) مؤمنان کسانی هستند که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند. راعون یعنی مراقبت همه‌جانبه از چیزی و این نشان‌دهنده اهمیت امانت است که علاوه بر حفظ باید ادا نیز شود. (همان: ۱۷۷) در جای دیگر از زبان حضرت یوسف^(ع) می‌فرماید بعد از اینکه پادشاه او را نزد خود فراخواند و او را با استعداد و با درایت دید، «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»؛ (یوسف: ۵۴) گفت تو امروز نزد ما جایگاه والا داری و مورد اعتماد و امین هستی. «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ (یوسف: ۵۵) حضرت در جواب سلطان گفت: مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) مقرر کن که من نگه دارنده و آگاهم. از این آیه استفاده می‌شود که مسئولیت‌ها باید به فرد امین واگذار شود تا حق و منافع مردم را حفظ کند و به صاحبان حق برساند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ۱۰: ۷-۸)

با رجوع به این آیات می‌فهمیم که اگر کسی امین بود، باید داوطلبانه وظایف را به عهده بگیرد تا عدالت و مساوات و بسیاری از فضیلت‌های اجتماعی گسترش یابد و حق‌داران به حق خود برسند.

۴. امانت‌داری در احادیث

از آنجا که امانت‌داری یکی از فضیلت‌های اخلاقی است، در روایت معصومین^(ع) بازتاب خاصی دارد که برای نمونه به مواردی اشاره می‌کنیم. پیامبر اسلام^(ص) می‌فرماید:

۱. إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ يَحْبِبَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَأَدُّوا إِذَا اتُّمِنْتُمْ؛ اگر دوست دارید که خدا و رسولش شما را دوست بدارند، وقتی شما را امین دانستند، امانت را به صاحبش برگردانید. (پاینده، ۱۳۸۵: ۲۶۴)

۲. إِذَا رَأَيْتَ مِنْ أَخِيكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ فَارْجُهُ: الْحَيَاءُ وَالْأَمَانَةُ وَالصِّدْقُ وَإِذَا لَمْ تَرَهَا فَلَا تَرْجُهُ؛ وقتی سه خصلت را در برادر خود دیدی، به او امیدوار باش: حیا، امانت و راستی. اگر این صفات را ندیدی از او امید نداشته باش. (متقی الهمدی، بی‌تا، ۹: ۲۶)

۳. لَيْسَ مِنْنا مَنْ يَحَقِّرُ الْأَمَانَةَ حَتَّى يَسْتَهْلِكَهَا إِذَا اسْتُودِعَهَا؛ از ما نیست کسی که امانت را



بی‌اهمیت بشمارد و بدین سبب امانتی را که به او سپرده شده است، تا وقت برگرداندن ضایع گرداند. (مجلسی، ۱۳۶۱، ۷۵: ۱۷۲)

چنانکه پیدا است در این سه روایت پیامبر اکرم (ص)، محبوب خدا و پیامبر شدن و خروج از جمع پیروان دین اسلام، رابطه مستحکمی با خصلت امانت‌داری دارد. این خصلت در روابط اجتماعی نیز نقش اساسی دارد، چنانکه در روایت دوم آمده که اگر کسی چنین خصلتی نداشته باشد و دیگران به خیر او امیدی نداشته باشند، همه با او قطع رابطه خواهند کرد.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱. لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ إِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ؛ به طول رکوع و سجود انسان توجه نکنید؛ زیرا این چیزی است که عادت کرده است که اگر ترکش کند، به وحشت می‌افتد. باید به راست‌گفتاری و ادای امانتش توجه کنید. (کلینی، ۱۳۶۹، ۲: ۱۰۵)
۲. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبر را مبعوث به رسالت نکرد جز به راست‌گویی و برگرداندن امانت به نیکوکار و بدکار. (کلینی، ۱۳۶۹، ۲: ۱۰۴)

حضرت امام علی (ع) فرمود:

۱. لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ لِي قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسَاعَةٍ مَرَارًا ثَلَاثًا: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَذَّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمِخِيطِ؛ شنیدم که رسول خدا (ص) پیش از وفاتشان سه بار به من فرمود: ای ابوالحسن! امانت را چه از شخص نیکوکار باشد از شخص بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی اگر آن امانت، نخ و سوزن باشد. (ابن شعبه حرانی، ۱۳۹۲: ۳۵۶)

۲. أَفْضَلُ الْإِيمَانِ الْأَمَانَةُ أَفْبَحُ الْأَخْلَاقِ الْخِيَانَةُ؛ بالاترین مرتبه ایمان، امانت‌داری و زشت‌ترین جنبه اخلاق، خیانت در امانت است. (محمدری شهری، ۱۳۸۶، ۱: ۴۷۳)



از نظر معصومین^(ع) این دو صفت صداقت و امانت‌داری معیار شناخت افراد است، نه نحوه عبادت او. حتی یکی از معیارهای انتخاب پیامبر از سوی خداوند هم امانت‌داری بوده است. برگرداندن امانت طبق احادیث معصومین^(ع) واجب است و بین صاحب نیکوکار و بدکار امانت، فرقی نیست؛ زیرا هدف پیشوایان و دین اسلام، ایجاد برابری و برادری و جامعه‌ای است که اعتماد عمومی بر آن حاکم باشد. لذا اگر قرار این باشد که وقتی مالی از دشمن به‌طور امانت به دست ما رسید، مال را به دلیل دشمن بودن صاحبش رد نکنیم یا چون صاحب مال فاسق و فاجر است، امانتش را برنگردانیم، هیچ‌وقت جامعه اسلامی و مورد رضایت خداوند به وجود نخواهد آمد.

۵. انواع امانت و امانت‌داری

بدون شک وقتی سخن از امانت به میان می‌آید، ذهن اغلب مردم متوجه امور مالی و مادی می‌شود؛ اما واقعیت این است که در آموزه‌های دینی، امانت انواع مختلف و معنای وسیعی دارد که شامل تمام مواهب و نعمت‌های الهی می‌شود که اینکه به سه نوع آن اشاره می‌کنیم:

۵-۱. امانت‌های الهی

خداوند امانت‌های بی‌شماری برای بندگان به ودیعت گذاشته است و بندگان در برابر این امانت‌ها مسئولند. امانت منحصر به امور مالی نیست، بلکه عالمان دین امانت‌دارانی هستند که حقایق را بگویند و کتمان نکنند. فرزندان در دست پدر و مادر امانت هستند که اگر در تعلیم و تربیت آن‌ها کوتاهی شود، خیانت در امانت شده است. تمام نیروها و استعدادهای ذهنی و بدنی انسان امانت الهی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ۳: ۴۳۲) اینک چند نمونه از امانت‌های الهی را بررسی می‌کنیم:

۵-۱-۱. اعضا و جوارح انسان

یکی از امانت‌های خداوند، اعضای بدن و نیروهای درونی انسان است. هریکی از اعضای بدن وظایف مخصوصی دارد که اگر انسان از آن تخطی کند یا در راه عصیان



به کار بگیرد، در امانت الهی خیانت کرده است. مثلاً وظیفه اصلی زبان سخن حق گفتن است، گوش وظیفه دارد سخن حق و پیام الهی را بشنود و همین طور بقیه اعضا باید در مسیر هدف خلقت خود و هدایت و سعادت و سلامت روحی و جسمی انسان به کار گرفته شود تا جنبه امانت بودن آن‌ها حفظ شود.

امام خمینی، (ره) در این مورد می‌فرماید: «باید بدانیم که خداوند تمام قوا و اعضای ظاهری و باطنی را به ما داده و آن‌ها را برای ما رام و مسخر گردانیده در حالی که همه پاک و مطهر بودند از قذارت صوری و معنوی. پس اگر در وقت ملاقات با خداوند آن امانت را بدون کم و کاستی و همان طور پاک و پاکیزه به او رد کردیم، امین در امانت هستیم و الا خیانت‌کار و از دایره اسلام و ملیت پیامبر (ص) خارج هستیم». (موسوی خمینی، ۱۳۸۸: ۴۷۹) امانات شامل تمام تکالیف الهی که برای بشر به ودیعه سپرده شده، اطلاق می‌شود و نیز شامل اعضا، جوارح و قوای بشری می‌شود و دربرگیرنده هر نعمت و مالی است که به آدمی داده شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۵: ۱۱) امام علی (ع) می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْزِعُهَا مِنْ كَرَامَتِي وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْجِعُهَا مَنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي؛ خدایا جان مرا نخستین چیزی گرامی قرار بده که از اعضای بدن من می‌گیری و اولین امانتی که از نعمت‌ها به من سپرده شده به نزد خود بر می‌گردانی». (نهج البلاغه، خ ۲۱۲)

بنابراین تمام اعضا و جوارح انسان حتی هویت انسان، امانت الهی است که باید در راه رضای خدا و در راه اطاعت او به کار گرفته شود. عمر، فکر و عقل ما امانت‌هایی است که خداوند (ج) به ما داده تا در راهی که خودش مشخص کرده، صرف کنیم و اگر هر یک از این امانت‌ها را در غیر راه خدا مصرف کنیم، خیانت‌کار هستیم و در قیامت باید پاسخگو باشیم. قرآن به صراحت می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (اسراء: ۳۶) گوش و چشم و قلب، همگی مورد سؤال قرار می‌گیرند. باید حافظ و نگهبان آن‌ها باشیم تا در پیشگاه خداوند خیانت‌کار محسوب نشویم.

۵-۱-۲. فرائض الهی

یکی دیگر از امانت‌های الهی فرائض و واجباتی مانند نماز، روزه، حج و... است که انسان به‌طور صحیح باید انجام بدهد تا حرمت این امانت‌های الهی نگهدارد. خداوند (ج) نیز فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ»؛ (انفال: ۲۷) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و رسولش و در امانت‌های خود خیانت نکنید. (انفال: ۲۷) مقصود از خیانت به خدا و پیامبر، واجبات تکلیفی و شرعی است که نباید ترک شود؛ یعنی فرائض خدا و سنن پیامبر نزد مؤمنین امانت است. پس ضایع کردن فرائض و مخالفت با آن‌ها، در واقع خیانت به خدا و پیامبرش است. پس باید محرمات ترک و واجبات انجام داده شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۲، ۳: ۱۷۹)

۵-۱-۳. علم و دانش

دانش در ذات خود یک امتیاز و ویژگی است که ارزش بالایی دارد و روایات فراوانی در مورد اهمیت آن وارد شده است؛ اما حدیثی از حضرت رسول اکرم (ص) است که می‌فرماید:

الْعِلْمُ وَدِيْعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْعُلَمَاءُ أُمَنَآؤُهُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ أَدَّى أَمَانَتَهُ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ مِنَ الْخَائِنِينَ؛ علم، امانت خداوند در زمین او است و دانشمندان امینان او هستند. پس هرکس به علم خود عمل کند، حق امانت را ادا کرده و هرکس به علم خود عمل نکند، نام او در دفتری در جمع خیانت‌کارها نوشته می‌شود. (مجلسی، ۱۳۶۱، ۲: ۳۶)

۵-۱-۴. اسلام

دیگر از امانت‌های الهی اسلام است که از طرف خدا توسط پیامبر برای مردم آورده شده و همه مکلف به پاسداری و حفظ آن هستند. در مقام پاسداری و حفاظت از اسلام هیچ‌کس استثنا نشده، بلکه همگی مسئول به نگهداری آن هستند. پیامبران، ائمه معصومین، شهیدان و علماء، نگهبانان این مکتب بزرگ الهی بوده‌اند و دیگران را نیز به حفظ آن توصیه و سفارش نموده‌اند. امام خمینی در این مورد می‌فرماید: «اسلام و احکام اسلام آن‌قدر اهمیت و ارزش دارد که پیامبر (ص) و مسلمانان برای احکام خدا و برای خدا خودشان را فدا کردند. بنابراین اسلام نه از من است نه از شما



بلکه از خدا است و همه ما مکلفیم که با تمام قدرت آن را نگه داریم. در صورت کوتاهی و حفظ نکردن آن خائن محسوب شده و عاصی امر خدا و پیامبر می‌باشند». (موسوی خمینی، ۱۳۸۹، ۱۵: ۱۱۲)

۵-۲. امانت‌های انسانی

از مهم‌ترین امانت‌های انسانی، اموال عمومی یا بیت‌المال است؛ مثل میز، صندلی در کلاس درس، آب و برق مکتب و مدرسه و ادارات دولتی، پارک و معابر که اموال عمومی است. همه مردم باید مثل اموال شخصی خود از آن‌ها حفاظت کنند. چه اینکه خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ (نساء: ۵۶) امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها برگردانید.

بنابراین در استفاده از بیت‌المال نباید کوتاهی شود؛ اما متأسفانه این امر مهم در جامعه ما کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. استفاده از بیت‌المال را باید از مولای متقیان حضرت علی^(ع) آموخت که در نامه‌ای به یکی از فرماندارانش که اموال عمومی را به غارت برده بود، فرمود:

من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) کرده و همراه خود ساختم؛ اما وقتی دیدی روزگار بر پسرعمویت سخت شده و دشمن به او هجوم آورده و امانت مسلمانان تباه گردیده و...، مثل دیگر خائنین خیانت کردی... به خدا قسم اگر حسن و حسین چنین کاری را که تو کردی، انجام می‌دادند، هیچ حمایتی از من نمی‌دیدند. (نهج البلاغه، ن ۴۱)

این تعابیر امام^(ع) نشان می‌دهد که بدترین گناه، خیانت در امانت بیت‌المال است و مردم باید به آن بذل توجه داشته باشند.

۶. فواید و آثار امانت‌داری

اگر افراد در هر مقام و منصب که قرار دارد سرمایه‌های مادی و معنوی، عمومی و خصوصی را در یک جامعه و کشور امانت بدانند که چند روزی در اختیار دارند و به زودترین وقت از دستشان خواهد رفت چون دائمی نیست و خودشان را محافظ و

نگهبان آن بدانند برکات و آثاری زیادی برای فرد و جامعه به ارمغان خواهد آورد زیرا همان طوری که هر چیز هر کار و عمل آثار دارد امانت‌داری نیز آثار فراوانی مانند آثار فردی، اجتماعی، مادی، معنوی و... را به دنبال دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱-۶. آثار فردی امانت‌داری

۱-۱-۶. تقویت و تکامل ایمان

تصدیق و باور قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح را ایمان گویند. بنابراین ایمان هر شخصی پس از طی نمودن مرحله‌های مختلف و با تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان در انجام کارهای نیک و عمل نمودن به قانون و مقررات و دستورالعمل‌های الهی، کمال می‌یابد. در این میان بعضی اعمال و رفتارها و مقدماتی است که در کامل شدن ایمان انسان نقش دارد. بر اساس روایات، امانت‌داری یکی از اعمالی است که سبب تکامل ایمان می‌شود. چنانکه امام صادق^(ع) از زبان پدر بزرگوارش می‌فرماید:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِيْمَانُهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ قُرْبِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبٌ لَمْ يَنْقُصْهُ ذَلِكَ قَالٌ وَهُوَ الصَّدْقُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ چهار ویژگی در افراد وجود دارد که سبب کامل شدن و تقویت ایمان آن‌ها است که اگرچه سرتاپای وجودشان را گناه فراگرفته باشد، خلل در ایمانشان ایجاد نمی‌شود. آن چهار خصلت راست‌گویی، امانت‌داری، حیاء و خوش خلقی است. (مجلسی، ۱۳۶۱، ۶۴: ۲۹۵)

پیامبر اسلام^(ص) در این زمینه می‌فرماید: لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ؛ کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد. (همان، ۲: ۲۲۵)

از این احادیث به دست می‌آید که امانت‌داری در رشد و شکوفایی و بالندگی ایمان تأثیر دارد و می‌تواند ایمان را به مرحله‌ای برساند که حتی گناه هم نتواند جلوی تکاملش را بگیرد. عدم امانت‌داری یا خیانت نیز می‌تواند با عدم ایمان سنجیده شود. چنانکه در حدیث رسول خدا^(ص) گذشت.

۱-۲. فزونی روزی و ثروت

فرد امین به اعتبار اینکه فرمان خدا را برای رضای او انجام داده است، همیشه هم



مورد عنایت خدا بوده و در رحمت خدا به رویش باز است. چنانکه امام کاظم^(ع) می‌فرماید: «أداء الأمانة والصدق يجلبان الرزق والخيانة والكذب يجلبان الفقر والنفاق؛ ادای امانت و راست‌گویی موجب جلب رزق می‌شود؛ اما خیانت و دروغ سبب فقر و نفاق است». (مجلسی، ۱۳۶۱، ۷۵: ۳۲۶) حضرت امام علی^(ع) فرمود: «الامانة تجر الرزق والخيانة تجر الفقر؛ امانت روزی را زیاد و خیانت روزی را کم می‌کند». (کلینی، ۱۳۶۹، ۳: ۱۲۴)

فرد امین جدا از اینکه از نظر معنوی مورد عنایت خداوند است، از نظر ظاهری نیز در جامعه‌ای که زندگی می‌کند، از اعتبار بالایی برخوردار است. لذا در هنگام گرفتاری و تنگدستی، همه حاضرند به او کمک کنند. یا اگر کاسب و تاجر باشد، به دلیل همان اعتباری که از طریق امانت‌داری کسب کرده است، همه با او داد و ستد و معامله می‌کنند و این‌ها باعث جلب و ازدیاد روزی وی می‌شود.

۳-۱-۶. جاودانگی و رستگاری

از دیگر آثار امانت‌داری، جاودانگی و رستگاری است. خداوند متعال در قرآن، یکی از اوصاف مهم و بارزش مؤمنان را امانت‌داری می‌شمارد و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ (مومنون: ۸-۱۱) آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند، آن‌ها که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند، آن‌ها وارثانند؛ [وارثانی] که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن می‌مانند.

علت خلود آن‌ها در بهشت همین تعهد و امانت‌داری است که از اصول مهم اجتماعی بشر است و بدون آن هرج و مرج در جامعه به وجود خواهد آمد، حتی ملت‌های که اعتقاد الهی و مذهبی ندارند، نیز برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی، خود را موظف به امانت‌داری می‌دانند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ۱۴: ۲۰۰)

۴-۱-۶. جلب محبت الهی

قرآن کریم در مورد رابطه امانت‌داری و جلب محبت الهی، می‌فرماید:

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ... بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ



اللَّهِ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ (آل عمران: ۷۵-۷۶) در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به طور امانت به آن‌ها بسپاری، به تو باز می‌گردانند.

بعضی اهل کتاب که امانت‌دار بودند و به عهد خود وفا می‌کردند و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، محبوب خداوند شمرده شده و خداوند^(ج) آن‌ها را دوست دارد. پس معیار شخصیت معنوی و ارزش آدمی دو چیز است؛ یکی وفای به عهد و دیگری خیانت نکردن به امانت. این دو خصلت ارزنده، به انسان ارزش و مقام می‌دهد و آن محبوب و دوست خدا بودن است. چه بهتر از این که خداوند دوست و مصاحب انسان باشد. امام علی^(ع) فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْدًا حَبَّبَ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، امانت را در نظر او محبوب جلوه می‌دهد. (اللیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۱۳۵)

۲-۶. آثار اجتماعی امانت‌داری

امانت‌داری فواید اجتماعی زیادی هم دارد که به چند مورد اشاره می‌شود:

۲-۶-۱. افزایش اعتماد بین مردم

اولین اثر از آثار اجتماعی امانت‌داری، افزایش اعتماد افراد به یکدیگر در جامعه است. اگر همه افراد یک جامعه امانت‌دار باشند، مردم بیشتر باهم انس می‌گیرند و بیشتر به همدیگر اعتماد می‌کنند. از لازمه این اعتماد بین مردم، به وجود آمدن اتحاد و صمیمت است که در نتیجه زندگی پر از امن و آرامش، نصیب مردم خواهد شد. اگر اعتماد افراد نسبت به همدیگر سلب شود، همه از یکدیگر وحشت خواهند داشت. مردم به جای این‌که به فکر پیشرفت اقتصادی و علمی جامعه باشند، استعدادهای زیادی صرف دفع این وحشت و بی‌اعتمادی خواهد شد. امام صادق^(ع) به یکی از یاران خود فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرِكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ؛ به راست‌گو باش و ادای امانت کن که اگر چنین کنی، شریک مال مردم خواهی شد». (کلینی، ۱۳۶۹، ۵: ۱۳۴)



۶-۲-۲. امنیت اجتماعی

امنیت و آرامش فکری و روحی در جامعه از اهمیت زیادی برخوردار است و زمینه بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی دیگر را فراهم می‌کند و زندگی اجتماعی مردم را رونق می‌دهد. در جامعه‌ای که غارت و غصب اموال دیگران، احتکار و اختلاس رخ ندهد، مردم در آسایش و امنیت به سر می‌برند؛ اما اگر احتمال خیانت برود، همه از یکدیگر به وحشت می‌افتند و دائم در فکر این هستند که مبادا خیانتی نسبت به مال و جانشان و یا ناموسشان یا در موقعیت شغلی و اجتماعی که دارند، صورت بگیرد. لذا همیشه در ترس و اضطراب به سر می‌برند. در حالی که اگر امانت‌داری در جامعه به وجود آید، روح و روان انسان در آرامش و امنیت و سعادت خواهد بود. چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لاتزال امتی بخیر مالم یتخاونوا و ادوا الامانة؛ امت من همواره در خیر و سعادت و خوشی و سعادت خواهد بود، تا وقتی که به همدیگر خیانت نورزند و امانت‌ها را ادا نکنند». (مجلسی، ۱۳۶۱، ۷۵: ۱۷۲)

امام کاظم (ع) فرمود: «اهل الارض بخیر مایخافون و ادوا الامانة و عملوا با الحق؛ اهل زمین زندگی خوشی خواهند داشت، اگر از گناه بترسند، امانت‌داری پیشه کنند و به حق عمل نمایند». (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹: ۷۰) طبق این حدیث، امام (ع) زندگی خوش و سعادت‌مند بودن مردم را به امانت‌داری منوط کرده که منشأ امنیت و آرامش است و در حقیقت معنا بخشیدن به زندگی است.

۶-۲-۳. مصون ماندن بیت‌المال

در صدر اسلام، بیت‌المال به اموال و اجناس محدودی اطلاق می‌شد که در خزانه‌ها و انبارهای مخصوص نگهداری می‌شد؛ اما امروزه به دلیل گسترش جوامع و مدنیت، عنوان بیت‌المال وسعت یافته و مصادیق فراوانی دارد. از جمله اماکن عمومی، مثل پارک‌ها، خیابان‌ها، منابع طبیعی مثل دریاها، جنگل‌ها، وسایل نقلیه عمومی و شهری، شفاخانه‌ها، اداره‌ها، مراکز آموزشی و... بنابراین اگر بیت‌المال باین‌همه وسعت و گستردگی‌اش در جامعه به‌عنوان امانت نهاده شود، دیگر فساد و تباهی و حق‌خواری و ترس از ظلم و... معنا ندارد.



نتیجه‌گیری

امانت‌داری حفظ اموال و بازگرداندن آن به صاحبش است که در قرآن و روایات مورد تأکید است تا جایی که اساس اسلام خوانده شده؛ یعنی بدون امانت‌داری اسلام و ایمان معنا ندارد. این اهمیت و جایگاه والای این خصلت انسانی را در اسلام بیان می‌کند؛ چه اینکه این خصلت ارزنده به‌عنوان یک قانون برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی کاربرد دارد و سبب تحکیم پایه‌های روابط فردی و اجتماعی می‌گردد. امانت‌داری مصادیق فراوانی دارد و تمام نعمات و مواهب الهی اعم از مادی معنوی فردی و گروهی را شامل می‌شود.

امانت‌داری آثار و برکات فراوان فردی و اجتماعی، دنیای و اخروی دارد؛ زیرا نتیجه اعمالی است که به فرد امانت‌دار، اعطا می‌شود. اهم آن برکات وسعت روزی، جلب اعتماد مردم، موجب رضا و خشنودی پروردگار، کاهش یافتن مصارف و هزینه‌ها، امنیت و آرامش روحی در جامعه است. اگر در جامعه خصلت امانت‌داری رواج داشته باشد، در اثر اعتمادی که از این طریق بین مردم برقرار و مستحکم می‌شود، افراد آن جامعه همیشه در آرامش خاطر خواهند بود و به زندگی توأم با پیشرفت‌های علمی و اقتصادی و معنویت خواهند رسید.



فهرست منابع

القرآن الکریم

نهج البلاغه

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۳۹۲)، *تحف العقول*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۵)، *نهج الفصاحه*، قم: نشر امام علی بن ابیطالب.
۳. حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت.
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، (ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی)، قم: دفتر نشر اسلامی.
۵. کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۶۹)، *الکافی*، تهران: اسوه.
۶. اللیثی واسطی، علی بن محمد، (۱۳۷۶)، *عیون الحکم والمواعظ*، (محقق و مصحح: حسین حسینی بیرجندی)، قم: دارالحديث.
۷. متقی الهمدی، حسام الدین، (بی‌تا)، *کنز العمال فی سنن الاقوال والأفعال*، (تحقیق: صفوت السقا - بکری الحیانی)، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۸. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۱)، *بحار الانوار*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. محمدی ری‌شهری، محمد، (۱۳۸۶)، *میزان الحکمة*، قم: دارالحديث.
۱۰. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، (۱۳۸۶)، *دایرة المعارف قرآن*، قم: بوستان کتاب.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۵۳)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۹۲)، *اخلاق در قرآن*، (تحقیق: سلیمان زاده)، قم: نشر الامام علی بن ابی طالب.
۱۳. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۸۸)، *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار موسوی خمینی.
۱۴. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۸۹)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار موسوی خمینی.

ضرورت حضور زنان در اجتماع از دیدگاه قرآن و تطبیق آن بر جامعه زنان افغانستان

کلثوم رسولی کمالی^۱

عبدالقادر کمالی^۲

چکیده

زنان به عنوان نیمی از جمعیت انسانی، از نیروهای مهم اجتماعی هستند که نقش ارزنده‌ای در پیشرفت و تعالی مخصوصاً در حوزه تربیت و تعلیم جامعه دارند؛ اما در برخی جوامع همواره مورد بی‌مهری یا تغافل واقع شده و نقش آنان در زندگی اجتماعی نادیده گرفته شده است. در حالیکه از نظر قرآن کریم، برخی وظایف اجتماعی بین زن و مرد مشترک است و برخی وظایف اگر به زنان واگذار شود، نتیجه مطلوب‌تری دارد. همین امر باعث جلب توجه اندیشمندان و محققان برای تبیین صحیح نقش و جایگاه زنان شده و همواره مباحث و مطالعات مربوط به زنان، حجم وسیعی از پژوهش‌های انسانی و اسلامی را به خود اختصاص داده است. هدف این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی نوشته شده، تبیین و تحلیل ضرورت حضور و فعالیت اجتماعی زنان از نظر قرآن است؛ زیرا در جوامع اسلامی مثل افغانستان، هر موضوع پژوهشی که پشتوانه قرآنی داشته باشد، پذیرفتنی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که موضوعاتی مثل تعلیم و تعلم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، ابلاغ و تبیین آموزه‌های دینی در میان جامعه زنان، ضرورت حضور زنان را در اجتماع اقتضا می‌کند. چه اینکه قرآن کریم ضمن پذیرش ماهیت انسانی و یکسان زن و مرد، به تفاوت آن‌ها نیز توجه دارد و حقوق و وظایف هرکدام را با در نظر گرفتن ماهیت انسانی و اختلاف جنسی تعیین کرده است.

کلیدواژه‌ها: زنان، حضور اجتماعی زنان، جامعه زنان افغانستان، قرآن کریم، نقش اجتماعی زنان

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، سرپل، افغانستان.

۲. گروه تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، سرپل، افغانستان.

مقدمه

زندگی جمعی انسانی، اقتضائاتی دارد که باید برآورده شود تا روال طبیعی این زندگی جمعی مختل نشود. واگذاری وظایف اجتماعی گوناگون به افراد ماهر و متخصص، یکی از این انواع اقتضائات است. همین امر ضرورت حضور و فعالیت اجتماعی زنان جوامع را ثابت می‌کند. این موضوع در مقاله پیش رو از جوانب مختلف و با ایده‌ها و نظره‌ای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است؛ زیرا بررسی این موضوع در دوران معاصر، از اهمیت بیشتری برخوردار است. به‌ویژه آنکه برخی گروه‌ها و جریان‌ها با استفاده از ابزاری آن، حقوق و آزادی زنان را وسیله‌ای برای نیل به هدف‌های خود قرار داده‌اند؛ به عبارت دیگر، توجه به مسائل زنان و بررسی مشکلات آن‌ها از مهم‌ترین مسائل روز جهان و از شعارهای فریبنده‌ای است که توسط گروه‌های مختلف و تحت عنوان دفاع از حقوق زنان یا در راستای حمایت از آنان مطرح می‌شود. حتی در جوامع غربی، بحث تساوی و تشابه حقوق زن و مرد به میان آمده است! این در حالی است که نادیده گرفتن حقوق اجتماعی زنان در بعضی از جوامع و کشورهای اسلامی، به نام اسلام و مسلمانان و به‌عنوان ابزاری علیه تعالیم انسان‌ساز اسلام، توسط دشمنان مورد استفاده قرار گرفته و شبهاتی را علیه آن مطرح می‌کنند.

اگرچه شناخت مسائل زنان و تبیین کامل جایگاه آنان از دیدگاه اسلام، اصول و ملاک‌های خاص خود را می‌طلبد که در این مختصر نمی‌گنجد؛ اما تبیین دیدگاه‌های قرآن کریم درباره حضور اجتماعی آنان و ارائه تصویر صحیح و روشن از منظر قرآن کریم، می‌تواند راهگشای زنان امروز بوده و پاسخ‌گوی بسیاری از شبهات مطرح از جانب دشمنان اسلام باشد. قرآن کریم ضمن پذیرش ماهیت انسانی و یکسان زن و مرد، به تفاوت آن‌ها نیز توجه دارد و حقوق و وظایف هر کدام را با در نظر گرفتن ماهیت انسانی و اختلاف جنسی تعیین کرده است.

۱. دلایل ضرورت حضور اجتماعی زنان از دیدگاه قرآن

زنان به‌عنوان نیمی از جامعه، پتانسیل مهمی برای رشد، تعالی و ترقی آن به شمار



می آیند و بی توجهی به آنان به ویژه در دنیای امروز ضربه جبران ناپذیری بر پیکره جامعه وارد می کند. زن در دنیای امروز دیگر منحصر در خانه داری و چهار دیواری خانه نمی تواند زندگی کند و نمی خواهد محدود باشد. او وارد اجتماع شده و حضور اجتماعی او با سابقه خانه نشینی دوران گذشته از یک سو و روبه رو شدن با ترسیمی که از سوی غرب درباره جایگاه زن ارائه شده، از سوی دیگر و نیز دیدگاهی که وظیفه اصلی زن را خانه داری و شوهر داری و بچه داری می داند، از طرف دیگر وی را با چالش مواجه کرده است. از سویی او نمی خواهد کمتر از مرد بوده و نمی پذیرد که تنها وظیفه یا وظیفه اصلی اش خانه داری باشد. زن امروز می خواهد سهم و نقش بیشتری در اجتماع داشته باشد و در رشد و تکامل جامعه خود سهم مؤثر بگیرد؛ اما از سوی دیگر با محدودیت های مواجهه است که ریشه دیرینه داشته و به آسانی قابل برطرف شدن نیست.

زنان همانند مردان ناگزیرند در اجتماع حضور یابند، برای تحصیل علم به مراکز علمی بروند، سهمی در رفع مشکلات جامعه داشته باشند، خدمتی به مردم ارائه کنند و صدها کاری که از آنان انتظار می رود و آنان می توانند انجام دهند. به خصوص در شرایط امروزی جامعه که زنان همپای مردان مشغول فعالیت در عرصه های گوناگون فرهنگی، اداری، اقتصادی، درمانی، بهداشتی، سیاسی و اجتماعی هستند. همان گونه که در صدر اسلام زنان از خانه بیرون رفته و کارهایی که از آنان ساخته بود را در محضر پیامبر اکرم^(ص) انجام می دادند. به عنوان نمونه شرکت زنان در پشت جبهه برای مداوا و تشویق مردان به جنگ و جهاد، در صدر اسلام رواج داشت و در حضور رسول خدا^(ص) صورت می گرفت. در اسلام شرکت زن در جامعه برای رفع نیازها ضروری و احقاق حق و حتی مراسم مذهبی به طور کلی ممنوع نشده است. در احوالات حضرت خدیجه^(س) است که روزی حضرت ابوطالب همراه پسرش جعفر طیار عبور می کرد، دید درجایی پیامبر^(ص) در جلو ایستاده و مشغول نماز است، علی^(ع) در جانب راست او و خدیجه^(س) پشت سر او نماز جماعت می خوانند. (سبحانی، بی تا: ۲۴۳) در اینجا نیز حضرت خدیجه^(س) را چون قهرمانی استوار و

سر بلند می‌نگریم که در کنار حضرت علی^(ع) اقتدا به پیامبر کرده و نماز می‌خواند، با اینکه نماز خواندن در این موقعیت به عنوان دستور اسلام، مساوی با خطر شدید مرگ و شکنجه سخت‌تر از مرگ بود. (اشتহারدی، ۱۳۷۹: ۵۱) در احوالات حضرت زهرا^(س) نیز آمده که در روزهای شنبه سر قبر عموی خود حمزه^(ع) و شهدای احد می‌آمد و برای آن‌ها طلب آمرزش می‌کرد و بارها به مسجد می‌رفت. (مجلسی، ۱۴۲۸، ۴۳: ۹۰) بعد از رحلت پیامبر خطبه فدکیه را در مسجد و در حضور مسلمانان ایراد کرد. گاهی برای رفع نیازمندی‌های خانه بیرون می‌آمد، اما باید دید برای چه و به چه منظور آن هم چگونه و با چه وضعی. گاهی زن ناچار است برای احقاق حق و یا رفع نیازمندی‌های ضروری خود در مجامع عمومی حاضر شود. (رسولی محلاتی، ۱۳۷۷: ۱۰۵)

در وضع موجود گروهی از زنان که نیاز مبرم به کار دارند، باید کار کنند بسیاری از زنان و دخترانی هستند که طی زندگی و تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پدران و یا شوهران خود را از دست داده‌اند و مجبور هستند که در عرصه‌های مختلف، کارهای اقتصادی راه اندازی کنند تا امرار معاش کنند، وگرنه فقر با پیامدهای بسیار منفی خود بر خانواده‌ها و جامعه حاکم خواهد شد. بسیاری از زنان بی‌سرپرست برای رفع مشکلات اقتصادی خود از هیچ کاری دریغ نمی‌ورزند لذا با درآمد کم زحمات زیادی متحمل می‌شوند. از قبیل فروشندگی جنس و مواد خوراکی، صنایع دستی، رفتگری... پس زن با کار کردنش در بیرون از منزل، خود و فرزندانش را از تباهی نجات داده و وکرامت خود را حفظ می‌کند و سربار دیگران نمی‌شود. (فقعی رسول، ۱۳۸۲: ۲۰۱)

اسلام جلوی زن را نگرفته و قید و بندی به پای او نزده و او را مقید نکرده که به هیچ وجه از خانه بیرون نیاید، بلکه می‌گوید برای امور ضروری آن هم به گونه‌ای باید برود که موجب فساد نشود. اسلام حتی شرکت زنان در مراسم عمومی و مذهبی و رفتن به مسجد را منع نکرده و جلوی آن‌ها را نگرفته، بلکه درباره برخی از مناسک عبادی مثل انجام حج واجب اگر مانع دیگر در کار نباشد، رفتن او را به حج، واجب



کرده و شوهر نیز حق ممانعتش را ندارد. آنچه در اسلام ممنوع است اختلاطها و آمیزش‌های شهوت‌انگیز زنان با مردان است و همچنین شرکت کردن زنان در جایی که منجر به فساد و بی‌بند و باری و شکستن حرمت عفت و پاک‌دامنی آنها شود و موجب متلاشی شدن خانواده‌ها و هزاران بدبختی دیگر گردد. چیزی که در برخورد اجتماعی برای زنان لازم است، شرم و حیا و عفت خود را حفظ نموده و این شاخصه‌ها باید در عملکرد اجتماعی آنان تبلور پیدا کند. (رسولی محلاتی، ۱۳۷۷: ۱۰۵)

۱-۱. وجوب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات بسیار مهم اسلام است. اهمیت این واجب فراموش شده تا جایی است که در منابع اسلامی، حتی قوام شریعت و برپایی همه واجبات وابسته به آن دانسته شده است. با امر به معروف و نهی از منکر، نظارت همگانی، همیشگی و غیررسمی در جامعه اسلامی وجود دارد که بر اساس آن، مسلمانان همدیگر را کنترل می‌کنند و نسبت به رفتارهای اجتماعی احساس مسئولیت دارند. جامعه اسلامی آن‌گونه که در احادیث نبوی نیز به خوبی تصویر شده است، به کشتی می‌ماند که سرنوشت سرنشینان آن به یکدیگر گره خورده است. اگر کسی بخواهد جای خود را سوراخ کند، چون دیگران در قبال حفظ کشتی احساس مسئولیت می‌کنند، او را از کار باز خواهند داشت. اگر چنین نکنند، وقتی آب به درون کشتی وارد شود، همه را هلاک می‌کند. اگر فساد و هنجارشکنی در جامعه‌ای گسترش پیدا کند، دود آن به چشم همه خواهد رفت. پس نباید کسی سرنوشت خود را از دیگران جدا بداند. (برهانی، ۱۳۸۸: ۱۲۰) حضرت امام حسین^(ع) می‌فرماید: «لَا يَجِلُّ لِعَيْنٍ مُؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يَعْصِي فِتْطَرِفَ حَتَّى تُغَيِّرَهُ؛ بر چشم انسان مؤمن حلال نیست که ببیند از خداوند نافرمانی می‌شود، باید با آن مخالفت کند تا آن را دگرگون سازد و به کار نیک بدل گرداند». (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۶: ۱۲۶) بنابراین همه مسلمانان چه مرد و چه زن وظیفه دارند که از طریق امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را آن‌گونه که اسلام خواسته تغییر بدهند.

از آنجا که انسان دارای دو بعد روحانی و حیوانی است، وجود غریزی که خداوند برای بقای او در وجود انسان به ودیعه گذاشته است، اگر رها و بی‌مهار گردد، طغیان و سرکشی و جنون را در پی خواهد داشت. از این رو کنترل تمایلات و هواهای نفسانی انسان، برای جلوگیری از افسارگسیختگی نسبت به فرد و اجتماع، از مهم‌ترین برنامه‌های اسلام است. هدایت و تشویق انبیای الهی به‌ویژه خاتم آن‌ها به اعمال پسندیده و منع از کارهای ناپسند، به همین جهت در رأس برنامه‌هایشان بوده است. در واقع بعثت انبیا برای این بوده که مردم را نسبت به ارزش‌های الهی آشنا نمایند و کسانی را که به نحوی با انبیا مخالف بودند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. (محسنی حکمت، ۱۳۹۰: ۴۶۴)

در این میان نقش مهم زن در جامعه اسلامی روشن می‌گردد؛ زیرا زنان نیز چون مردان دارای مسئولیت بزرگ اجتماعی هستند. حضور فعال زنان در عرصه‌های امر به معروف و نهی از منکر از نمونه‌های فعالیت اجتماعی زنان و فرصت مناسب برای احیای شخصیت زنان و حراست از کرامت آنان به شمار می‌رود. قرآن بر تربیت باطنی انسان تأکید می‌کند و می‌خواهد افرادی پرورش دهد که قلب سلیم، درون پاک، نفس تزکیه شده و روح بلند و ملکوتی داشته باشند. از اینجا است که آیات مختلف قرآن بر ایمان به مبدأ و معاد، محبت خدا، تزکیه نفس، تقوا، انگیزه خالص و امثال آن بسیار تأکید دارد. در سوره شمس پس از چندین سوگند می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ (شمس: ۹-۱۰) هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و کسی که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

رستگاری انسان بسته به پاکی و تصفیة نفس از هواها، شهوت‌ها و گرایش‌های غیر خدایی است که در طبیعت او وجود دارد. در هشت مورد در قرآن کریم مسئله امر به معروف و نهی از منکر مورد توجه قرار گرفته است. پیامبر اکرم (ص) نیز در اجرا و عملیاتی کردن دستور قرآن سعی داشت. زنان باید مانند مردان در این عرصه اجتماعی حضور فعال داشته باشند و به آیات قرآن جامعه عمل ببوشند. تا احکام



الهی در اجتماع و خانواده گسترش یابد و منکر از جامعه رخت بربندد. (ویژه نامه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴، ۱: ۳۷۲)

قرآن اولین وظیفه انبیا را امر به معروف و نهی از منکر می داند و می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶) ما در میان هر امتی، پیامبر را مبعوث کردیم که مهم ترین وظیفه آنان دو چیز بود: یکی امر به یکتاپرستی که بزرگ ترین معروف ها است؛ (ان اعدوا لله) و دومی نهی از اطاعت طاغوت ها که بزرگ ترین منکرها است (اجتنبوا الطاغوت). خداوند امر به معروف و نهی از منکر را که در بحث نظارت و تأثیر گذاری در جامعه، یعنی در رابطه فرد با فرد، فرد با حکومت یا برعکس مطرح کرده، به عنوان یک رسالت و تکلیف بر دوش زن و مرد قرار داده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (توبه: ۷۱) مردان و زنان با ایمان، یار و یاور و اولیای یکدیگرند، به معروف (خوبی ها) فرمان می دهند و از منکرات و بدی ها نهی می کنند، نماز بر پا داشته، زکات می پردازند و از خداوند و پیامبرش پیروی می کنند. به زودی خداوند آنان را مشمول رحمت خویش قرار خواهد داد. همانا خداوند، توانای غالب و حکیم است».

ذکر جنسیت (مرد و زن) در این آیه با اینکه خطاب های عام قرآن، زن و مرد را بر این امر دعوت کرده است، نشانه تأکید بیشتر بر این تکلیف الهی است. امر به معروف و نهی از منکر هم در عصر رسالت و هم بعد از آن با ابعاد گوناگون در جامعه اسلامی جلوه کرده است؛ چنانکه خداوند فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادَى» (سبا: ۴۶) بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَسُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَصِيرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ امت من همواره در خیر و

خوشی خواهد بود تا وقتی که در میان آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر و همکاری در کارهای نیک برقرار باشد. هرگاه این عمل در میان آن‌ها ترک شود، برکات الهی از آنان سلب می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر تسلط می‌یابند و دیگر نه در زمین و نه در آسمان، یآوری نخواهند داشت. (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۱: ۳۹۸)

امربه معروف و نهی از منکر، با خیر و برکات مادی و معنوی در زندگی انسان، رابطه مستقیم دارد. چنانکه انجام دادن آن باعث نزول برکات الهی می‌شود، ترک آن ارزش‌ها را از بین می‌برد، فساد را در جامعه زیاد می‌کند و زمام امور جامعه به دست ناهلان می‌افتد. همه انسان‌ها چه مرد و زن در این امر باید تلاش کنند تا فساد و انحراف از جامعه ریشه‌کن شود و هنجارها و قواعد اسلامی جای آن را بگیرد.

امام حسین^(ع) فرمود: «من برای احیای امر به معروف و نهی از منکر به کربلا می‌روم، گرچه آن زمان، امام شهید شد و یزید و لشکرش تحت تأثیر قرار نگرفتند ولی به مرور، ناحق بودن بنی امیه و مظلومیت اهل بیت پیامبر^(ص) برای مردم روشن شد». (قرائتی، ۱۳۸۳: ۳۲) حضرت زینب^(س) راه امام حسین^(ع) را ادامه داد و در حال اسارت دست از این رسالت الهی برنداشت. خطبه‌های سیاسی وی در کوفه آن قدر کارساز و پر اثر بود که حدیث اسدی او را این گونه تعریف کرده است: «به خدا سوگند هیچ باحیایی را سخنورتر از او ندیدم... گویا که سخنان از زبان امیرالمؤمنین علی^(ع) جاری می‌شد. به مردم اشاره کرد که ساکت باشید. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد و زنگ شتران آرام گرفت و او سخن گفت و اشک‌های مردم بر گونه‌هایشان جاری شد». (زکی یمانی، ۱۳۸۵: ۵۷)

این مطالب و صدها مورد دیگر از آموزه‌های قرآنی و سیره پیامبر اعظم^(ص) و اهل بیت^(ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر و توصیه‌های که در این راستا به عمل آمده است، نشان می‌دهد که اولاً: در این آموزه‌ها تفکیک جنسیتی نیست و قرآن کریم بر مؤمنین و مؤمنات اشاره دارد. حضور حضرت خدیجه^(س) در تثبیت و گسترش اسلام و حمایت همه‌جانبه آن حضرت از رسالت رسول خدا^(ص) و حضور سیاسی فرهنگی حضرت زهرا^(س) در جامعه^(ع) و شرکت حضرت زینب کبری^(س) در



حادثه کربلا به همراه سایر زنان بنی هاشم و فعالیت‌های سیاسی فرهنگی و اجتماعی حضرت زینب کبری^(س) در تبلیغ پیام عاشورا، می‌تواند الگوی خوبی برای مشارکت زنان امروزی در عرصه‌های مختلف اجتماعی با حفظ شئون اسلامی باشد.

۱-۲. ضرورت تبلیغ امر دین و هدایتگری

تبلیغ از ماده «ابلاغ» و «ابلاغ» به مفهوم رساندن پیام است. تبلیغ دینی عبارت از انتقال الگوها و اندیشه‌های دینی با ابزارهای مشروع برای تأثیرگذاری بر افکار و اعمال افراد جامعه است. (دهخدا، ۱۳۳۷، ۴: ۵۵۹۸) امام باقر^(ع) می‌فرماید: «زكاة العلم ان تعلمه عباد الله؛ زکات دانش، یاد دادن به بندگان خدا است». (کلینی، ۱۴۲۹، کافی، ۱: ۵۱) این روایت و امثال این روایات تأکید دارد که مرد و زن باید علم و مبانی دینی را آموزش دهند و به دیگران تبلیغ کنند. تبلیغ در روایات، نظارت عمومی و مسئولیت همگانی به‌عنوان بزرگ‌ترین و نیرومندترین اهرم نظارت بر قدرت و حفظ سلامت نظام، معرفی شده است. (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۲۱)

امام صادق^(ع) آنگاه که مسئولیت‌ها و وظایف اعضای بدن را در برابر خدا می‌شمرد، فرمود: «وظیفه زبان آن است که نسبت به مسلمانان خیرخواهی و برای بیداری ناآگاهان تلاش کند». (کلینی، ۱۴۲۹، ۱: ۷) پیامبر اکرم^(ص) فرمودند: «ألا كلُّكم راعٍ وكلُّكم مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ؛ هر فرد (زن یا مرد) باید خود را در مسئولیت دیگران سهیم بداند. (مجلسی، ۱۴۲۸، ۷۵: ۳۸)

این نقش داشتن باید در چهارچوب قانون و اصالت دینی باشد، نه خودمحوری. اگر مبلغی هماهنگ با مدیریت جهان هستی نباشد و رضایت خدا را به دست نیاورد. در معرض سقوط قرار می‌گیرد. هدف تبلیغ، تغییر وضعیت جامعه، افزایش توان اخلاقی و انضباطی یک مجموعه و جلوگیری از بروز اختلاف و انحطاط است و هر کس که توان اجرای چنین وظایفی را داشته باشد موظف است به‌عنوان وظیفه شرعی و الهی، وارد صحنه عمل شود. انسان‌ها در هر مکان و شرایطی به الگوهای برتر که همان مبلغان دین هستند، نیاز دارند. البته ممکن است خود آن مبلغان نیاز به اسوه دیگری داشته باشند. از طرف دیگر، وجود اسوه (مبلغان) به مردم ثابت می‌کند که

پایبندی به تعالیم اسلام ممکن است و دین دستوری ندارد که التزام به آن مقدور نباشد. (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۲۲) به همین دلیل خداوند به رسول خود می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (انبیاء: ۱۰۸) و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود، پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

همچنین جنبه‌های بشری باعث می‌شود که اسوه‌ها به‌طور دائمی میان آنان حضور داشته باشند و افراد به شکل دائمی در معرض آموزش‌های آنان باشند. یکی از این الگوهای که در راه دین و خداپرستی جان خود را فدا نمود و قرآن کریم او را به‌عنوان الگوی تبلیغ و اسوه، برای ما معرفی می‌کند «آسیه دختر مزاحم است». او پرورش‌یافته‌ی دربار و همسر فرعون بود، ولی به دنیا و همه‌ی تعلقات آن پشت کرد تا آنجا که نه‌تنها اسوه‌ای برای زنان زمان خود شد، بلکه الگویی قرآنی برای همه‌ی مؤمنان از زن و مرد شد. «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»؛ (تحریم: ۱۱) و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز.

در تاریخ اسلام نیز زنان مبلغ زیادی بودند که در راه دفاع از دین تلاش‌های زیادی نموده و حتی بعضی از آنان جان خود را در این راه از دست داده‌اند. ام شریک یکی از زنان قریشی و از قبیله‌ی بنی عامر در مکه اسلام آورد و تا آنجا که توانست دیگران را با قول و عمل دعوت و به آن‌ها گوشزد کرد که اگر زندگی بهتر، آسایش بیشتر و سعادت اخروی می‌خواهید راهش پیوند با دین اسلام است. او می‌گفت تنها اسلام است که سعادت همگان را تأمین و دست تجاوزگران را از مال و ناموس مردم کوتاه می‌کند. مشرکان او را دستگیر کردند و بسیار شکنجه دادند؛ اما او باز هم در راه دین استوار ماند و به تبلیغ دین اسلام ادامه داد. (اصفهانی، ۱۴۰۵، ۲: ۲۲)

خنسا دختر عمرو بن ثرید، یکی از زنان طایفه‌ی بنی سلیم، در میان قوم و قبیله‌ی خود می‌گشت و آنان را به دین اسلام هدایت می‌کرد. تلاش او سبب شد که عده‌ای زیاد



به صورت دسته جمعی به اسلام گرویدند و با پیامبر خدا بیعت کردند. او در شعر و شاعری متخصص بود. زمانی که چهار پسرش در جنگ قادسیه شرکت کردند، شب آن‌ها را جمع کرد و گفت فرزندانم شما با رضایت خود اسلام را اختیار کرده‌اید و می‌دانید که خداوند درنبرد با کافران چه مزدی معین کرده است. من الان به شما می‌گویم بدانید که سرای جاودانی از دنیای نابود شدنی برتر است. مگر نمی‌بینید که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! [در برابر مشکلات و هوس‌ها]، استقامت کنید و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.

سخنان خنسا چنان در فرزندانش اثر کرد که تا صبح بیدار ماندن و شهادت را در ذهن خود پرورش دادند. سپس به جهاد رفتند و هر چهار پسر سرانجام به شهادت رسیدند. وقتی شهادت آنان را به خنسا خبر دادند، گفت: «والحمد لله الذی شرفنی بِقَتْلِهِمْ وارجو می‌ربی ان یجمعنی بهم فی مستقر رحمته؛ خدای بزرگ را سپاس که افتخار شهادت فرزندانم را به من عطا داد. امیدوارم خداوند مرا با آن‌ها در جوار رحمت خود قرار بدهد. (کحاله، ۱۹۸۴، ۲: ۳۶۰)

در هر صورت از شیوه‌های آنان می‌توان ملاک‌های تبلیغ عملی را استخراج کرد؛ ملاک‌های که می‌توانند به طور مستقیم، معرف ایمان، فداکاری و خداجویی آن‌ها باشد.

۳-۱. تشویق اسلام به علم آموزی

اسلام برای فرهنگ و مسائل فرهنگی اهمیت ویژه‌ای قائل است. یکی از بزرگ‌ترین مزایا و افتخارات اسلام این است که در روزگاری که جهل و تاریکی سراسر جهان را فراگرفته بود، آموختن علم و معرفت را در ردیف ضروریات حیات و بلکه مقدم بر سایر ضروریات منظور کرد و تعلیم و تعلم را بر همه امت واجب شمرد. از این رو مسلمانان را به کسب علم ترغیب می‌کند و در این امر نیز، زن و مرد را یکسان می‌شمرد.



خداوند متعال در قرآن آیات فراوانی را در شرافت و فضیلت علم و حکمت و جایگاه خاص علما بیان می‌دارد. علما را از سایر طبقات ممتاز می‌سازد و برای آن‌ها مقام و امتیاز خاصی قائل است. لذا در اولین سوره‌ای که بر پیامبرش فرستاد، نعمت علم و دانش را بازگو کرد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»؛ (علق: ۱-۴) بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید؛ همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است؛ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.

این دلایل عامند و شامل مرد و زن می‌شوند چون خطاب به صیغه مذکر شامل زن نیز می‌شود. اسلام در کنار تساوی قائل شدن بین زن و مرد در برخورداری از حقوق طبیعی، بیان می‌دارد که زنان علاوه بر این که در عالم هستی و حیات اجتماعی جایگاهی استقلالی دارند، در مقام تربیت فرزندان نیز هستند. بنابراین طبیعی است که باید به تعلیم و تربیت مربی اهتمام بیشتری ورزید تا بنیاد تربیت آحاد جامعه، راسخ‌تر گردد. اسلام برای فراهم کردن زمینه نظری و عملی پیشرفت‌های علمی و تعالی عقلی زنان، اهمیت ویژه‌ای قائل شده. (موسوی، ۱۳۹۲: ۲۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵، ۸: ۳۹ و ۳۶) در برخی از کتب کل مسلم و مسلمة آمده است که اگر حتی مسلمة هم جزء حدیث نباشد، مسلم در اینجا معنای نوع انسان مسلمان است همان‌گونه که دیگر کلمات و عبارات در برخی از روایات و آیات قرآن با الفاظ مذکر آمده؛ اما همه مردم و انسان‌ها از زن و مرد را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۹۶)

علامه طباطبایی در مورد دیدگاه اسلام درباره تحصیل زن، معتقد است از آنجا که به استناد آیات قرآن، زن نیز مانند مرد به تمام معنا مستقل و آزاد است، در تمامی احکام عبادی و حقوقی اجتماعی با مرد مشترک است و هیچ فرقی ندارد مگر در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا کند. پس در مواردی مثل تعلیم و تعلم، اسلام تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده است. نکته ظریفی که در کلام ایشان جلب توجه می‌کند، این است که در مقایسه جایگاه علم برای زنان نسبت به مردان می‌نویسد:



مقدار واجب برای علم آموزی زن، داشتن آگاهی از احکام عبادات و قوانین جاری در اجتماع است. از جهت علمی هم همان احکام مردان را دارند. (طباطبایی، ۱۳۸۴، ۲: ۲۷۲)

دلیل دیگر بر دیدگاه مثبت اسلام نسبت به علم آموزی زنان، روایاتی است که در آن‌ها برتری علمی بعضی زنان نسبت به مردان خاطر نشان شده است. امام صادق^(ع) فرموده است: «قُرْبُ امْرَأَةٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ؛ چه بسا زنی که از مردی فقیه‌تر است». (کلینی، ۱۴۲۹، ۴: ۳۰۶)

اسلام نه به لحاظ ارزشی فرق برای آموزش زنان نسبت به مردان قائل شده و نه در واقعیت خارجی می‌توان نابرابری‌های علمی و تحصیلی بین مردان و زنان را به احکام اسلام نسبت داد. از طرف دیگر بانوان دانشمند مسلمان و دست‌یابی آنان به مراتب والای علمی با عنایت و راهنمایی بزرگان دین، بیانگر آن است که نه تنها نفس به دست آوردن علم برای زنان، بلکه آموزش توسط آنان از امور بسیار مؤکد و شریف در اسلام است. گواه این مطلب زنان فرهیخته در عرصه علم و دانش در هر دوره از تاریخ اسلام هستند که به عنوان مثال در دوران حضور معصومان بانوانی هم چون حضرت زهرا^(س) و زینب کبری^(س)، فاطمه و سکینه دختران امام حسین^(ع) و حمیده مادر امام کاظم^(ع) زندگی می‌کردند که ضمن برخورداری از سطح بالایی دانش یا برگزاری جلسات درس و بحث، مرجعی مطمئن برای پاسخ به سؤالات علمی و دینی زنان عصر خود و مورد تأیید امامان معصوم بودند. در دوران غیبت هم در سایه تعلیمات و عنایات علما و فقهای دین، این رویه ادامه داشته و زنان با کسب علم و معرفت به تبلیغ و تدریس می‌پرداختند. از جمله آن‌ها می‌توان به ام علی همسر شهید اول (قرن ۸ ق)، بدریه دختر ملاصدرا شیرازی (قرن ۱۱ ق)، زهرا بیگم عاملی دختر سید صدرالدین عاملی (قرن ۱۴ ق) و بانو مجتهده امین (قرن ۱۵ ق) اشاره کرد که نه تنها به تعلیم و تعلم علوم دینی اشتغال داشتند، بلکه طلاب و فضایی زیادی از محضر آنان کسب علم می‌کردند. این سیره بزرگان دین، نشان از آن دارد که اسلام، ارتقای علمی زنان را ارج نهاده و حامی پیشرفت عقلی و فکری آنان بوده است. (امینی، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۴)

عرصه فعالیت زنان چه در بعد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مدیریت در خانه، پرورش و حریت نسل‌های بعدی و... همه این‌ها در بستر علم‌آموزی و دانش‌پژوهی زن انجام می‌گیرد. لذا زنی می‌تواند در این عرصه فعالیت داشته باشد که الگوی مناسب داشته باشد و علم و دانش آن را بیاموزد و به کار گیرد. پس لازم است که در امور اجتماعی و فرهنگی برای فراگیری علم در اجتماع حضور پیدا کند. اسلام هم نه تنها مخالف حضور زن در اجتماع برای علم‌آموزی نیست، بلکه فراگیری علم را برای زن هم فرض کرده است.

۲. حضور اجتماعی زنان در افغانستان

زن به‌عنوان نیمی از پیکره اجتماع می‌تواند نقشی مهم در عرصه‌های اجتماعی ایفاء کند؛ اما در افغانستان این نقش قبل از انقلاب بسیار کم‌رنگ بوده است. در دوران انقلاب نقش زنان در جهاد اسلامی مردم افغانستان علیه شوروی‌ها احیا شد، ولی با حاکمیت طالبان و ایجاد امارت اسلامی، باز نقش اجتماعی زنان در جامعه محو شد. در سال ۱۳۸۰ شمسی نظام جدید مبتنی بر قوانین اسلامی و هم‌خوان با قوانین بین‌المللی به وجود آمد که با حضور علمای بزرگ چون حضرت آیت‌الله‌العظمی محسنی، نام نظام نیز جمهوری اسلامی نهاده شد. برای زنان نیز حقوق و وظایف اجتماعی و... تعریف شد و این گونه نقش فعال این قشر، بار دیگر در جامعه افغانستان احیا شد. اینک این مطلب با تفصیل لازم، بررسی می‌شود:

۱-۲. پیشینه تاریخی حضور اجتماعی زنان در افغانستان

زنان همیشه جزء محروم‌ترین و آسیب‌پذیرترین قشر انسانی در جامعه افغانستان بوده است. به دلیل ضعف فرهنگی و عقب‌ماندگی کلی جامعه افغانستان، همیشه مردسالاری بر لایه‌های مختلف جامعه حاکم بوده و مردان با توسل به شیوه‌های مختلف، در برتری و اعمال قدرت بر زنان سعی داشته‌اند. زنان نیز به دلیل فقر اجتماعی و فرهنگی هیچ‌گاه فرصتی برای پیشرفت و ابراز وجود، نداشته‌اند. به دلیل بی‌سوادی اکثریت قریب به اتفاق زنان و همچنین مردان، هیچ‌کدام به حقوق خود



و نیز حقوق یکدیگر آگاهی کافی و لازم نداشتند و از بسیاری از حقوق انسانی و اجتماعی خویش محروم بوده‌اند. از آنجا که جامعه افغانستان یک جامعه کاملاً سنتی و پایبند به آداب و رسوم خاص قبیله‌ای بود، در آن کمتر به نقش و جایگاه زن در امور سیاسی و اجتماعی اهمیت داده می‌شد. لذا در این جامعه بهترین زن، آن زنی را می‌دانستند که می‌توانست فرزندان پسر بیشتر به دنیا آورده و بهتر و بیشتر از زنان دیگر کار کند. در چنین جامعه‌ای با این طرز تفکر محدود، اصولاً نوع زندگی قبیله‌ای و سنتی که سبک آن بسیار محدود و ابتدایی بود، خود به خود زمینه‌های محرومیت را برای زنان فراهم می‌کرد؛ زیرا زندگی ساده کوچ‌نشینی و روستایی که نوع زندگی اکثریت مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد، احتیاج به هیچ نوع تخصص و آموزش ویژه‌ای نداشت که آنان را وادار به تحرک نماید. (لعلی، ۱۳۷۲: ۶۸)

اما علی‌رغم این وضعیت نابهنجاری که دامن‌گیر اکثریت زنان بود، هم‌زمان بسیاری از زنان خوانین و رؤسای قبایل و دیگر بزرگان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند، در جلسات مهم تصمیم‌گیری شرکت داشتند و اظهارنظر می‌کردند. حتی در بسیاری از جنگ‌ها و درگیری‌های بین قبایل با لباس مردانه به عنوان چریک مبارز شرکت می‌کردند و نقش زیادی داشتند؛ اما این تعداد در اقلیت بودند. جو کلی حاکم بر جامعه، موانع زیادی را در سر راه ترقی و شکوفایی استعداد زنان ایجاد می‌کرد. از این‌رو در تاریخ این کشور، زنان نامداری که نظر علم و دانش یا در امور سیاسی و اجتماعی به مقام والایی رسیده باشد کمتر دیده می‌شود؛ اما در افغانستان امروزی بی‌سابقه‌ترین فرصت‌های جدید فراروی زنان قرار گرفته، فرصت‌های بیرون از خانواده و فرصت‌های حضور در عرصه‌های مختلف اجتماعی، برخی از این فرصت‌ها است که به جرأت می‌توان ادعا کرد که در تاریخ افغانستان هیچ‌گاه چنین فرصت‌ها و حمایت‌های مؤثر جهانی و داخلی از حضور سیاسی، اجتماعی، تعلیم و تربیت اشتغال و مسئولیت‌های مناسب با روحیات و توان جسمی زنان و از همه مهم‌تر همساز با فرهنگ دینی به آنان واگذار نگردیده است. (حیدری، ۱۳۸۳، ۲:

۲-۲. حضور اجتماعی زنان افغانستان در دوران جمهوریت

دوران بیست ساله جمهوریت از یک لحاظ که بسترهای تعلیم و سیاست‌ورزی را برای زنان فراهم کرد، دوران خوبی بود؛ اما متأسفانه به جای آن که نسخه درمان درد محرومیت زنان از آموزه‌های رهایی‌بخش دین خواسته شود، بسیاری از اقشار جامعه زنان در دامن فرهنگ منحط غرب فروغلطیدند. لذا جریان‌های معلوم الحال با انگیزه‌های خاص فعال شدند که زنان افغانستان را بسان زنان غربی اسیر شرکت‌های تجاری و کمپانی‌های فیلم‌سازی و آوازخوانی سازند. لذا در کنار زنان فرهنگی و معلم و استاد، سیاستمدار، فعالان مدنی، کنشگران اجتماعی و بلاگرهای ارزشگرا، جامعه آوازخوان، رقاص و مدل، بسیار چشمگیر بود.

اشتغال زنان در مشاغل اقتصادی و اداری بیرون از منزل، یکی از مسائلی است که امروزه مورد بحث و جدال‌های فراوانی است. از نظر فقهی اصل اشتغال زنان در مشاغل اقتصادی و اداری بیرون از منزل و حضور در مسائل سیاسی و اجتماعی با حفظ شرایط (حفظ عفت و صدمه ندیدن نهاد مقدس خانواده) فی الجمله مورد قبول نوع فقها است. چون ضرورت‌های زندگی امروزی می‌طلبد که زنان در برخی از عرصه‌ها مانند عرصه آموزش، طبابت و... حضور یابند. آنچه بیشتر نزد فقها مورد بحث است، تصدی برخی از مسئولیت‌ها مانند مرجعیت دینی، ریاست حکومت و قضاوت است، ولی باقی مشاغل برای زنان منعی ندارد. (لعلی، ۱۳۷۲: ۶۱۸)

در جامعه سنتی زنان عمدتاً نقش همسری و مادری را ایفا می‌کنند که یک نقش اقتصادی نیز بر آن افزوده شده است که جنبه‌هایی معینی از فعالیت‌های معمول کشاورزی، وچین کردن، دامداری، تولید صنایع‌دستی را شامل می‌شود... بااین حال زنان واسطه اصلی انتقال اسلام از نسلی به نسلی دیگر محسوب می‌شوند.

قبل از کودتای کمونیست‌ها همین قشر فوق‌العاده مؤثر، در عرصه‌های مختلف از امتیازات اجتماعی و حقوقی، چون تحصیلات، ارث، املاک، تجارت، مشارکت‌های سیاسی، شرکت در اجتماعات، حضور در عبادت‌های جمعی محروم بودند و حتی تا یک دهه گذشته، بخش مهمی از زنان جامعه فاقد تذکره (سجل هویتی) بودند و



هنوز هم گروهی از زنان روستایی فاقد تذکره‌اند. در توزیع تذکره در سال ۱۳۵۳ قبل از کودتای هفتم ثور ۵۷ در زمان حکومت محمد داوود، تنها میان مردها تذکره توزیع شد و این بدان جهت بود که هویت جوانان برای سربازی و عسکری مشخص گردد. با اینکه عمده زنان افغانستان تا پیش از دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ از سواد و دانش کلاسیک محروم بوده‌اند، ولی تا حدودی اطلاعات دینی کافی داشتند و با همین اطلاعات، نقش مهمی در فرهنگ جامعه ایفا نموده‌اند. چنان‌که گزارشگر خارجی، زنان را علی‌رغم اینکه عنصر مهم انتقال اسلام به نسل آینده می‌شمارد، فرهنگ‌ساز نیز می‌داند: «زنان نه فقط تولیدکننده بیولوژیکی ملت که تولیدکنندگان فرهنگ آن نیز هستند. غالباً وظیفه حافظان فرهنگ به آنان محول می‌شود که مسئول انتقال آن به کودکان و ساختن خانه به سبک فرهنگی خاص هستند». (پتر مارسدن، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

با توجه به محرومیت‌های که زنان افغانستان در طول تاریخ داشته‌اند و با توجه به فرصت پیش آمده که بعد از حضور جامعه جهانی در افغانستان ایجاد شده و حضور پررنگ زنان را در عرصه‌های مختلف سیاسی فرهنگی، اجتماعی داریم، سهم شایسته و فعال زنان وظیفه‌شناس و متقی و دین‌دار در عرصه اجتماعی از یکسو آنان را در رسیدن به حقوقشان که از سوی قوانین شرعی در افغانستان نافذ شده، رهنمون می‌شود و از طرف دیگر زنان می‌توانند نقششان را در راه اعتلا و رسیدن به کاروان تمدن جوامع پیشرفته ادا کنند و با قافله پیشرفت و ترقی جوامع دیگر، همگام شوند.

گرچه در افغانستان حضور زنان در عرصه‌های مختلف همراه با تلاش فردی و شخصی زنان است؛ زیرا در افغانستان همیشه نگاه زن‌ستیز و مردسالارانه حاکم بوده که به صورت سازمانی و گسترده نمی‌توان به حضور اجتماعی زنان پرداخت. مثلاً حضور زنان در احزاب و گروه‌ها و تشکلهای فرهنگی و اجتماعی بسیار کم‌رنگ است؛ زیرا جامعه افغانستان یک جامعه مردسالار است. از سوی دیگر حضور زنان در افغانستان یک فرصت بزرگ می‌تواند باشد؛ زیرا زنان در جنگ‌ها و نزاع‌ها و درگیری‌های که طی سال‌های متمادی در افغانستان ادامه داشته، نقشی نداشته‌اند و یکی از قربانیان جنگ‌ها بوده‌اند و هیچ‌گاه در قتل و کشتار و ناامنی دست نداشتند.

لذا می‌شود از حضور اجتماعی زنان در افغانستان، برای ایجاد صلح و ثبات و صفا و صمیمیت استفاده کرد.

بنابراین زنان افغانستان دوران متفاوتی را گذرانده‌اند. از رنج و محرومیت‌ها و ظلم و ستم‌ها گرفته تا دورهٔ جمهوریت که افق روشنی از حضور اجتماعی زنان از حضور در شورای ولایتی گرفته تا پست معاونت ریاست جمهوری، در افغانستان به وجود آورد. این فرصت می‌توانست ثمرات زیادی را برای جامعهٔ افغانستان داشته باشد؛ اما متأسفانه خوب مدیریت نشد.

۳. ضرورت حضور اجتماعی زنان در افغانستان

از آنجا که جامعه افغانستان یک جامعهٔ اسلامی است، بسیاری از برنامه‌های اجتماعی، علمی و تحصیلی، درمانی و... در نظام اسلامی، فقط باید با حضور اجتماعی زنان اجرا شود؛ زیرا مخاطب و دریافت‌کنندهٔ برخی از برنامه‌های نظام اسلامی، جامعهٔ زنان است. اینک این ضرورت حضور اجتماعی زنان را در افغانستان ذیل چند محور بررسی می‌کنیم:

۱- ۳. اقتضای امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین واجبات اسلامی است که عمل به آن دو موجب برپایی دین می‌گردد. متأسفانه در اثر عمل کرد ناصواب و خشن نهادهای متصدی امر به معروف و نهی از منکر با مردم افغانستان، به‌خصوص زنان، از سویی و تبلیغات سوء رسانه‌ها و جریان‌های غربی و غرب‌زده علیه فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر و مطرح کردن شعارهای فریبندهٔ آزادی اراده و اختیار از سوی دیگر، این فریضهٔ الهی، مورد بی‌مهری قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که امروزه اگر کسی سخن از امر به معروف و نهی از منکر بگوید یا به این فریضهٔ الهی عمل نماید، بی‌درنگ به تحجر و عقب‌ماندگی محکوم شده و از صحنه طرد می‌گردد. برخی از عالمان و نهادهای دینی، نیز برای فرار از این محکومیت، موضع انفعالی در پیش گرفته و با بهانه قرار دادن شرایط زمانه و عدم احتمال تأثیر، از اقامهٔ این فریضه شانه خالی



می‌کنند. اگر فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر و خیرخواهی مؤمنین نسبت به یکدیگر در جامعه نهادینه شود، بسیاری از چالش‌ها از بین خواهد رفت. (محسنی حکمت، ۱۳۹۰: ۴۵۶)

حضرت امام علی^(ع) می‌فرماید: «علت هلاک جوامع گذشته این بود که آن‌ها گناه می‌کردند و علمایشان آن‌ها را از انجام گناه نهی نمی‌کردند. چون گناه و معصیتشان ادامه پیدا کرد و علمایشان نیز نهی نکردند، عقوبت الهی دامن‌گیر همه آن‌ها شد. پس شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، پیش از آنکه بر شما آن چیزی نازل شود که بر اقوام گذشته نازل شد. امر کردن دیگران به نیکی‌ها و باز داشتن آنان از زشتی‌ها، عملی است که هر مسلمانی با زبانی نرم و خلقی مهربان، همچون طیبی مشفق، باید عهده‌دار آن گردد». (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۷۳)

اگر معروف و منکر را گسترده و نقش اساسی این دو عنصر را در شکل‌گیری جامعه اسلامی درک کنیم، آنگاه همگانی بودن این وظیفه اسلامی، به راهبردی و کاربردی بودن نقش زن و مرد در جامعه روشن و موقعیت زنان بلندآوازه تاریخ روشن می‌شود. آنگاه نقش برجسته زن مسلمان در نهضت‌های بزرگ اسلامی آشکار و مکتب وظیفه‌شناسی زن شکل می‌گیرد. (عباسی فردویی، ۱۳۸۸: ۲۶۸) زنان مؤمن می‌توانند همچون سدی مستحکم در مقابل زشتی‌ها و پلیدی‌های اجتماعی بایستند. اگر زنان یک جامعه برای مقابله با زشتی‌ها و پلیدی‌ها با یکدیگر همدل و هم‌زبان و هم‌قسم شوند، هیچ قدرتی تاب تحمل در مقابل این نیروی عظیم را نخواهد داشت و دقیقاً به همین جهت است که دشمن برای تحقق اهداف خود ابتدا زنان را با فرهنگ خود همراه می‌کند تا از این جهت مورد تهاجم قرار بگیرد. (معین الاسلامی و غلامی، ۱۳۸۹: ۱۶۹-۱۷۰)

۲-۳. روشنگری و بیدارسازی مردم

زنان افغانستانی را نمی‌توان از اجتماع و تلاش‌ها و فعالیت‌ها انجام یافته در جامعه جدا دانست و برای آنان و حضورشان، بخشی خاص از فعالیت و ره‌آورد را برشمرد و از سایر بخش‌ها محروم کرد؛ زیرا این قشر به مقتضای طبع جامعه انسانی که از

خانواده تشکیل یافته و در خانواده زن رکن بی‌بدیل است. لذا این قشر در جامعه نیز می‌تواند نقش بسیار تاثیرگذار داشته باشد؛ نقشی که مردان هرگز از عهده آن برآمده نمی‌توانند.

با مرور کارنامه تاریخی زنان افغانستان، روشن می‌شود که با آمدن دین مقدس اسلام به این سرزمین، زنان به بیداری و خودباوری روشنی دست یافته و توانسته‌اند مسیر رشد و تعالی را در ابعاد گوناگون پیمایند. از این رو ظهور زنان در صحنه‌های مختلف و نام‌آوری آنان در عرصه‌های علمی چون حدیث، عرفان، تفسیر، فقه، شعر و ادب را شاهد هستیم. این زنان عمدتاً با مساعدت شرایط سیاسی و آمادگی لازم خانوادگی، از خود تحرکی نشان دادند و در یک بستر مناسب و سالم امنیتی، سیاسی و فرهنگی تربیتی رشد یافته و به مقامات ارجمندی رسیدند. اگر حضور زنان در صحنه‌های مختلف البته در چارچوب شرع و شئون زن مسلمان و متعهد، در جوّ پذیرفته شده و موانع رشد آنان رفع شود، بالندگی و پرورش استعدادها و مهارت‌های زنان، یک امر طبیعی است. با همه محدودیت‌هایی که برای زنان در ادوار مختلف، به دلایل گوناگون چون استبداد، تحجر، جنگ و جز آن‌ها وجود داشته، ولی باز هم تاریخ افغانستان زنان عارف و فعالیت آنان را در حیات اجتماعی و فرهنگی شاهد است. (ر.ک. ستاد برگزاری همایش زنان در افغانستان، ۱۳۸۹، ۲: ۱۲-۲۸)

عایشه درانی یکی از این زنان است که با اشعارش امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. دوره‌های زندگی عایشه، دوره مبارزه و نارضایتی او از حاکمان وقت بود. وی به سیر و سلوک اقدام کرد و از زرق و برق‌های دنیا چشم پوشید. از این جهت است که او بی‌عدالتی‌های حاکمان را به‌خوبی احساس کرده و از آن سخن گفته است. با این وصف، معلوم است که او دست در کاسه‌ای حاکمان نداشته و از آن دوری جسته است؛ زیرا اگر کسی به هر کاسه و سفره‌ای شریک باشد، هیچ‌گاه از آن بد نخواهد گفت. لذا بی‌عدالتی‌ها، بی‌بندوباری‌ها و مصرف بی‌رویه بیت‌المال را دید و با شجاعت تمام، آن را به باد طعنه و لعن گرفت.

اوضاع اجتماعی نا به سامان این روزگار در حق زنانی که از حتی از حق تحصیل



بازمانده‌اند، ایجاب می‌کند که عایشه‌های از سرزمین در چارچوب شرع، به فعالیت‌های اجتماعی بپردازند. نکته قابل توجه در این اندیشه نسبت به حاکمان وقت، آن است که اشعار و شیوه سخن گفتن عایشه درانی با حاکمان و تدبیر اجتماعی او شبیه گفتار و شیوه مبارزاتی «شهید سید اسماعیل بلخی» است. گرچه شهید بلخی از نظر زمانی بعد از او بوده است، ولی نمونه‌هایی از اشعار «عایشه» درباره مذمت حاکمان و سردمداران وقت اشاره دارد. عایشه نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) از خود ارادت خاصی نشان داده و احساسات و باور خود را با بیان زیبا شیوا تقریر کرده است. اشعار زیادی در باب دفاع از ولایت و امر به معروف و نهی از منکر از او به یادگار مانده است. (ستاد برگزاری همایش زنان در افغانستان، ۱۳۸۹، ۱: ۲۸۵-۲۸۹)

۳-۳. تبلیغ معارف دینی در جامعه

خطر تهاجم فرهنگی دشمنان در بعد دینی و فرهنگی و مبارزه آشکار و پنهان آن‌ها با آموزه‌های دینی و هویت دیرینه و ثابت مسلمانان افغانستان، موانع و مشکلات فراوانی را در مسیر پیشرفت و تکامل معنوی افراد جامعه قرار داده است. عبور از این مشکلات و چالش‌ها تنها از طریق مبارزه با تهاجم فرهنگی و آشنا ساختن افراد جامعه، از جمله زنان افغانستان با معارف اسلامی میسر است. خطر فوق‌العاده جدی فرهنگی بانوان مسلمان خصوصاً بانوان افغانستان را در این دوره تهدید می‌کند. لذا بانوان باید هوشیار باشند که فریب شعارهای دموکراسی، حقوق مساوی زن و مرد، حقوق بشر و... را نخورند؛ زیرا امروزه هر کشوری به فکر منافع خود است و شعارهایی که می‌دهند فقط جنبه سیاسی و تبلیغاتی دارد. سردمداران این کشورها، نه اعتقادی به آزادی جوامع دارند و نه باوری به حقوق بشر. برای آنان تنها منافع سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشورشان مهم است.

آنچه به نفع مردم افغانستان و بانوان است اتکا به نیرو و توان داخلی و ظرفیت‌های موجود همراه با دوراندیشی، دلسوزی و احترام به دستورات دین مبین اسلام است. یکی از زمینه‌های فعالیت زنان افغانستان در جامعه، فعالیت‌های دینی و فرهنگی است تا از این طریق دست زنان هموطنان خود را بگیرند و با معارف ناب اسلامی و حقوق

انسانی و شناسایی چالش‌های اجتماعی آشنا کنند. به‌خصوص فعالیت‌های قرآنی در سطح آموزش و پژوهش، در کنار سایر رشته‌های علوم دینی، مورد اهتمام ویژه بانوان این سرزمین قرار گیرد، با این کار اولاً سطح معلومات زنان به‌مثابهٔ مربیان جامعه از معارف و آموزه‌های اسلامی بالا خواهد رفت؛ ثانیاً فرهنگ گرایش به معنویت دینی در میان آنان گسترش یافته و نهادینه خواهد شد؛ ثالثاً اگر معارف دینی توسط خود بانوان و با زبان زنانه به زنان آموزش داده شود و شبهات موجود توسط خود زنان پاسخ داده شود، به‌مراتب کارآمدتر و مؤثرتر خواهد بود. با توسعهٔ حوزه‌های علمیّهٔ خواهران و تربیت محققان دینی زن، می‌توان دین را از اتهام تفسیرهای مرد سالارانه تبرئه کرد و سوءتفاهم‌ها و ابهاماتی را که در مورد زنان وجود دارد، برطرف ساخت؛ رابعاً این گروه از زنان می‌توانند، نهضت دفاع از حقوق زنان را با الگوی اسلامی آن راه‌اندازی نموده و به‌عنوان یک جریان فعال، حاکمیت را وادار به انجام مکلفیت‌های اخلاقی و دینی برای حاکمیت قانون و نهادینه ساختن ارزش‌های اسلامی و انسانی نماید. (ستاد برگزاری همایش زنان در افغانستان، ۱۳۸۹، ۳: ۱۶۰)

این خطراتی که از سوی جریان‌های ضد دینی، جامعهٔ زنان را هدف قرار داده و در صدد هویت زدایی از زن مسلمان هستند، ضرورت حضور فعال زنان را در جامعهٔ افغانستان اقتضا می‌کند. اگر زنان مسلمان مطالعات دینی داشته باشند و از قدرت و توان تجربه و تحلیل مسائل برخوردار باشند، نه تنها تحت تأثیر افکار ضد دینی قرار نخواهند گرفت، بلکه خنثی کنندهٔ تلاش‌های جریان‌های افراطی جهت تأثیرگذاری بر جامعهٔ اسلامی نیز خواهند شد. (همان: ۲، ۱۹۹) موضوع نظارت عمومی و اصلاح جامعه که از آن به مصالح عمومی یاد می‌شود، در روایات نیز فوق‌العاده مورد تأکید است. امام محمد باقر^(ع) آرامش و امنیت جامعه را مرهون روحیهٔ اصلاحگری می‌داند و می‌فرماید:

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ، وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ، وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَ تَعْمُرُ الْأَرْضُ، وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه



پیامبران و شیوه نیکوکاران است. فریضه بزرگی است که دیگر فرایض به واسطه آن برپا می شود، راهها امن می گردد، درآمدها حلال می شود، حقوق و اموال به زور گرفته شده به صاحبان خود برمی گردد، زمین آبادان می شود، از دشمنان انتقامها گرفته می شود و کارهای دین و دنیا سامان می گیرد و پایدار می شود. (کلینی، ۱۴۲۹، ۵: ۵۶)

چنانکه در این حدیث بیان شده است، فراخواندن به کارهای نیک و بازداشتن از کارهای زشت، روش انبیا بوده وزن و مرد باید از این روش الگو بگیرند. چه اینکه بخشی کلانی از مخاطبان، جامعه زنان است و چه کسی یا کسانی بهتر از مبلغین و بیدارگرانی از جنس خودشان!

۳-۴. تحصیل علوم و معارف لازم برای جامعه زنان

با توجه به وضعیت کنونی اجتماعی زنان در افغانستان، ضرورت دارد که بسترها و زمینه های رشد و پیشرفت آنان از طریق تحصیل در مکاتب و مدارس دینی و ویژه زنان در رشته های مختلف علوم اسلامی فراهم گردد تا زنان اندیشمند، اسلام شناس، صاحب نظر، وارسته و الگو در مراکز فرهنگی و مدارس دینی برای دیگر زنان، مسلمان کشور، تربیت گردد و در زمینه های فکری، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی فعالیت کنند. چه آنکه امروزه احساس می شود که فعالیت های زنان در برخی از زمینه ها به طور قابل توجهی ثمر ثمر بوده است. یکی از عرصه های مهم فعالیت زنان، رسیدگی به امر تعلیم و تربیت است. در این میان تعلیم و تربیت دین با نگاه به معارف اسلامی، بیش از سایر معارف اهمیت و ضرورت دارد. فراهم بودن زمینه تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی برای زنان افغانستان یک فرصت بسیار طلایی است.

تحصیل زنان در حوزه های علمیه و مراکز فرهنگی، سبب گسترش و رشد فرهنگی دینی و تبلیغ معارف دین می گردد. مدارس دینی خواهران و محصلین این مراکز فرهنگی دینی می توانند، خدمات ارزنده ای در جهت پیشرفت زنان در راستای فراگیری کسب و معارف اسلامی ارائه نمایند. رویکرد زنان به تحصیل علوم و معارف دینی در جامعه اسلامی افغانستان، یک پدیده نوین دینی است و پیامدهای مثبت فراوان دارد.

پررنگ شدن جلسات مذهبی زنان در مساجد و مراکز فرهنگی و احداث حوزه‌های علمیه خاهران در سراسر ولایات کشور، به گونه‌ای است که امروز شاهد حضور زنان و دختران در سنین مختلف در مدارس دینی و حوزه‌های علمیه خاهران در افغانستان هستیم. (ماهنامه فرهنگی المصطفی، ۱۳۹۲)

نتیجه‌گیری

از مهم‌ترین دلایل حضور اجتماعی زنان می‌توان به وجوب امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد که بر اساس شواهد قرآنی، سهم زنان در این امر الهی بسیار چشمگیر است. تشویق قرآن و سنت به علم‌آموزی یکی دیگر از موضوعات مهم است که بازهم خداوند و پیامبر (ص) ف آموزش و یادگیری را منحصرأ برای مردان ندانسته، بلکه یادگیری و کسب دانش برای زن و مرد فرض است. این امر دینی نیز بودن حضور فعال زنان در عرصه اجتماع و حضور در مراکز آموزشی محقق نمی‌شود. زنان با حضور در عرصه‌های علمی، فرهنگی و آموزشی از سطح ابتدایی تا مقاطع مختلف دانشگاهی سهمی بزرگ در تحولات علمی و فرهنگی جهان اسلام دارند؛ زیرا زنان، مادران و مربیان جامعه خود هستند و نسل جدید جوامع، اعم از زن و مرد در دامن این مربیان تربیت می‌شود. لذا نوع و کیفیت تربیت نسل جدید، به میزان آگاهی، میزان مهارت و میزان آشنایی این مربیان با روشهای تربیتی دینی و روشهای تربیتی خوب دنیای امروز بستگی دارد. تبلیغ معارف دینی از دیگر شاخصه‌های ضرورت حضور اجتماعی زنان است؛ زیرا با توجه به نوع مخاطبان خود، در تبلیغ معارف دینی می‌توانند نقش بسیار مفید و مثمری داشته باشند. امروزه به برکت حوزه‌های علمیه خاهران، بستر مناسبی برای زنان در اکثر شهرهای افغانستان فراهم است. پس می‌زید که از این ظرفیت خوب استفاده شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. اشتهااردی، محمد مهدی، (۱۳۷۹)، زنان مرد آفرین، بی جا: نشر افق فردا.
۲. اصفهانی، ابو نعیم، (۱۴۰۵ق)، حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیا، بیروت: دارالکتاب العربی.
۳. امینی، ابراهیم، (۱۳۸۶)، مسائل زن و خانواده، نشریه پیام زن، شماره ۶۶.
۴. بانکی پور، امیر حسین، (۱۳۸۱)، آیینۀ زن، قم: کتاب طه.
۵. برهانی، محمد جواد، (۱۳۸۸)، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان امروزی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۶. حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۹۸۳)، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷. حیدری، احمد، (۱۳۸۳)، بزرگ زنان اسلام، قم: زمزم هدایت.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۷)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۹. رسولی محلاتی، هاشم، (۱۳۷۷)، زندگانی حضرت زهرا^(س)، بی جا: نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. روحانی، طاهره، (۱۳۸۲)، زنان دین گستر در تاریخ اسلام، قم: انتشارات مرکز علوم اسلامی.
۱۱. زکی یمانی، احمد، (۱۳۸۵)، اسلام و زن، قم: نشر میثم تمار.
۱۲. ستاد برگزاری همایش زنان در افغانستان، (۱۳۸۹)، مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان: فرصت ها، چالش ها و راهکارها، ج ۱، قم: انتشارات بین المللی ترجمه و نشر المصطفی^(ص).
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، (ترجمه: محمد باقر موسوی)، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۴. عباس فردویی، غلام علی، (۱۳۸۸)، زن و اسوه های آسمانی، قم: نشر زائر.





۱۵. فقی رسول، جمال محمد، (۱۳۸۲)، زن در اندیشه اسلامی، (ترجمه: محمود ابراهیم)، بی‌جا: انتشارات احسان.
۱۶. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن.
۱۷. کحاله، عمر رضا، (۱۹۸۴م)، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، الکافی، قم: دارالحديث.
۱۹. لعلی، علیداد، (۱۳۷۲)، سیری در هزاره‌جات، قم: خدمات کامپیوتری احسانی.
۲۰. مارسدن، پیتز، (۱۳۸۸)، طالبان جنگ مذهب و نظام جدید در افغانستان، (ترجمه: کاظم فیروزمند)، تهران: نشر مرکز.
۲۱. ماهنامه فرهنگی المصطفی، (۱۳۹۲)، سال ۲، شماره ۶.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۲۸ق)، بحار الانوار الجامعة لدور اخبار الائمة و الاطهار، بیروت: مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیه.
۲۳. محسنی حکمت، محمد آصف، (۱۳۹۰)، زنان در افغانستان: فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
۲۴. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۵)، میزان الحکمه، قم: دارالحديث.
۲۵. معین الاسلامی، مریم، غلامی، علی، (۱۳۸۹)، زن منتظر و منتظر پرور، قم: نشر کوثر.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، پیام امام (شرح نهج البلاغه)، تهران: دارالکتب اسلامیه.
۲۷. موسوی، سمیه سادات، (۱۳۹۲)، اصول و راهکارهای تحصیل زنان، قم: انتشارات جامعه الزهرا (ص).
۲۸. ویژه نامه جمهوری اسلامی ایران، (۱۳۸۴)، ماهنامه سیاسی فرهنگی اجتماعی هنری، شماره ۱

سفر و گردشگری در آیینۀ آیات و روایات و فوائد اعتقادی آن

محمد پناهی^۱

چکیده

اسلام دین کامل و جامعی است که به تمام نیازهای فطری انسان توجه کامل داشته و برای تمام نیازهای جسمی و روحی و زوایای پیدا و پنهان زندگی بشر، برنامه و شیوه کار ارائه کرده است. سفر و گردشگری از جمله نیازهای روحی و فطری انسان است که در بسیاری از جنبه‌های حیاتی وی نقش مؤثری دارد. سیر و سیاحت در مکتب اسلام جایگاه خاصی دارد و بر اهمیت و ضرورت آن، چه در آیات قرآن کریم و چه در روایات و متون مذهبی بسیار سفارش شده است. این تأکید به دلیل فواید و آثار گوناگونی است که در سیر و سیاحت نهفته است و انسان در طی مسافرت به آن‌ها می‌رسد. در این تحقیق با روش تحلیلی توصیفی و به صورت کتابخانه‌ای اهمیت سفر و گردشگری و فوائد آن از منظر قرآن و روایات تحلیل و بررسی شده است. مطالعه آثار تاریخی و عبرت‌آموزی، سلامتی و آرامش، صلح‌رجم، افزایش رزق و روزی از جمله آثار و فوائدی است که در آیات و روایات برای مسافرت و گردشگری ذکر شده است که می‌توان با بیان فوائد ذکر شده برای گردشگری در قالب احادیث معصومین^(ع) مردم را به سفر و گردشگری تشویق کرد.

واژگان کلیدی: سفر، گردشگری، آیات، روایات، فوائد گردشگری

۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی، جامعة المصطفی العالمیة، کابل، افغانستان.

ایمیل: Panahi9158087656@yahoo.com



مقدمه

سفر در لغت به معنای سفیدی روز و پیمودن مسافت، (جوهری، ۱۴۱۰، ۲: ۶۸۶) یا به گردش رفتن آمده است. (طریحی، ۱۴۱۶، ۳: ۳۳۲) واژه سفر به معنای کشف کردن و آشکار شدن نیز آمده است. «وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ» و سوگند به بامداد وقتی آشکار شود. (مدثر: ۳۴) و به همین دلیل چون مردم برای دیدن اماکن و سرزمین‌های جدید می‌روند، به مسافرت رفتن، سفر می‌گویند. (ابوالحسن، ۱۴۰۴، ۳: ۸۲) و مسافرت را از آن جهت سفر گویند که اخلاق مردم در آن آشکار می‌شود، طوری که در غیر آن آشکار نمی‌شود. (قرشی، ۱۴۱۲، ۳: ۲۷۲)

بیش از ۷۵۰ آیه قرآن کریم به ظواهر طبیعت اشاره کرده و ابعاد گوناگون جلوه‌ها و زیبایی‌های آن را یادآور می‌شود. در اغلب این آیات، ما را به مطالعه کتاب طبیعت و پندآموزی آن توصیه می‌کند. بی‌گمان، هدف این آیات، طرح علوم طبیعی و بیان قوانین آن نیست، هر چند به نکاتی اشاره دارد که پس از قرن‌ها اهمیت و حساسیت آن شناخته شده و از این حقیقت خبر می‌دهد که گوینده آن در اتصال به مبدأ الهی و آفریننده جهان است. آفریننده‌ای که از همه چیز خبر دارد و با آگاهی آن‌ها را پدید آورده و برای ما رام کرده است. قرآن کتاب هدایت است و منظور از ذکر این شگفتی‌ها تدبیر در موجودات طبیعی و توجه به نشانه‌های آن در اصل خلقت است. قرآن مجید، با به کارگیری واژه «سیر» در شکل‌ها و هیئت‌های گوناگون، دستور به گردشگری و جهانگردی می‌دهد:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ (آل عمران: ۱۳۷) پیش از شما سنت‌هایی بوده است، پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کار آنان که پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند، چگونه بوده است!

در آیه دیگر می‌فرماید:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ (انعام: ۱۱) بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که پایان کار مجرمان چگونه بوده است!

در زمانی که هنوز نوشته و کتابی در زمینه شناخت تاریخ و سنن اجتماعی تدوین



نشده بود و مدرسه و دانشگاهی وجود نداشت یا در دسترس عرب و مسلمانان جزیره العرب نبود، خداوند مسلمانان را به سیر و نظر در این مقوله‌ها فرامی‌خواند و از آنان می‌خواهد که در این باره به تفکر و تدبیر پردازند. روشن است که این فراخوانی خود به خود نوعی دستور به جهانگردی و سیر و سفر به مکان‌های تاریخی و جغرافیایی را به دنبال دارد. در آیات قرآن کریم، به بسیاری از نقاط جغرافیایی و تاریخی اشاره شده که همواره مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفته است. مثل مصر، اصحاب حجر (سنگستان)، غار اصحاب کهف، ارم ذات العماد، سدّ مآرب، احقاف، رودی که بنی‌اسرائیل از آن گذشتند و فرعونیان در آن غرق شدند و...، اگرچه بسیاری از این آثار تاریخی به تدریج بر اثر زمین‌لرزه‌ها، افت و خیز دریاها، زلزله و ریزش‌های زمین، فرسایش خاک و مانند آن دگرگون شده است؛ اما این دعوت قرآن و فرمان به سیر در زمین روحیه‌کاوشگری و جست‌وجو را در پیروان خود برمی‌انگیزد. پرسش‌های قرآنی ضمن تحریک و ایجاد انگیزه در مسلمانان برای حرکت و گردش در اطراف و اکناف زمین و گشتن در جهان و سیر و سفر در طبیعت و کوه و دشت و هامون این نکته را مطرح می‌کند که برای دریافت سنت‌های تاریخی و نگرش به عاقبت و پایان کار تمدن‌های عظیم و بناهای تاریخی و جغرافیایی، نباید تنها به مطالعه آثار پرداخت، بلکه باید همت کرد و رنج سفر بر خود هموار ساخت و کوی به کوی و جای به جای جهان را در نوردید و به سیر آفاقی در کنار سیر انفسی دست زد تا به راز و رمز پیشرفت‌ها و تمدن‌ها دست یافت و از فروپاشی و سقوط آن‌ها درس عبرت و تجربه آموخت. خداوند در آیات نه تنها اصل مسئله گردشگری را مورد تشویق و ترغیب قرار داده، بلکه آن را در قالب فرمان و امر به پیروان خود تکلیف کرده است. امر «سیروا» و «انظروا» هر چه باشد چون دیگر اوامر قرآن است که مخاطبان مسلمان باید آن را جدّی بگیرند تا به دستاوردهای آن برسند.

۱. سفر و گردشگری در قرآن

خداوند در قرآن با سه روش متفاوت و جذاب، مردم را به سفر و گردشگری ترغیب می‌کند:



۱-۱. دستور صریح به گردشگری و مسافرت

گردشگری و استفاده از مناظر زیبای طبیعت، آبشارها، کوه‌ها، دریاها و آثار باستانی، دشت‌ها و حتی کویر مورد سفارش دین اسلام است تا آن جا که سیر و سفر را مقدمه علم‌آموزی و عبرت‌اندوزی می‌داند:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ؛ (روم: ۴۲) بگو در زمین سیر کنید پس بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما (زندگی می‌کردند و) بیشترشان مشرک بودند چگونه بود.

خداوند در این آیه شریفه رسول اکرم (ص) را مأمور می‌کند به اینکه به مردم دستور دهد تا در روی زمین سیر کنند و آثار باقیمانده اقوام گذشته و سرانجام آنان را ببینند که چگونه خانه‌هایشان خراب و آثارشان محو شد، و دچار انواع گرفتاری‌ها بلاها شدند و نسلشان منقرض شد، به‌خاطر اینکه بیشترشان مشرک بودن. پس خدا جزای بعض کرده‌هایشان را به ایشان چسانید تا شاید عبرت گیرندگان آینده، عبرت بگیرند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶: ۲۹۵) خداوند در این آیه با واژه «سیروا» مردم را به سفر و جهانگردی امر می‌کند و با واژه «انظروا» یکی از اهداف سیر و مسافرت را عبرت از گذشتگان اعلام می‌کند. (قزائتی، ۱۳۸۳، ۹: ۲۰۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (عنکبوت: ۲۰) بگو در زمین بگردید، پس بنگرید که (خداوند) چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس (همان) خدا نشئه آخرت (قیامت) را ایجاد می‌کند، همانا خداوند بر هر کاری بسیار توانا است.

در این آیه بحث جدی در مورد سیر و گشت در زمین مطرح شده که تأمل در آن دورنمای صنعت توریست و سیر و سیاحت را جلوه‌ای دیگر می‌بخشد و بیانگر عمق و نگرش قرآن کریم و آئین مقدس اسلام بر مسئله‌ای است که در حال حاضر جنبه انحرافی و ضد اخلاقی به خود گرفته و از توریسم و سیر و سیاحت جز لهو و لعب و خوشگذرانی‌های توأم با گناه چیزی درک نمی‌شود. در صورتی که با بررسی کل آیات در این زمینه به‌ویژه این آیه، پی می‌بریم که خداوند متعال چه دستورات سالم و



پندآموزی برای بشر فرستاده و تبیین نموده است.

در این آیه توصیه شده که در زمین سفر کنید، انواع موجودات زنده را ببینید، اقوام و جمعیت‌های گوناگون را با ویژگی‌های آن‌ها ملاحظه کنید و بنگرید که خداوند آفرینش نخستین آن‌ها را چگونه ایجاد کرده است. سپس همان خداوندی که قدرت بر ایجاد این همه موجودات رنگارنگ و اقوام مختلف دارد، جهان آخرت را هم ایجاد می‌کند؛ زیرا او با خلقت نخستین قدرش را بر همگان ثابت کرده است. در این آیه بحث معاد و اثبات وسعت قدرت خداوند نیز مطرح است. در ابتدای آیه پیرامون خلقت نخستین انسان و آنچه اطراف او است، سخن می‌گوید و قسمت دوم آیه مربوط به آخرت و حیات اخروی است که می‌گوید خداوندی که اول بار با قدرت و توانمندی، خلقت جهان هستی را آغاز نموده و انسان‌ها را نیز خلق کرده است، در آخرت نیز قادر است انسان‌ها را زنده کند و جهان آخرت را برپا نماید.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورًى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَآيَاماً آمِنِينَ؛ (سبا: ۱۸) و میان آن‌ها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم و سفر در آن‌ها را به طور متناسب [با فاصله نزدیک] مقرر داشتیم [و به آنان گفتیم] شب‌ها و روزها در این آبادی‌ها با ایمنی سفر کنید. این آیه مربوط به قوم سبا است. چنانکه از این آیات و برخی روایات استفاده می‌شود، قوم سبا جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان زندگی می‌کردند و تمدنی عالی و درخشان داشتند. این منطقه رودخانه مهمی نداشت و آب باران در دشت به هدر می‌رفت. لذا مردم به فکر افتادند که سدّ بزرگی بسازند و آب را پشت آن ذخیره کنند. در انتهای یکی از درّه‌ها، در کنار شهر «مَارب»، سدّ خاکی عظیمی ساختند که به همین نام مشهور شد. آب خروجی از این سدّ باعث آبادانی دو طرف رودی شد که از پای سدّ جاری بود و روستاهای بسیاری با باغستان‌ها و کشتزارهای زیبا در دو طرف آن پدیدار گشت. فاصله این روستاها با یکدیگر بسیار کم و تقریباً به هم متصل بود و وفور نعمت همراه با امنیت، محیطی مرفّه را برای زندگی آماده کرده بود. (قرائتی، ۱۳۸۳، ۹: ۴۳۶)

و منظور از «قری ظاهره» آبادی‌های نزدیک به هم و پشت سرهم است؛ به طوری که از این قریه، قریه دیگر قابل رویت است. بنابراین سیر و گردشگری در چنین آبادی‌هایی چه شب و چه روز در امنیت خواهد بود. بعضی از مفسران «قری ظاهره» را طور دیگری تفسیر کرده و گفته‌اند:

اشاره به آبادی‌هایی است که درست در مسیر راه به طور آشکار قرار داشته و مسافران به خوبی می‌توانستند در آن‌ها توقف کنند. یا اینکه این آبادی‌ها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۶۳: ۱۸)

سَيْرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ؛ (انعام: ۱۱) بگو [ای پیغمبر] که در روی زمین بگردید آن‌گاه بنگرید که عاقبت سخت آن‌ها که تکذیب کردند، چگونه بود.

در این آیه هم مانند آیه ۴۲ سوره روم، خداوند مردم را به سیر و سفر و گردش امر می‌کند تا با دیدن آثار به جا مانده از اقوام گذشته، عبرت بگیرند.

۲-۱. توبیخ به خاطر عدم مسافرت

خداوند در آیات متعدد و تقریباً با جملات واحد و با «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» انسان را به خاطر عدم مسافرت و عبرت‌گیری مورد توبیخ قرار می‌دهد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ (یوسف: ۱۰۹) آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت حال پیشینیان را [که چگونه هلاک شدند] بنگرند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا؛ (فاطر: ۴۴) آیا این مردم در روی زمین سیر نکردند تا عاقبت ستمکاران پیش از خود را که نیرو و اقتدارشان هم بسیار بیش از اینان بود، [به دیده عبرت] بنگرند که چگونه شد! و هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین از قدرت خدا نتواند کاست که همانا خدا در ازل و ابد عالم قادر مطلق است.



أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا؛ (محمد: ۱۰) آیا در زمین به سیر و سفر نمی‌روند تا به چشم خود عاقبت حال پیشینیان را مشاهده کنند که چگونه آن‌ها را خدا هلاک کرد! البته این کافران هم مانند آن‌ها به کیفر کفر خود می‌رسند.

در این آیات خدا دعوت به گردش و سفر را به نحو توییح و انذار این گونه بیان می‌کند که چرا در زمین مسافرت نمی‌کنند تا از آثار به‌جای مانده از اقوام گذشته که پیغمبران خود را تکذیب کردند، عبرت بگیرند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۲: ۳۱۱) این (سیر در ارض) و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی در هم کوبیده شده، بهترین درس را به آن‌ها می‌دهد. درس زنده و محسوس که برای همگان قابل لمس است. (نجفی خمینی، ۱۳۹۸، ۸: ۲۱۹) در این آیات پروردگار بر نظر و تدبیر در آثار گذشتگان تأکید و امر می‌کند و به‌صورت استفهام و تنبیه می‌فرماید آیا این مردم به اکناف جهان و اقطار زمین سیر و سفر نمی‌کنند تا پایان کار گذشتگان را که بسیار از ایشان نیرومند و قوی‌تر بوده و اکنون اثری از آن‌ها باقی نمانده و خداوند به کیفر گناهانشان همه را هلاک نموده، ببینند و عبرت بگیرند (بروجردی، ۱۳۶۶، ۶: ۱۲۲)

۳-۱. سفر برای عبرت‌گیری از سرگذشت‌های اقوام گذشته

قرآن کریم در آیات متعدد مردم را به سیر و گردش در زمین فرمان داده است تا با حال گذشتگان آشنا شوند، علل انحراف و انحطاط آنان را دریابند و با دل‌هایی زنده و بیدار و گوش‌هایی شنوا، زندگی کنند.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ (نحل: ۳۶) در روی زمین گردش کنید تا بنگرید عاقبت آنان که [انبیاء را] تکذیب کردند، به کجا رسید و آن‌ها چگونه هلاک ابدی شدند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ؛ (نمل: ۶۹) بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت مجرمان چگونه بوده است.

آثاری که در نقاط مختلف روی زمین از دوران قدیم باقی مانده، اسناد زنده و

گویای تاریخ هستند، حتی ما از آن‌ها بیش از تاریخ مدون بهره‌مند می‌شویم. آثار باقی مانده از دوران گذشته، اشکال و صور و نقوش، روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان می‌دهد. در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکس‌های خشک و بی‌روح آن‌ها را مجسم می‌کند. ویرانه‌های ستمگران، بناهای شگفت‌انگیز اهرام مصر، برج بابل و کاخ‌های کسری در مداین، آثار تمدن قوم سبا و صدها مثل این‌ها که در گوشه و کنار جهان پراکنده است، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارد و سخن‌ها می‌گوید.

مطالعه یک سطر از این تاریخ‌های زنده، معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد، با هیچ چیز دیگری برابری نمی‌کند؛ زیرا وقتی در برابر آثار گذشتگان قرار می‌گیریم، گویا یک مرتبه ویرانه‌ها جان می‌گیرد و استخوان‌های پوسیده از زیر خاک زنده می‌شوند و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می‌کنند. لذا قرآن مجید دستور می‌دهد که در روی زمین به سیر و سیاحت پردازید و آثار گذشتگان را در دل زمین یا در روی خاک با چشم خود ببینند و از مشاهده آن عبرت بگیرید.

قرآن برای بیدار ساختن افراد لجوج و خودخواه، به پیامبر دستور می‌دهد که به آن‌ها سفارش کند تا در زمین به سیر و سیاحت پردازند و عواقب کسانی که حقایق را تکذیب می‌کردند، با چشم خود ببینند شاید بیدار شوند. شکی نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق، راه فنا و نابودی را پیمودند، تأثیرات بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ در کتاب‌ها دارد؛ زیرا این آثار، حقیقت را محسوس و قابل لمس می‌سازد. شاید به خاطر همین است که جمله «انظروا (نگاه کنید)» را به کار برده است نه «تفکروا (بیندیشید)»؛ و ذکر کلمه «ثُمَّ» (در آیه ۱۱ سوره انعام) که معمولاً در مورد عطف با فاصله زمانی به کار می‌رود، ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند، بلکه وقتی آثار گذشتگان را مشاهده کردند، با حوصله و دقت بیندیشند. سپس نتیجه‌گیری کرده و عاقبت کار آن‌ها را با چشم ببینند.



أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا؛ (حج: ۴۶) [این منکران] در زمین سیر نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند.

در این آیه خداوند مردم را وادار می‌کند که از سرگذشت شهرها و قرائی که ویران شده، عبرت گیرند و در زمین سیر کنند؛ زیرا سیر در زمین انسان را به تفکر وادار می‌کند. درواقع خداوند می‌فرماید چرا از ابزار سفر برای کشف حقایق استفاده نمی‌کنند؟ و با این سؤال، انسان به سفر امر می‌شود. و در تفسیر دیگر از آیه فوق آمده است:

آیه مبنی بر تأکید درباره سیر در اطراف و جوانب سرزمینی است که در آن زندگی می‌کنند که آثار خرابه‌های امت‌های گذشته و اقوام پیشین را از نزدیک مشاهده کنند، در آن باره بنگرند و بیندیشند که امت‌ها و اقوامی در آن‌ها سال‌های متمادی سکونت داشته زندگی می‌کردند و آثاری از خود نشان داده و به جا نهاده چه شده که یکباره ساکنان آن شهر و آن دیار و سرزمین هلاک شده و پس از اندک زمانی آثار و ساختمان‌های آن‌ها نیز رو به خرابی و ویرانی نهاده، سقف‌ها فرو ریخته و دیوارها خراب شده، با اندک تفکر و اندیشه غضب آفریدگار را در آن سرزمین مشاهده خواهد نمود که در اثر کفران نعمت و ناسپاسی، شایسته عقوبت شده، پروردگار آن‌ها را به هلاکت افکنده است. چنانچه از مشاهده صحنه آن سرزمین و خرابی و ویرانی بلاد و شهرها به سبب آن‌ها نتوانست پی ببرد، مشاهده این صحنه شگفت‌آور او را به حکم خرد وادار می‌نماید که از مردم خردمند سؤال کنند او را رهبری خواهند نمود (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ۱۱: ۱۸۷)

۲. سفر و گردشگری در روایات

گشت و گذار در مکان‌های تفریحی و دیدنی زمین، یکی از نیازهای فطری هر انسانی است تا رفع خستگی نماید و به جسم و روح خود نشاط و شادابی ببخشد. این میل و گرایش فطری حتی در سیره معصومان^(ع) نمایانگر است. آن بزرگواران گاهی به قصد

نگارنده: **نقل شده:**

عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا حَوَّلَكَ إِلَى هَذَا الْمَنْزِلِ قَالَ طَلَبُ النَّزْهَةِ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ^(ع) رَأَيْتُمْ أَنَّهُ يَدْخُلُ بِنَاحِيَةِ خَانِهِ بِرَادِرِشَانَ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، تَشْرِيفٌ مَيَّ بُرْنَد. أَزْ مُحَضَّرِشَانَ عَلَتِ أَيْنَ كَارَ الْجَوِيَاشْدَمْ وَپَرَسِيدَمْ: چَه چیز باعث شده تا به این جا تشریف بیاورید؟ امام فرمودند: برای نزهت و استراحت. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۲۳)

امام صادق علاوه بر اینکه خود برای تفریح و گردش به سفر می‌رفتند، اصحاب و یاران خود را نیز سفارش به گردشگری و سفر می‌کردند ایشان در حدیثی می‌فرماید:

إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يَرَى ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ؛ هر مسلمان دانا، باید فرصت‌های زندگی خود را بر سه بخش تقسیم کند؛ بخشی از آن را برای کار و کسب درآمد صرف کند، بخش دیگر را به جمع‌آوری توشه و زاد برای آخرت بپردازد و بخش سوم هم باید به تفریح‌های سالمی که از رفتار حرام در آن خبری نیست، سپری شود. پرداختن به این بخش سوم (تفریحات)، کمکی برای این فرد مؤمن خواهد بود که آن دو بخش اول را با کیفیتی بهتر انجام دهد. (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۲: ۲۶۵)

امام صادق^(ع) یکی از علل مسافرت کردن را استفاده و بهره بردن از لذت‌های حلال می‌داند. گردشگری و بهره بردن از لذت‌های حلال آن قدر مهم است که امام صادق می‌فرماید حتی اگر تنگدست بودی باز هم خانواده‌ات را غمگین نکن و به مسافرت بپر: «إِذَا أَعْسَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ وَلْيَضْرِبْ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغِي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَلَا يَغُيْمَ نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ». (ابن حیون، ۱۳۸۵، ۲: ۱۳)

یکی از سفارش‌های مهم حضرت امام رضا^(ع) به یاران خود سفارش به استفاده از لذت‌های حلال و بهره بردن از تفریحات دنیایی است، ایشان می‌فرماید:

اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَمَا لَمْ يَنْبَغِ
الْمُرُوءَةَ وَلَا سَرْفَ فِيهِ وَاسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ نُرْوَى لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ



دُنْيَا لِدِينِهِ؛ برای خود بهره‌ای از دنیا بگیری و از لذت‌های حلال استفاده کنی. کسی که به‌خاطر دینش، دنیا را ترک کند از ما نیست. (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۴۱۰) حضرت علی^(ع) خطاب به فرزندش در کنار سفارش به معنویات و مناجات به خدا فرزندش را به استفاده از لذت‌های حلال و دنیایی سفارش می‌کند:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ بِنَاجِي فِيهَا رَبُّهُ وَسَاعَةٌ يَرْمُ فِيهَا مَعَاشَهُ [مَعَاشُهُ وَسَاعَةٌ يَخْلَى فِيهَا] بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ؛ مؤمن کسی است که این سه وقت را در زندگی خود قرار داده باشد؛ بخشی از آن را به معنویات بپردازد و با پروردگارش مناجات کند، قسمتی در فکر معاش و امور دنیا می‌گذرد و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که از لذت‌های حلال و مشروع بهره‌مند شود. (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۵۴۵، ح ۳۹۰)

همچنین ایشان در تفسیر آیه ۷۷ از سوره قصص «وَلَا تَسْ نَفْسِيكَ مِنَ الدُّنْيَا» (و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن) می‌فرماید: یعنی لا تس صحتک و قوتک و فراغک و شبابک و نشاطک؛ سلامتی، نیرو، فرصت، جوانی و نشاط را فراموش نکن (بحرانی، ۱۴۱۶: ۴: ۲۸۸)

نسبت به سفر و گردشگری احادیث فراوانی در کلام رسول اکرم^(ص) نیز می‌شود. ایشان در حدیثی این‌گونه پیروان خود را به مسافرت و گردشگری ترغیب می‌کند: «سَافِرُوا فَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَغْنَمُوا مَالًا أَفَدْتُمْ عَقْلًا؛ مسافرت بروید؛ زیرا در سفر اگر نفع مالی عایدتان نشود، از فوائد عقلانی و تجربی آن بهره‌مند خواهید شد». (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۴۰)

در حدیث دیگر درباره جایگاه مسافر در نزد خدا این‌گونه می‌فرماید: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ رَحْمَةَ اللَّهِ لِلْمُسَافِرِ لَأَصْبَحَ النَّاسُ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ إِنَّ اللَّهَ بِالْمُسَافِرِ رَحِيمٌ؛ اگر مردم از رحمت خدا به مسافر، خبر می‌داشتند، همگی بار سفر می‌بستند. همانا خداوند با مسافران بسی مهربان است. (ورام بن ابی فراس، ۱۴۱۰: ۱: ۳۳) و در حدیثی دیگر کسانی را که به مسافر و گردشگری کمک کنند، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:



مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا مُسَافِرًا نَفْسَ اللَّهِ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كَرْبَةً وَأَجَارَهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَنَفَسَ عَنْهُ كَرْبَةُ الْعَظِيمِ يَوْمَ يَعُصُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ؛ کسی که مسافر مؤمنی را یاری رساند، خداوند از او ۷۳ اندوه را برمی‌دارد و در دنیا و آخرت، وی را در پناه خود می‌گیرد. چنین شخصی، در روز قیامت که ستمگر دست خود را به دندان می‌گیرد، از ناراحتی بزرگ آن روز، آسوده و در امان است. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۶۶)

۳. فواید سفر و گردشگری

اسلام سفر کردن را فقط برای تفریح نمی‌داند، بلکه سفر می‌تواند جنبه علمی آموزشی و حتی می‌تواند عاملی برای افزایش میزان معرفت به خدا و ایمان و عامل ازدیاد رزق و روزی از طرف خداوند باشد. در خصوص فواید سفر و گردشگری از ائمه اطهار و نبی اکرم (ص) احادیث و روایتی ذکر شده است که در آن‌ها مسافرت مورد تشویق قرار گرفته و فواید معنوی و مادی آن یادآوری شده است. حضرت امام علی (ع) در شعری که منسوب به ایشان است می‌فرماید:

تَغْرِبُ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى فَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدٍ
تَفَرُّجٌ هُمْ وَإِكْتِسَابٌ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَأَدَابٌ وَصُحْبَةٌ مَاجِدٌ
سفر کن برای به دست آوردن برتری‌ها. سفر پنج فایده دارد: برطرف شدن غم و اندوه، کسب معیشت، کسب علم، برخورد با آداب و رسوم دیگران، به دست آوردن هم‌نشینان و دوستان خوب. (میبدی، ۱۴۱۱: ۱۳۹)

در ادامه چند مورد از فواید سفر و گردشگری از منظر آیات و روایات را بررسی می‌کنیم:

۱-۳. تفریح و تفرج

یکی از مهم‌ترین اهداف سفر و گردشگری از منظر اسلام تفریح است. خداوند در قرآن با دعوت به گردشگری و بهره بردن از طبیعت، این امر را موجب سرور و شادمانی می‌داند و در قرآن می‌فرماید:



أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلَهُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ؛ (نمل: ۶۰) یا آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده و از آسمان برای شما باران فرستاد تا با آن درختان و باغ و بستان‌ها را در کمال سبزی و خرمی رویانیدیم که هرگز شما [از پیش خود] قادر بر رویانیدن آن درختان نبودید آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ [هرگز خدایی نیست]، بلکه این مشرکان [از نادانی، از خدا] روی می‌گردانند.

گاهی هدف از سیر در خشکی و دریا را شاد شدن بندگان معرفی می‌کند: هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا؛ (يونس: ۲۲) او است آن که شما را در بر و بحر سیر می‌دهد تا آن‌گاه که در کشتی نشینید و کشتی با باد ملایمی سرنشینان را به حرکت درآورد و آن‌ها شادمان و خوشوقت باشند.

حضرت امام علی^(ع) با تقسیم اوقات و امور زندگی به سه وقت، یکی از آن‌ها را به بهره‌مندی از لذت‌های حلال و تفریح اختصاص داده است و می‌فرماید: وَقَالَ عَ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ [فِيهَا مَعَايِشُهُ] مَعَايِشُهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلَى [فِيهَا] بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مَرْمَةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ (نهج البلاغه، ح ۳۹۰)

حضرت علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه برنامه‌ای به منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان‌ها، ارائه داده است. نخست می‌فرماید: «انسان باایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ). روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد، بلکه ساعت به مفهوم لغوی آن است؛ یعنی بخشی از زمان (برهه من الزمان). آن‌گاه به این تقسیم سه‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگار می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد»؛

(لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يَخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ). به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اول آماده می‌سازد ترمیم معاش و کسب درآمدهای مادی است به گونه‌ای که سربار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند. بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می‌کند این است که به استراحت و تفریح سالم بپردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اول و دوم است برای خود حفظ کند.

امام کاظم^(ع) در رابطه با تقسیم اوقات، خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ - سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ - وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ - وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ - وَ يَخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ - وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ - وَ بِهِذِهِ السَّاعَةُ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثَةِ سَاعَاتٍ؛ سعی کنید شبانه‌روز خود را چهار قسمت نمایید. یک قسمت برای مناجات با خدا، یک قسمت برای امر معاش و یک قسمت برای معاشرت با برادران و دوستان مورد اعتمادی که عیب‌های شما را گوشزد می‌کنند و در باطن به شما علاقه دارند و یک قسمت برای لذت و بهره‌برداری‌های غیر حرام. با این قسمت شما بر سه قسمت دیگر قدرت پیدا می‌کنید. (معرفت، ۱۳۸۷، ۵: ۱۸۲)

حضرت امام کاظم^(ع) در این حدیث شریف برای نشان دادن اهمیت تفریح، می‌فرمایند تفریح باعث می‌شود که برای مناجات، کسب معاش و معاشرت با دیگران، توان و نشاط لازم را داشته باشید.

۲-۳. سلامتی و آرامش

بیشتر اضطراب‌ها، افسردگی‌ها، فشارها و اختلالات رفتاری ناشی از شرایط خشک و یکنواخت و بعضاً ملال‌آور زندگی است که سلامت روان فرد را به مخاطره می‌اندازد. عزم سفر و تغییر محیط مؤثرترین شیوه تأمین بهداشت روان و بالطبع سلامت جسم و جان است.



تجربه و آموزه‌های عملی ثابت کرده که سفر، نقش مثبتی در تندرستی و بهداشت روانی انسان دارد. شاید این اثر جسمی و روانی از آن رو باشد که با تغییر آب و هوا و پانهادن به محیط‌های جدید، روح آدمی به وجد و سرور می‌آید و همین فرحناکی، در سلامت جسم نیز اثر می‌گذارد. به همین دلیل، پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) به صراحت فرموده‌اند: «سَافِرُوا تَصِحُّوا؛ مسافرت کنید تا سالم بمانید». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۹: ۲۶۷)

خداوند آرامش بخشی و شادی‌آفرینی را به تک‌تک پدیده‌های طبیعی داده است. وقتی خدا اشیا را آفرید، برای هر کدام آثاری را نیز آفرید. یکی از آثار مهمی که خداوند در پدیده‌های طبیعی خلق کرد، آرامش بخشی است. خداوند در جای جای طبیعت برای انسان‌ها وسیله‌ها و ابزارهایی برای آرامش و شادی نهاده است. قرآن کریم در موارد متعددی به آرامش بخشی طبیعت اشاره نموده است. به عنوان مثال در سوره یونس می‌خوانیم:

هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا... (یونس: ۲۲) اوست که شما را در خشکی و در دریا، حرکت می‌دهد. تا آنگاه که در کشتی‌ها هستید و باد موافق، به حرکتتان می‌آورد، شادمانید.

این گونه آیات، شادی را در نتیجه برخورداری از نعمت‌های الهی می‌دانند. انسان‌های قدردان و سپاس‌گزار، می‌توانند بهره کافی از چنین موقعیت‌هایی ببرند و آن را به شادی پایدار، تبدیل نمایند. (خطیب، ۱۳۹۱: ۴۳)

یکی از جاذبه‌های مهم گردشگری در تمام دنیا، گیاهان و درختان است. از مهم‌ترین فواید گیاهان و درختان علاوه بر تلطیف هوا، تعادل دمای محیط و حفاظت از خاک و دیگر فایده‌ها، آرامش بخشی به انسان‌ها است. اسلام با در نظر گرفتن این فایده بسیار مهم، مردم را به سیر و سیاحت و تماشای گیاهان و درختان سرسبز تشویق می‌کند. رنگ سبز یکی از نشاط آورترین رنگ‌ها است و حدود ده مرتبه در قرآن از این رنگ نام برده شده است. لذا امام علی (ع) می‌فرماید: «النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ؛ نگاه کردن به سبزه موجب شادابی است». (نهج البلاغه، ح ۴۰۰)

بر اساس یافته‌های دانشمندان رنگ سبز مفرح بوده و تب را کم کرده و در بعضی از اتاق‌های بیمارستان‌ها به کار می‌رود و موجب برانگیخته شدن فکر بوده و راهنمای شکیبایی است که برای معالجه بیماری‌های عصبی و اختلالات روانی استفاده می‌شود. این رنگ برای رفع خستگی مفید بوده و قدرت تحمل و صبوری افراد را نیز افزایش می‌دهد. سبز متمایل به زرد احساس جوانی را به وجود می‌آورد. این رنگ به‌عنوان یک رنگ بهشتی در قرآن مطرح است. (بیستونی، ۱۳۸۵: ۸۱) در مجموع از اشارات قرآن کریم و تحقیقات دانشمندان روشن می‌شود که رنگ سبز از رنگ‌های شادی‌آور و از نشانه‌های پروردگار عالمیان است و به توحید ربوبی دلالت دارد؛ زیرا همان کسی که انسان را خلق کرده، این طبیعت سرسبز، زیبا و مسرت‌بخش را برای او آفریده و نهایت پیوستگی، ارتباط و نظم را در کل این مجموعه قرار داده و بین تک‌تک اجزای آن هماهنگی بخشیده است. (رستم نژاد و نوید، ۱۳۸۹: ۱۵۳)

۳-۳. افزایش رزق و روزی

در احادیث معصومین از عواملی به‌عنوان عوامل افزایش رزق نام برده شد است؛ مانند صله‌رحم، صدقه، خوش اخلاقی و موارد دیگر، ولی یکی از عواملی که ما از آن غافل هستیم و کمتر مورد اشاره قرار گرفته، مسافرت و گردشگری است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَرْزُقُوا» (پاینده، ۱۳۸۲: ۵۱۹) مسافرت کنید تا تندرستمانید و روزی داده شوید».

۳-۴. صله‌رحم

یکی از وظایف اخلاقی و عبادی هر مسلمان، دیدار از خویشاوندان و والدین است که در فرهنگ اسلامی از آن به صله‌رحم یاد می‌شود. ارحام به کسانی گفته می‌شوند که با انسان نسبت نسبی دارند، خواه محرم باشد یا نامحرم. رفت و آمد با این خویشاوندان از ارزش‌های اسلامی به شمار آمده و ثواب فراوانی دارد. در روایات اسلامی بر صله‌رحم بسیار تأکید شده و ترک‌کننده آن به شدت نکوهش شده است. پیامبر اکرم (ص) همیشه به این مهم پایبند بودند و در سفارشی بلیغ فرمود:



أَوْصَى الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَالْغَائِبَ مِنْهُمْ وَمَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَإِنْ كَانَتْ مِنْهُ عَلَى مَسِيرَةِ سَنَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ؛ (طبرسی، ۱۳۸۵: ۶۳) به همه افراد اتم از حاضر و غایب آنان، حتی آنان که در رحم مادر و پشت پدرانند، سفارش می‌کنم که با خویشان خود رابطه داشته باشند، اگرچه یک سال راه در پیش باشد؛ زیرا چنین عملی نشانه دین‌داری است.

۳-۵. عبرت‌آموزی

مهم‌ترین فایده و اثر سیر و سفر از نظر اسلام، پندگیری و عبرت‌آموزی از گذشتگان و تاریخ است. در قرآن آیات بسیاری همت و کوشش مردم را به شناخت آفاق وجود و اسرار آفرینش و آثار رحمت الهی و نشانه‌های علم و قدرت پروردگار توجه می‌دهد. سفر انسان را با سرنوشت و آثار برجای مانده از پیشینیان آشنا می‌کند و این آشنایی، بزرگ‌ترین آموزگار بشر است. درواقع سفر نوعی مطالعه و تأمل در حالات و رفتار کسانی است که تاریخ، سرنوشت و فرجام آنان را برای ما بازگفته است. این همان درس بزرگی است که قرآن چندین بار بدان اشاره کرده است:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ (یوسف: ۱۹۰) آیا آنان در زمین سیر نکردند تا بنگرند عاقبت پیشینیان را؟ همانا خانه آخرت بهتر است برای کسانی که می‌پرهیزند. آیا نمی‌اندیشید؟

عبرت‌گیری در همه ابعاد از جمله عبرت در حوزه سنت‌های الهی حاکم بر جامعه، مانند سنت نابودی و استیصال به سبب گناه و جرم و ظلم، نوعی تجربه‌گیری است که از طریق سفر به دست می‌آید. انسان با مسافرت می‌تواند تحلیل دقیق و علمی از سنت‌های الهی درباره جان، جامعه و جهان داشته باشد و قوانین حاکم بر آن‌ها را به دست آورده و خود را با پیش‌بینی علمی، برای شرایط گوناگون آماده سازد. به‌طورکلی قرآن انسان‌ها را به انجام سفر تشویق می‌کند تا با دقت و تدبر در آثار پیشینیان از عملکردهای آنان عبرت بگیرند و روش اشتباه آنان را تکرار نکنند.

مشاهده آثار تاریخی و شگفتی‌های طبیعت و دیدار منظره‌ها و زیبایی‌های شهرها



و کشورها، آشنایی با فرهنگ و آداب ملت‌ها و دیدن عجایب و غرایب یکی دیگر از انواع پیامد و فواید سفرها است که انگیزه مهمی برای جهانگردان و سیاحان برای گردشگری است. آثار به جامانده از گذشته، همواره یکی از مهم‌ترین جاذبه‌ها برای گردشگران و جهانگردان، محققان علوم و فنون و هنرهای مختلف و حتی مردم عوام بوده تا مشتاقانه در مسیر سفر قدم گذارند.

۳-۶. خداشناسی و ازدیاد معرفت

یکی از راه‌های خداشناسی معرفی شده در متون دینی، سیر در آفاق یا شناخت علت از طریق معلول است که در علم منطق از این نوع استدلال به برهانانی هم یاد شده است. این نوع استدلال از نظر منطق هرچند ضعیف است و گاهی منتج یقین نیست؛ اما می‌تواند مقدمه‌ای برای استدلالات دیگر شود و انسان را به یقین و معرفت برساند. تدبیر و تفکر در آیات آفاقی برای معرفت خدا، بسیار سفارش شده است. اگر به عجایب خلقت و مناظر زیبای آن که آینه‌ای اسمای جمال و جلال خالق قادر متعال است. اگر با چشم دل نگریسته شود، اسراری بر انسان آشکار می‌گردد که وی را همیشه تسبیح‌گوی خدا می‌سازد و همه جا را جلوگاه اوصاف خدا می‌بیند. لذا با تمام اجزای عالم از اعماق دل زمزمه می‌کند: «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از او است». یا به فرموده قرآن کریم: شرق و غرب هستی از خداوند است. پس به هر طرف روی کنید، رو به سوی خداوند است؛ «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (بقره: ۱۱۵)

مشاهده بناهای تاریخی، کاخ‌ها و ویرانه‌های برجامانده که روزگاری در نهایت آبادانی و شکوه بودند، یادآور ناپایداری پدیده‌های مادی و فرجام ظلم ستمکاران و پایداری و جاودانگی انسان‌های طالب حق و حقیقت و بهترین پندآموز درس عبرت برای صاحبان بصیرت است. این هم نوعی درس خداشناسی خواهد بود که سمتگران را با کيفر اعمالشان رساند، همه دنیا و دنیاداران فانی است و تنها خداوند است که قدیم ازلی است و بقا مختص ذات او است. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». (الرحمن: ۲۶-۲۷)

نتیجه گیری

اسلام به همه ابعاد و نیازهای انسانی توجه کامل داشته و هیچ نیازی از منظر اسلام بی توجه نمانده است. خداوند در قرآن با روش‌ها و عبارات مختلف، انسان‌ها را به سمت و سوی سفر و گردشگری ترغیب می‌کند. با توجه به اهمیت و نقش سفر در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها، ائمه معصومین^(ع) هم با الهام از عبارات قرآنی، با مورد خطاب قرار دادن همه انسان‌ها و بیان فوائد گردشگری، آن‌ها را به این مهم دعوت می‌کنند. سفر و گردشگری یکی از راه‌های شکوفایی شخصیت و مناسب‌ترین فرصت برای زدودن عادات نامطلوب فکری و رفتاری و تعالی منش و شخصیت است. سفر و گردش در هر لحظه، فرد را روحی تازه و نیرومند و انرژی نوینی می‌بخشد و فرصت‌های نوین و امکانات تازه‌ای پیش می‌آورد که فرد را مجبور می‌کند توانایی‌های خود را بروز داده و مسئولیت‌پذیری و مهارت‌های مطلوب اجتماعی را بیاموزد. در بسیاری از مواقع، ایجاد تغییرات مطلوب در نظام بازخوردها و نگرش‌ها فقط از طریق مطالعه، موعظه و استدلال مقدور نیست. در چنین مواقعی سفری به مناطق و آشنایی با دیگران و مشاهده آثار و احوال افراد گوناگون، می‌تواند بستری مناسب برای تغییرات تدریجی و اصلاح نگرش‌ها باشد. با توجه به اهمیت سفر و گردشگری در شریعت اسلام و با کمک و بهره‌گیری از فرامین دین مبین اسلام، می‌توانیم به‌عنوان یک کشور اسلامی بنیان‌گذار صنعت گردشگری اسلامی باشیم و مدیران با برنامه‌ریزی دقیق و با بهره‌گیری از صاحب‌نظران اسلام نسبت به تعریف صنعت گردشگری اسلامی اقدام کنند.





فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳)، *من لایحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ دوم.
۲. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، (۱۳۸۵)، *دعائم الاسلام*، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چ دوم.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴)، *تحف العقول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ دوم.
۴. ابوالحسنین، احمد بن فارس بن زکریا، (۱۴۰۴)، *معجم مقایس اللغة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول.
۵. بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت، چ اول.
۶. بروجردی، سید محمد ابراهیم، (۱۳۶۶)، *تفسیر جامع*، تهران: انتشارات صدر، چ ششم.
۷. بیستونی، محمد، (۱۳۸۵)، *رنگ شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث*، قم: بیان جوان.
۸. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، *نهج الفصاحه*، تهران: دنیای دانش، چ چهارم.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰)، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت: الدار العلم للملایین، چ اول.
۱۰. حسینی همدانی، محمد حسین، (۱۴۰۴)، *تفسیر انوار درخشان*، تهران: انتشارات لطفی، چ اول.
۱۱. خطیب، مهدی، (۱۳۹۱)، *درآمدی بر شادی از دیدگاه اسلام با رویکرد روان شناسی مثبت‌گرا*، قم: دار الحدیث، چ اول.
۱۲. رستم نژاد، مهدی، نوید، مهدی (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، *اعجاز رنگ‌ها در قرآن*، مجله قرآن و علم، شماره ۷.



۱۳. شریف الرضی، محمدبن حسین، (۱۴۱۴)، نهج البلاغه، قم: انتشارات هجرت، چ اول.
۱۴. شیخ حر عاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چ اول.
۱۵. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم.
۱۶. طبرسی، حسن بن فضل، (۱۴۱۲)، مکارم الاخلاق، قم: انتشارات شریف رضی، چ چهارم.
۱۷. طبرسی، علی بن حسن، (۱۳۸۵)، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، نجف: المكتبة الحیدریة، چ دوم.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چ سوم.
۱۹. طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ سوم.
۲۰. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چ یازدهم.
۲۱. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۴۱۲)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ششم.
۲۲. کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۲۴. معرفت، محمدهادی، (۱۳۸۷)، التفسیر الاثری الجامع، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چ اول.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ اول.
۲۶. میبدی، حسین بن معین الدین، (۱۴۱۱)، دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، قم: دار نداء الاسلام للنشر، چ اول.



۲۷. نجفی خمینی، محمدجواد، (۱۳۹۸ ق)، تفسیر آسان، تهران: انتشارات اسلامی،

چ اول.

۲۸. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، (۱۳۱۰)، مجموعه ورام، قم: مکتبه فقهیه،

چ اول.

تفسیر قرآن از دیدگاه امام خمینی^(ره)

سید عبدالله حسینی^۱

چکیده

قرآن در سه سطح متفاوت لفظ شناسی، معنا شناسی و هدف شناسی، می تواند مورد تفسیر واقع شود و هریک از این سطوح ناظر به دیدگاه ویژه در مورد حقیقت قرآن است تا معلوم شود که حقیقت قرآن از سنخ الفاظ است یا معانی و حقایق. امام خمینی حقیقت قرآن را از سنخ حقایق می داند و معتقد است که مفسر قرآن باید اهداف و مقاصد قرآن را تبیین کند. بحث از لغت، ادبیات، تاریخ، قصص و... تفسیر قرآن نیست؛ زیرا حقیقت قرآن از دیدگاه امام خمینی حقایقی است که الفاظ و معانی و مفاهیم و حتی بعثت پیامبر برای ابلاغ آن حقایق است و قرآن در عین اینکه مائده و مأدبه الهی برای همه طبقات است و هر کس به اندازه استعداد خود از این سفره بهره می گیرد، رسیدن به تمام حقایق قرآن و تفسیر کامل آن، فقط برای مخاطب قرآن یعنی رسول اکرم^(ص) و ائمه اطهار^(ع) که معلم به تعلیم نبی اکرم هستند، میسر است.

کلیدواژه ها: امام خمینی، تفسیر، قرآن، چستی تفسیر، سطوح تفسیر

۱. گروه فقه و معارف اسلامی، مجتمع عالی فقه و معارف اسلامی، جامعة المصطفی العالمیة، کابل، افغانستان.



مقدمه

بررسی دیدگاه امام درباره چستی تفسیر از دو جهت بسیار مهم است:

نخست از این جهت که نظریات امام، درباره ماهیت و کیفیت تفسیر، آرای بدیعی است که ناشی از تفکر عمیق ایشان است. دقت در آرای ایشان درباره تفسیر قرآن، نشان می‌دهد که ایشان با در نظر داشت مهم‌ترین چالش‌ها و موضوعات مطرح درباره تفسیر قرآن؛ مانند حقیقت قرآن، انحصار تفسیر قرآن برای «من خوطب به» یا امکان تفسیر قرآن برای همه، تفسیر به رأی و مقصود از آن، ارزش و اعتبار تفاسیر عقلی و عرفانی، بطن یا بطون قرآن، انحراف مباحث از مسیر اصلی، یک‌جانبه‌نگری در تفسیر قرآن و ارزش تفاسیر موجود، نظریات عمیق و دقیقی را ارائه کرده است. اکثر این نظریات آرای بدیعی است و برای رفع چالش‌های موجود در موضوعات تفسیری ارائه شده است.

دوم از این جهت که سخنان امام خمینی هم درباره حقیقت قرآن و هم درباره تفسیر قرآن مبتنی بر مبانی خاصی است که این مبانی بیانگر «چستی قرآن» از دیدگاه ایشان است. حقیقت قرآن در نظر ایشان کاملاً متمایز از تصور عمومی درباره حقیقت قرآن و حقیقت تفسیر قرآن است بدون درک مبانی ایشان و هم‌چنین تفاوت آن با تصور عمومی نمی‌توان به عمق نظریات امام خمینی در چستی تفسیر و حقیقت قرآن و تحلیل آرای ایشان توفیق یافت. از این رو برای این که تصویری روشن از چستی تفسیر از دیدگاه امام خمینی همراه با مقایسه اجمالی با دیدگاه دیگران داشته باشیم، ابتدا دو واژه اصلی این بحث یعنی «قرآن» و «تفسیر» از نظر لغوی و اصطلاح مفسران و از دیدگاه امام خمینی بررسی می‌کنیم.

۱. حقیقت قرآن از دیدگاه امام خمینی

در نظر عرف و مفسران، مراد از قرآن همین الفاظ و متن موجود حقیقت قرآن است. تردیدی نیست که این معنا صحیح است؛ زیرا همین الفاظ بر قلب پیامبر نازل شد و بسیاری از تعاریفی که برای تفسیر شده است، ناظر به این معنا از قرآن است. امام



خمینی این معنا از قرآن را نازل‌ترین مرتبه و چهره‌ای از قرآن می‌داند نه حقیقت قرآن و این مرتبه را تا حدودی برای همه قابل فهم می‌داند. در نظر امام خمینی حقیقت قرآن نه این الفاظ و نه معانی این الفاظ، بلکه حقایقی است که این الفاظ و معانی حاکی از آن حقیقت است؛ حقایقی که خداوند اراده کرده است که بشر از طریق پیامبر به آن‌ها آگاهی یابد. بنابراین الفاظ و حتی معانی و مفاهیم و حتی رسالت پیامبر وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی که آن هدف حقیقت قرآن است. لفظ خودبه خود ارزشی ندارد و فقط وسیله است برای رسیدن به معانی و مفاهیمی که ورای این الفاظ است. معانی، مفاهیم، قصص، استدلال و احکامی که در قرآن است همه وسیله است برای این که انسان به هدف و مقصدی که قرآن برای آن فرستاده شده، برسد. قرآن واقعی حقایقی است که معانی از آن حقایق حکایت می‌کند. امام خمینی در عبارات متعدد این مطلب را تصریح کرده است که این الفاظ قرآن نیست. ایشان در جایی می‌فرماید:

قرآن در حد ما نیست، در حد بشر نیست، قرآن سری است بین حق و ولی الله اعظم که رسول خدا است. (موسوی خمینی، بی تا، ۱۹: ۱۷۱) قرآن که از مقوله سمع و بصر نیست، از مقوله الفاظ نیست، از مقوله اعراض نیست، لیکن متنزلش کرده‌اند. (موسوی خمینی، بی تا، ۲: ۹۷) و انگیزه بعثت آوردن کتاب بزرگ است و تلاوت کردن این کتاب بزرگ و آیه عظیم الهی است گرچه همه عالم آیات حق تعالی هستند لیکن قرآن کریم فشرده از تمام خلقت و تمام چیزهای است که در بعثت باد انجام بگیرد. (موسوی خمینی، بی تا، ۱۴: ۲۵۱) تفسیر قرآن برای کسی جز خداوند تعالی میسر نیست؛ زیرا قرآن علم حق است که پایین آمده و احاطه بر آن در امکان [کسی] نیست». (موسوی خمینی، بی تا، ۱: ۱۰)

البته این سخنان به معنای این نیست که امام خمینی این قرآن مکتوب را قرآن نمی‌داند؛ امام خمینی برای قرآن مراحل و مراتب قائل است که نازل‌ترین مرتبه‌اش همان قرآن ملفوظ است. در این باره می‌گوید: «برای قرآن منازل و مراحل و ظواهر و باطن‌های است که پایین‌ترین مرحله آن در پوسته الفاظ قرار دارد، چنانکه در حدیث



آمده است: «همانا برای قرآن ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی است». (موسوی خمینی، بی تا ۳: ۳۸) قرآن مراتب دارد، هفت بطن دارد یا هفتاد بطن از برای قرآن است؛ از این بطون تنزل کرده است تا رسیده است به جای که با ما صحبت کند. (موسوی خمینی، بی تا ۲: ۹۶)

از نظر امام خمینی این کتاب ملفوظ چهره‌ای از قرآن است. حقیقت قرآن دور از دسترس افراد عادی است و به حقیقت قرآن، تنها «مطهرون» دسترسی دارند. ایشان در این زمینه در کتاب سر الصلوة می‌گوید:

حقیقت قرآن شریف الهی قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطور به اطوار فعلیه از شئون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت احدیت است. آن حقیقت «کلام نفسی» است که مقارعه ذاتیه در حضرت اسمائیه است و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیه و نه به معارف قلبیه و نه به مکاشفه غیبیه، مگر به مکاشفه تامه الاهیة برای ذات مبارک نبی ختمی مترتب^(ص) در محفل انس «قاب قوسین»، بلکه در خلوتگاه سر مقام «او ادنی» و دست آمال عائله بشریه از آن کوتاه است. مگر خلص از اولیاء الله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه و با روحانیت آن ذات مقدس مشترک و به واسطه تبعیت تامه، فانی در آن حضرت شدند که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلی کنند، به قلوب آن‌ها منعکس شود، بدون تنزل به منازل و تطور به اطوار و آن قرآن بی تحریف و تغییر است و از کتاب وحی کسی که تحمل این قرآن را می‌تواند کند، وجود شریف ولی الله مطلق علی بن ابی طالب است و سایرین نتواند اخذ این حقیقت کنند مگر با تنزل از مقام غیب به موطن شهادت و تطور به اطوار ملکیه و تا کسی به کسوه الفاظ و حروف دنیاویه... چنانچه دانستی فهم عظمت قرآن خارج از طوق ادراک است؛ لیکن اشاره اجمالی به همین کتاب منتزل که در دسترس بشر است موجب فواید کثیره است. (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۰۱-۲۰۲)

با توجه به این که امام خمینی قائل به مراتب و منازل برای قرآن است، تحریف قرآن در این بیان ایشان غیر از معنای تحریفی است که متداول است. تحریف قرآن به



معنای متعارف در عرف امروز، دست برد به صورت کم کردن یا افزودن یا جابجای کردن الفاظ و عبارات همین قرآن ملفوظ است. امام خمینی شدیداً منکر این نوع تحریف است و معتقد است که حتی یک حرف از قرآن موجود کم یا زیاد نشده است:

این قرآن کریم که در بین ید مسلمین هست، از صدر اسلام تا حالا یک کلمه، یک حرف در او زیاد و کم نشده است... بحمدالله قرآن ماند بین مسلمانان و نتوانستند قرآن را تحریف کنند و بردارند. اگر می توانستند، می کردند. (موسوی خمینی، بی تا، ۱۸: ۲۷۵؛ ۲: ۲۲۹ و ۳: ۱۲۱)

مقصود از تحریف در سخن امام که در کتاب آداب الصلوة بیان کرده است، تنزل قرآن است که این تنزل هم توسط خداوند و پیش از نزول قرآن بر قلب پیامبر و برای این که برای بشر قابل فهم شود، انجام شده است. به نظر امام خمینی قرآن مراتبی دارد که با تنزل از مراتب بالا به پایین توسط خداوند، حقیقت قرآن منتزل شده است؛ یعنی از صورتی که فوق فهم و ادراک بشر بوده است، به صورتی درآمده که قابل ادراک برای بشر باشد. امام این تنزل را تحریف نامیده است. هرچند این نام گذاری و تعبیر از این تنزل به تحریف دقیق نیست. این قرآن موجود به صورت متن نازل ترین مرتبه قرآن است و این متن موجود همان متنی است که خداوند بر پیامبرش نازل کرد و در این متن هیچ کم و زیادی توسط غیر خداوند صورت نگرفته است. البته این متن موجود، چهره‌ای از قرآن است. بنابراین از دیدگاه امام خمینی باید بین دو چیز تفاوت قائل شد:

۱. قرآن منتزل یعنی همین قرآن فعلی که در آن هیچ گونه تحریفی صورت نگرفته است؛

۲. حقیقت قرآن که این حقیقت برای همگان مکشوف نیست «لایمسه الا المطهرون»، تا چه رسد به این که قابل تفسیر باشد. سخنانی که امام درباره قابل تفسیر بودن قرآن دارد، مثل این که قرآن برای همگان نازل شده است یا این که از یک جانبه نگری در تفسیر یا و تفسیر به رأی باید خودداری کرد، ناظر به این قرآن

موجود و متنزل است؛ اما سخنانی که در آن‌ها تفسیر قرآن مخصوص «من خوطب به» دانسته شده و تفاسیر موجود تخطئه شده است، در حقیقت ناظر به حقیقت قرآن است.

این تفاوت متن قرآن با حقیقت قرآن در سخنان دیگر مفسران نیز به گونه‌های دیگری بیان شده است. برخی از حقیقت قرآن به بطن قرآن تعبیر کرده و برخی از حقیقت قرآن به تأویل قرآن تعبیر کرده‌اند. نظر امام درباره حقیقت قرآن و قرآن متنزل نظر ابداعی خود ایشان است که ریشه در اندیشه‌های عرفانی امام خمینی دارد و مبتنی بر مبانی عمیق عرفان نظری است. شاید همین مطلب باعث شده که کمتر مورد توجه واقع شود. درباره تفسیر هم ایشان بیاناتی دارد که بدون آشنای با مبانی ایشان در این باره، نمی‌توان به عمق نظر ایشان در این مورد پی برد.

۲. چستی تفسیر

تفسیر از ماده «فَسَر» و فسر آشکار کردن معنای یک لفظ است. در کتب لغت برای تفسیر معانی چون توضیح دادن چیزی، (فیروز آبادی، بی تا، واژه فسر) پیدا کردن چیزی مخفی و پوشیده، (ابن منظور، ۱۴۰۵: ماده فسر) کشف معنای لفظ و اظهار آن و کشف مراد از لفظ مشکل، (طریحی، بی تا، ۳: ۴۰۱) ظاهر کردن معنای معقول، (راغب اصفهانی، بی تا: ۳۸۰) گفته شده است. دقت در این معانی این نکته را روشن می‌کند که در همه این معانی، توضیح و آشکار کردن هدف از چیزی محور است و قیدها و اضافاتی که در بعضی تعریفات است، در حقیقت برای تعیین حدود موضوع، توضیح و آشکار کردن است. بنابراین می‌توان گفت که تفسیر در لغت توضیح و بیان و آشکار کردن مراد و مقصود متکلم است.

۳. سطوح تفسیر قرآن

درباره توضیح و تفسیر معانی قرآن باید سه سطح را در نظر بگیریم:
سطح اول سطح لفظ شناسی و مبتنی بر سه پایه حفظ قرآن، خط قرآن، اجتهاد و فهم ادبی است علم قرائت حاصل روی کرد این سطح است. تردیدی نیست که



قرائت‌های مختلف قرآن، تفسیر مختلفی را در پی دارد و خود این قرائت‌ها در حقیقت نوعی فهم و تفسیر قرآن است. به نظر می‌رسد این سطح از تفسیر از عهد صحابه شروع شده و تا زمان حصر قرائت‌ها ادامه داشته است. این سطح از تفسیر قرآن، قدیمی‌ترین و نخستین گونه تفسیر بوده است. این سطح را می‌توان فهم و تفسیر قرآن از طریق آواشناسی نامید.

سطح دوم معناشناسی است. در این سطح با توجه به فرهنگ زبان عرب و معانی واژه‌ها در زبان عرب، به فهم معانی الفاظ آیات قرآن توجه می‌شود. در حقیقت در این سطح معانی و مفاهیم آیات از صافی فرهنگ لغت عرب و فهم عرفی و عقلایی معنای واژه‌ها عبور می‌کند. حاصل این رویکرد را می‌توان در «غریب القرآن» یا مفردات قرآن و همچنین در مجازات القرآن و بحث‌های ادبی قرآنی نشان داد. این سطح را می‌توان سطح واژه و جمله شناسی نامید که از طریق بحث در واژه‌ها و عبارات قرآن به فهم و توضیح قرآن‌همت می‌گمارند. این نوع از تفسیر هم به عهد صحابه برمی‌گردد. روایاتی وجود دارد مبنی بر این که خلیفه اول معنای کلاله را نمی‌دانست و خلیفه دوم معنای «اباً» را نمی‌دانست، درباره ابن عباس هم آمده که معنای «فطر» را نمی‌دانست و از دو عربی که فطر را در مورد حفر چاه به کار بردند، به معنای این کلمه پی برد. بخش عمده تفاسیر صحابه، خصوصاً ابن عباس از این سطح از تفسیر است.

سطح سوم مراد و هدف شناسی است. در این سطح هدف فراتر از لفظ است و به هدفی که در ورای آیه یا آیاتی یا سوره‌ای وجود دارد، پرداخته می‌شود و از طریق استدلال‌های فلسفی، کلامی و عرفانی و حتی قرآنی و حدیثی یا حتی تاریخی بهره گرفته می‌شود. مثلاً در این که مراد از نعمت در «صراط الذین انعمت علیهم» چیست، این مقصود را نه از راه آواشناسی و لفظ شناسی می‌توان به دست آورد و نه از طریق معناشناسی. نه حفظ و خط قرآن به ما یاری می‌رساند و نه فرهنگ زبان عرب در عین این که لفظ نعمت همان لفظ عربی است و همان معنای عرفی است؛ اما مقصود از این نعمت با آنچه در عرف بر آن نعمت اطلاق می‌شود، تفاوت دارد. در



منطق قرآن این نعمت، نعمت هدایت است. از نظر عرفی کاملاً صحیح است که به هدایت نعمت بگوییم، ولی در عین حال ما از طریق عرف نمی‌توانیم این مطلب را که مقصود قرآن از نعمت، هدایت است، دریابیم.

این سطح از تفسیر قرآن از زمان رسول‌الله (ص) شروع شد. احکامی و فروعی بسیاری که توسط رسول اکرم (ص) بیان شده، مصداق این سطح از تفسیر است. تشریح نماز، حج، روزه، زکات، جهاد و همه مسائل که از رسول اکرم (ص) رسیده است، در سطح سوم تفسیر است. روایاتی که از ائمه (ع) رسیده است هم در همین سطح و بر همین سطح و به روش تفسیر رسول‌الله (ص) است. حداقل می‌توان گفت که توجه ائمه در تفسیر قرآن به این سطح بوده و این مطلب با رجوع به روایاتی که از ائمه اهل بیت رسیده، واضح است.

در عصر پیامبر سطح اول از تفسیر قطعاً موجود نبود چون خود پیامبر و کاتبان وحی زنده بودند و درباره لفظ و قرائت مشکلی نبود. سطح دوم هم چندان مطرح نبوده است؛ زیرا قرآن به زبان عرب همان روز نازل می‌شد. بنابراین در معنای آن باز هم مشکلی نبود به هر حال ما در زمان رسول‌الله سؤالی از وی درباره لفظ و نحوه قرائت یا معنای لفظ، واژه‌ای نداریم و این حاکی از این است که این سطح از تفسیر در عصر رسالت نبوده است.

می‌توان گفت که تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به روایات و تفسیر عقلی و عرفانی و رمزی و تفسیر باطنی از اقسام سطح سوم از تفسیر است. این سطح از تفسیر هم در سخن و هم در فعل و هم در خواب وجود دارد. خواب یوسف یکی لفظ، یکی معنا و یکی مقصود داشت. هم چنین عمل هم سفر موسی (ع) یک عمل بود و یک معنا داشت (حرمت و قبح فعل) و در عین حال یک هدف داشت که معنا را توجیه می‌کرد. در قرآن و روایات هم تفسیر به معنای سطح سوم، یعنی آشکار کردن مقصود آمده است. در قرآن کریم واژه تفسیر و کلاً ماده «فسر» یک بار استعمال شده است: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا». (فرقان: ۳۳) در روایات هم شاید نخستین بار تفسیر بر تفسیر به رأی اطلاق شده و شدیداً از آن نهی شده است.



در استعمال واژه تفسیر در این آیه دو نکته اساسی می‌توان یافت؛ اول این که تفسیر مراتب دارد؛ زیرا وقتی تفسیر احسن داریم، لاجرم تفسیر حسن و تفسیر غیر حسن هم خواهیم داشت. دوم این که تفسیر در اینجا چون وصف برای مَثَل آمده، به خوبی این نکته را بیان می‌کند که تفسیر بیان هدف و مراد از یک چیز است نه بیان مدلول و معنای آن؛ زیرا تفسیر مثل توضیح هدف و مراد از آوردن آن مثل در موقعیت مذکور است، نه توضیح مدلول الفاظ مَثَل. هم‌چنین کاربرد تفسیر در روایات تفسیر به رأی این نکته را روشن می‌کند که تفسیر در حقیقت توضیح هدف و مراد از یک چیز است که در تفسیر به رأی از آن نهی شده است.

۴. چستی تفسیر از دیدگاه امام خمینی

امام خمینی دو سطح اول و دوم را از مقدمات تفسیر و سطح سوم را تفسیر واقعی می‌داند. از نظر امام خمینی، تفسیر شرح مقاصد یک کتاب است نه شرح معانی الفاظ و آرای مفسران درباره معانی لفظ. بنابراین توضیح لفظ و اسباب نزول و شرح قصه و بحث‌های لغوی و ادبی و تاریخی و اختلاف قرائت‌ها و طرح آرای دیگران، تفسیر نیست. ممکن است مقدمه تفسیر و دلیلی برای یک تفسیر باشد، ولی خود این امور تفسیر نیست. تفسیر توضیح و بیان هدفی است که در ورای متن نهفته است. امام خمینی معتقد است تعلیم و تعلّم قرآن هم از جهات ادبی، بلاغی، تاریخی، سبب نزول، اختلاف قرائت‌ها و نظر مفسران، نه تنها تفسیر قرآن نیست، بلکه حجاب فهم قرآن و غفلت از ذکر الهی است. بر همین اساس ایشان معتقد است آنچه تا حال به عنوان تفسیر انجام شده است، کامل نیست. در این باره می‌گوید:

بلکه مفسران بزرگ ما نیز عمده هم خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را بر روی مردم مفتوح نکرده‌اند. به عقیده نویسنده، تاکنون تفسیری برای کتاب خدا نوشته نشده [است]. به طور کلی معنای تفسیر آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید و نظر مهم به آن بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف که به شهادت خدای تعالی، کتاب هدایت و تعلیم است و نور طرق



سلوک و انسانیت است، باید مفسر در هر قصه از قصص آن، بلکه در هر آیه از آیات آن، جهات اهتدا به عالم غیب و حیث راهنمایی به طریق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را بفهماند. مفسر وقتی مقصد از نزول را به ما فهماند، مفسر است نه سبب نزول را آن طور که در تفاسیر وارد است. در همین قصه آدم و حوا، از قضایای آن‌ها با ابلیس، از اول خلقت آن‌ها تا ورود آن‌ها در ارض که حق تعالی مکرر در کتاب خود ذکر فرموده، چه قدر معارف و مواعظ مذکور و مرموز است و ما را به چه قدر از معایب نفس و اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می‌کند و ما از آن غافل هستیم. (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۱۲-۲۱۳)

امام خمینی کار مفسران را بیشتر در سطح اول و دوم که مقدمات است، ارزیابی می‌کند و به نظر می‌رسد تفاسیر عرفانی را تا حدودی در سطح سوم می‌دانسته است. هرچند از یک‌جانبه نگری عرفا انتقاد می‌کند، (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۸: ۲۷۴) ولی با این تذکر که هرچند مفسران کوشش‌های کرده‌اند، ولی این تفسیرها تفسیر کامل قرآن نیست؛ زیرا تفسیر کامل قرآن فقط برای کسانی مقدور است که مخاطب قرآن بوده‌اند. اهداف کامل و مرادهای واقعی آیات قرآن فقط برای کسی که مخاطب قرآن بوده؛ یعنی رسول اکرم^(ص)، به‌طور کامل روشن است و برای کسانی ائمه اطهار که اهداف و مراد آیات قرآن از این مخاطب واقعی تعلیم دیده‌اند. برای دیگران اهداف و مراد از آیات قرآن، اولاً به‌طور کامل قابل دریافت نیست و ثانیاً یقینی و جزمی نیست. امام در این باره می‌گوید:

مسئله بعثت یک تحول علمی - عرفانی در علم ایجاد کرد که آن فلسفه‌های خشک یونانی را که به دست یونانی‌ها تحقق پیدا کرده بود و ارزش هم داشت و دارد، لیکن مبدل کرد به عرفانی عینی و یک شهود واقعی برای ارباب شهود. قرآن در این بُعدش برای کسی تاکنون منکشف نشده است، مگر برای «من خوطب به» و در بعضی ابعادش حتی برای «من خوطب به» هم منکشف نشده است. فقط برای ذات ذوالجلال جلت عظمت معلوم است... قرآن دارای ابعادی است که تا رسول اکرم^(ص) مبعوث نشده بودند، از آنجا و با آن جلوه نزولش در قلب رسول خدا جلوه



نکرده بود، برای احدی از آن موجودات ملک و ملکوت جلوه نکرده بود. بعد از آنکه اتصال پیدا کرد به مقام مقدس نبوی، ولی اعظم با مبدء فیض به اندازه‌ای که قابل اتصال بود قرآن را نازله و منزله کسب کرد و در قلب مبارکش جلوه کرد و با نزول به مراتب هفتگانه به زبان مبارکش جاری شد. قرآنی که الآن در دست ما است نازله هفتم قرآن است و این از برکات بعثت است. همین نازله هفتم قرآن آن چنان تحول در عرفان اسلام و عرفان جهانی به وجود آورد که اهل معرفت شمه‌ای از آن را می‌داند و جمیع ابعاد او برای بشر باز معلوم نشده است و معلوم نیست معلوم شود. آیاتی در قرآن کریم که باز از برکات بعثت است مشاهده می‌شود که این آیات را در عین حالی که انسان گمان می‌کند که خوب ظاهر است، لیکن تاکنون کشف نشده است «هو الاول و الآخر» و «الظاهر و الباطن» و «وهو معکم»، «اللّه نور السموات و الأرض» این‌ها از آیاتی است که نه مفسری می‌تواند بفهمد و نه فیلسوف و نه عارف. قرآن را «انما یعرف القرآن من خطوب به» به وسیله این «من خطوب به» به یک عده از اولیای خدا و ائمه معصومین تحویل داده شده است و به وسیله آن‌ها یک حدودی قابل فهم است. (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۱۸: ۲۷۵)

در جای دیگر می‌گوید زبان قرآن زبان رمز است و بسیاری از این رموز برای ما قابل فهم نیست: «قرآن یک زبان دارد یک نحو صحبت می‌کند که همه مطالب را دارد منتها بسیاری در رمز است که ما نمی‌توانیم بفهمیم». (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۲۰: ۱۵۷)

این سخن امام که تفسیر شرح مراد و مقاصد متکلم است نه شرح معانی لفظ و اسباب نزول، نکته دقیقی است که بر بسیاری از مفسران پوشیده مانده است. می‌بینیم که کتب تفاسیر پر است از مباحث ادبی و عقلی و فلسفی و تاریخی بسیاری از علوم دیگری. در حقیقت کتب تفاسیر کَشکولی است از همه مطالب و امام در این تعریف به نکته دقیقی اشاره دارد و روایات تفسیر ائمه^(ع) هم بر همین اساس است و مقاصد و مراد خدای متعال را از آیات شرح کرده است بدون این که به مباحث دیگری به پردازد. این که امام خمینی درک حقیقت قرآن را مخصوص «من خطوب به» می‌داند و



قرآن را حاوی رموزی می‌داند که برای ما قابل فهم نیست، هرگز به معنای این نیست که راه فهم و تفسیر برای ما مسدود و ممنوع باشد و تفکر و تدبّر در قرآن و تفسیر قرآن برای مردم جایز نباشد، بلکه منظور ایشان این است که درک کامل و یقینی برای افراد عادی میسر نیست، ولی تفکر و تدبّر در قرآن و امکان فهم ظاهر اکثر آیات قرآن کاملاً ممکن؛ باید دانست که مقصود از قرآن در دیدگاه امام خمینی آن حقیقتی است که بر قلب پیامبر نازل شد و این حقیقت تا به قلب پیامبر نازل شد مراتبی را طی کرد که طی این مراتب در حقیقت برای حقیقت قرآن تنزل حساب می‌شود تا این که در قالب مفاهیم و معانی درآمد و این معانی و مفاهیم در قالب الفاظ گنجانده شد بنابراین حقیقت قرآن به مراتب تنزل پیدا کرد تا به صورت فعلی درآمده و قرآنی که در دسترس بشر است، ظاهر قرآن است نه باطن قرآن درباره تفسیر ظاهر قرآن یعنی همین قرآن موجود امام خمینی معتقد است که این قرآن برای همه طبقات نازل شده است و هر کس به اندازه استعداد خود از آن استفاده می‌کند البته درعین حال در همین ظاهر قرآن هم مسائلی است که کسی جز اولیای خدا نمی‌تواند ادراک کند:

قرآن کریم یک سفره‌ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیامبر اکرم در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن به مقدار استعداد خودش استفاده کند. این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب و از زمان وحی تا قیامت کتابی است که تمام بشر عامی، عالم، فیلسوف، عارف و فقیه همه از او استفاده می‌کنند؛ یعنی کتابی است که درعین حال که نازل شده است از مرحله غیب به مرحله شهود و گسترده شده است پیش ما جمعیتی که در عالم طبیعت هستیم، درعین حال که متنزل شده است از آن مقام و رسیده است به جای که ما بتوانیم از او استفاده کنیم، درعین حال مسائلی در او هست که همه مردم عامی، عارف و عالم و غیر عالم از او استفاده می‌کند و مسائلی در او هست که مختص به علمای بزرگ است، فلاسفه بزرگ است، عرفای بزرگ است و انبیا و اولیا است. بعضی از مسائل او را غیر از اولیای خدا کسی نمی‌تواند ادراک کند مگر با تفسیر که از آنان وارده می‌شود ... (موسوی خمینی، بی تا



۱-۴. لزوم تفکر و تدبّر در تفسیر قرآن

امام خمینی فهم ظاهر قرآن را نه تنها برای همگان میسر می‌داند، بلکه این اعتقاد را که «جز آنچه مفسران نوشته یا فهمیده‌اند، کسی دیگر حق تفکر و تدبّر در آیات قرآن ندارد» از حجاب‌های قرآن که باعث مهجوریت قرآن شده است، می‌داند:

یکی دیگر از حُجُب که مانع استفاده از این صحیفه نورانی است، اعتقاد به آن است که جز آن که مفسران نوشته یا فهمیده‌اند، کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست و تفکر و تدبّر در آیات شریف را با تفسیر به رأی که ممنوع است، اشتباه نموده‌اند. به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله، قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده‌اند. در صورتی که استفادات ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد. (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۲۰)

ایشان در ادامه همین سخنان، تفکر و تدبّر در قرآن و استفاده از علوم عقلی و عرفان و برهان را در تفسیر قرآن نه تنها تفسیر به رأی نمی‌شمارد، بلکه تفکر و تدبّر در معارف حقه را حق طلق عقل می‌شمارد:

علاوه بر آنکه در تفسیر به رأی نیز کلامی است که شاید آن غیر مربوط به آیات معارف و علوم عقلیه که موافق موازین برهانیه است و آیات اخلاقیه که عقل را در آن مدخلیت است، باشد؛ زیرا این تفاسیر مطابق با برهان متیقن عقلی یا اعتبارات واضحه عقلیه است که اگر ظاهری برخلاف آن باشد، لازم است آن را از آن ظاهر منصرف نمود. مثلاً در آیه «وَجَاءَ رَبِّكَ» و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» که فهم عرفی مخالف با برهان است، رد این ظاهر و تفسیر مطابق با برهان تفسیر به رأی نیست و به هیچ وجه ممنوع نخواهد بود. پس محتمل است، بلکه مظنون است که تفسیر به رأی راجع به آیات احکام باشد که دست آرا و عقول از آن کوتاه است و به صرف تعبد و انقیاد از خازنان وحی و مهابط ملائکه الله باید اخذ کرد چنان که اکثر روایات شریفه در این باب در مقابل فقهای عامه که دین خدا را با عقول و مقایسات می‌خواستند بفهمند، وارد شده است. اینکه در بعضی روایات شریفه است



که «لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن»، هم‌چنین روایت شریفه‌ای که می‌فرماید: «ان دین الله لا یصاب بالعقول» شهادت دهد بر این‌که مقصود از دین احکام تعبذیه است و الا باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات نبوت و معاد و بلکه مطلق معارف حق، حق طلق عقول و از مختصات آن‌ها است. (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۲۱)

۲-۴. تفسیر احتمالی نه جزمی

امام خمینی در عین این‌که قرآن را سفره‌ای برای همگان می‌داند و حق می‌دهد که هر کس به اندازه استعداد خود از قرآن استفاده کند و تفکر و تدبّر در قرآن و استفاده از برهان عقلی و عرفانی را در فهم قرآن تفسیر به رأی نمی‌شمارد، در عین حال معتقد است فهم و تفسیر هیچ مفسری عین قرآن نیست:

تفسیر قرآن یک مسئله‌ای نیست که امثال ما بتوانند از عهده آن برآید، بلکه علمای طراز اول هم در طول تاریخ اسلام چه از عامه و چه از خاصه در این باب کتاب‌های زیادی نوشته‌اند. البته مساعی آنان مشهود است، ولیکن هرکدام روی آن تخصصی که داشته‌اند وقتی داشته‌اند روی او، یک‌پرده‌ای از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده است، آن‌هم به‌طور کامل معلوم نیست. مثلاً عرفای که در طول این چند قرن آمدند و تفسیر کردند نظیر محیی الدین بن عربی در بعضی از کتاب‌هایش و عبدالرزاق کاشانی در تأویلات، ملا سلطان علی در تفسیرش. این‌ها که طایفه‌شان طریقه معارف بوده است، این‌ها تفسیرهای خوبی نوشته، بعضی‌هایشان هم در آن فنی که داشته‌اند خوب نوشته‌اند؛ لیکن قرآن عبارت از آن نیست که آن‌ها نوشته‌اند آن‌ها بعضی از اوراق قرآن و پرده‌های قرآن است. (موسوی خمینی، بی تا ۴: ۵)

هم‌چنین امام خمینی معتقد است هیچ‌کس حق ندارد فهم خود را به‌عنوان قرآن مطرح کند و به جزم بگوید این‌که می‌گویم نظر قرآن است و این کار را تفسیر به رأی می‌شمارد که کسی درک خود را عین قرآن بداند:

از چیزهای که در اسلام ممنوع است، تفسیر به رأی است که هر کس آرای خود را به قرآن تطبیق کند. یکی کسی مادی است آرای خود را تطبیق کند بر آیاتی از قرآن



و قرآن را به آن رأی خودش تفسیر کند و یکی مثلاً اهل معانی روحیه است این هم هرچه از قرآن دستش می آید باز تعبیر کند و برگرداند به آن چیزی که رأی خودش است. ما باید از هر دو، از همه این جهات احتراز کنیم. فلذا دست ما در باب قرآن بسته است این چنین میدان باز نیست که انسان هرچه نظرش آمد بخواهد نسبت بدهد که قرآن این است و این را می گوید. اگر چنانچه من چند کلمه ای راجع به بعضی آیات عرض می کنم من نسبت نمی دهم که مقصود این است. من به طور احتمال صحبت می کنم نه به طور جزم و نخواهم گفت که مقصود این است و غیر از این نیست. (موسوی خمینی، بی تا ۴: ۵)

۳-۴. نبود یک تفسیر کامل

به نظر امام خمینی تفسیر، شرح منظور و مقصود صاحب کتاب است و آگاهی از تمام مقصودها و مرادهای خدای متعال در قرآن برای کسی غیر از آن که مخاطب قرآن بوده است یا توسط مخاطب قرآن تعلیم دیده است، مقدور نیست و معتقد است که تاکنون تفسیر کامل و صحیح برای قرآن نوشته نشده است. (ر.ک. موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۱۲-۲۱۳) امام خمینی معتقد است که مفسران زحمت کشیده اند، ولی به مطالب قرآن دست نیافته اند؛ زیرا اولاً مشغول مقدمات شدند و از توجه به پیام و هدف و مقصود صاحب کتاب، غافل ماندند. ثانیاً از این جهت که رسیدن به حقیقت قرآن به طور کامل برای مفسران ممکن هم نیست:

مفسران در عین حال که زحمت های زیادی کشیده اند، لیکن دستشان از مطالب قرآن کوتاه است نه از باب این که آن ها تقصیری کرده اند، از باب این که عظمت قرآن بیشتر از این مسائل است. (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۸: ۲۵۴)

۴-۴. محرومیت از تفسیر کامل

امام خمینی معتقد است که تفسیر شرح مقاصد کتاب خداوند است و مفسران واقعی کتاب خدا کسی است که مخاطب و وحی خداوند بوده است یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که از مخاطب و وحی این مقاصد را فرا گرفته باشد



یعنی ائمه اهل بیت علیهم السلام ولی متأسفانه ائمه اهل بیت کسانی را نیافت که مقاصد قرآن را برای آن‌ها شرح بدهد امام دربارهٔ زبان قرآن می‌گوید زبان قرآن زبان رمز که بسیاری از این رموز برای ما قابل فهم نیست: «قرآن یک زبان دارد یک نحو صحبت می‌کند که همه مطالب را دارد منتها بسیاریش در رمز است که ما نمی‌توانیم بفهمیم». (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۲۰: ۱۵۷)

و این رموز باید توسط حاملان وحی تبیین می‌شد اما افسوس که علم ائمه که از تعلیم پیامبر بود به ما نرسید چون حاملان برای این علوم نبود و ائمه کسانی را برای تعلیم این علوم نیافتند:

علوم با خود آن‌ها [معصومین] به ملاء اعلی رفت و ما باید تا آخر تأسف بخوریم که از آن هیچ بهره‌ای نداریم. آنکه مورد تأسف خود ائمه علیهم السلام بوده است که کسانی را پیدا نکردند که آن علوم را به آن‌ها تعلیم بدهند و قرآن که مخزن همهٔ علوم است، نشد که آن‌ها تفسیر کنند و آن معارف که در قرآن است، برای ما بیان کنند. این‌ها از تأسف‌های است که ما باید در گور ببریم... این تفسیرهای که بر قرآن نوشته شده است، از اول تا حالا این‌ها تفسیر قرآن نیست. البته بعض‌شان یک ترجمه‌هایی، یک بوی از قرآن دارند و الا تفسیر نیستند. (موسوی خمینی، بی تا ۱، ۱۹: ۲۷)

جمع‌بندی

امام خمینی دربارهٔ چستی تفسیر به صورت موضوعی، نوشته‌ای ندارد و به طور پراکنده و استطرادی این مباحث را مطرح کرده است. ایشان بیشتر در سه کتاب تفسیر سورة حمد، آداب الصلوة و شرح دعای سحر و سخنرانی‌های عمومی خود مطالبی در این باره بیان کرده است. جمع‌بندی سخنان ایشان دربارهٔ چستی تفسیر را می‌توان به طور خلاصه این گونه بیان کرد:

۱. از دیدگاه امام خمینی قرآن ظاهری دارد که در دست ما است و این همان قرآنی است که بر قلب پیامبر نازل شده است. این قرآن برای همهٔ طبقات است و هر کس به اندازه



توان خود می‌تواند در این قرآن تدبّر و تفکر کند؛ اما حقیقت قرآن حقایقی است که این الفاظ و مفاهیم از آن حکایت می‌کند؛

۲. حقیقت تفسیر قرآن، بیان حقایق قرآنی است و شرح لغات، معانی کلمات و مقدمات تفسیر است نه تفسیر قرآن؛

۳. تفسیر ظاهر قرآن حق همه است و این پندار که نباید جز آنچه مفسران گفته‌اند و فهمیده‌اند درباره آیات قرآن گفت، از نظر امام خمینی مردود است و یکی از عوامل مہجوریت قرآن است؛

۴. این پندار که تفکر و تدبّر در قرآن تفسیر به رأی است باطل است و تفکر و تدبّر در معارف حقّه ملک طلق عقول است؛

۵. در عین حال هیچ کس نمی‌تواند بگوید که آنچه می‌گوییم قرآن است؛ زیرا آنچه را خود فهمیده است، به جزم نمی‌تواند به قرآن نسبت بدهد؛

۶. چون تفسیر، توضیح مراد صاحب کتاب است. توضیح کامل مراد خداوند از آیات قرآن فقط برای مخاطب خاص قرآن ممکن است و برای مفسران ممکن نیست. بنابراین ما تفسیر کامل نداریم؛

۷. تفسیر صحیح و یقینی و کامل کتاب خداوند پیش ائمه بود، ولی آنان کسانی را نیافتند که این معارف قرآن را به آنان تعلیم دهند. بنابراین بسیاری از معارف قرآن با آنان مدفون شد و ما اکنون تفسیر کاملی از قرآن نخواهیم داشت.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن منظور، جمال‌الدین محمد ابن مکرم، (۱۳۶۳)، لسان العرب، بی‌جا: نشر أدب الحوزة.
۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (بی‌تا)، المفردات فی غریب القرآن، (نسخه نرم افزار معجم الفقهی)
۳. طریحی، شیخ فخرالدین، (بی‌تا)، مجمع البحرین، (تحقیق: محمود عادل)، بی‌جا: بی‌نا.
۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (بی‌تا)، القاموس المحيط، (نسخه نرم افزار معجم الفقهی)
۵. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۶۶)، آداب الصلوة، مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا ۱)، صحیفه امام، موسسه نشر آثار امام خمینی
۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا ۲)، قرآن از دیدگاه امام خمینی: مجموعه تبیان دفتر ۱۳، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی.
۸. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا ۳)، شرح دعای سحر، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی.
۹. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا ۴)، تفسیر مبارکه سورة حمد: با قرآن در صحنه، (تنظیم: علی اصغر ربانی خلخالی)، تهران: پیام آزادی.